

اشعار ترکی مولوی

9

ترکی سرایان

مکتب شمس و مولوی

تألیف:

دکتر ح. م. صدیق

Ketabton.com

تبریز / ۱۳۸۹

ندای شمس

سرشناسه: محمدزاده صدیق، حسین، ۱۳۲۴ -

عنوان و نام پدیدآور: ترکی سرایان مکتب شمس و مولوی / تألیف حسین محمدزاده صدیق.

مشخصات نشر: تبریز، ندای شمس، ۱۳۸۶.

مشخصات ظاهری: ۳۳۶ ص.

شابک: ۹۷۸۹۶۴۲۶۸۱۵۹

وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا.

یادداشت: کتابنامه: ص. [۳۳۲] - ۳۳۶؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع: مولوی، جلال الدین محمد بن محمد، ۶۰۴ - ۶۷۲ ق. - - مدایح.

موضوع: شعر ترکی - - مجموعه‌ها.

موضوع: شعر عرفانی - - مجموعه‌ها.

رده‌بندی کنگره: ۴ ت ۳ م / ۲۳۴ PL

رده‌بندی دیویی: ۳۵۱۰۰۸ / ۸۹۴

شماره کتابشناسی ملی: ۱۱۲۱۲۴۷



شمس
ندای شمس

تلفن: ۰۹۳۵۸۷۲۳۵۲۴

nedaye_shams_publication@yahoo.com

اشعار ترکی مولوی و ترکی سرایان مکتب شمس و مولوی

تألیف: دکتر حسین محمدزاده‌ی صدیق

شمارگان: ۱۰۰۰ / سال نشر: ۱۳۸۹ / محل نشر: تبریز / نوبت چاپ: اول /

حروفنگاری و صفحه‌آرایی: سید احسان شکرخدایی

ISBN: 978- 964- 2688-15- 9

شابک: ۹- ۱۵- ۲۶۸۸- ۹۶۴- ۹۷۸

هرگونه استفاده از مطالب این کتاب صرفاً با ذکر منبع، مجاز است.

سایت دوستانان دکتر ح. م. صدیق

www.duzgun.ir



این سخن آبراست از دریای بی‌پایان عشق

تا جھنم را آب بخشد، جسم‌ها را جان کند.

A decorative floral illustration in the bottom left corner, featuring several stylized flowers and leaves in a light gray tone.

فهرست

بخش نخست. مولوی و شمس	۷
مولوی	۸
شمس تبریزی	۱۶
اشعار ترکی مولوی و شرح برگردان آنها	۲۴
واژه‌ی ترک در دیوان فارسی مولوی	۸۰
بخش دوم. ترکی سرایان در تاریخ شعر ترکی	۱۰۹
مولوی سرایان	۱۱۰
منابع مطالعه‌ی احوال شعرای مولویه	۱۱۲
گزیده‌هایی از اشعار مولویه سرایان	۱۲۱
۱. سلطان ولد	۱۲۲
۲. افلاکی دده	۱۷۳
۳. عاشیق پاشا	۱۷۹
۴. الوان چلبی	۱۹۴
۵. بایرک قوشچو اوغلو	۱۹۹
۶. سعید امره	۲۱۸
۷. قایغوسوز عبدال	۲۲۳
۸. یونس امره	۲۲۸
۹. سید عمادالدین نسیمی	۲۳۸
۱۰. روشنی	۲۶۴
۱۱. ابراهیم دده شاهی	۲۶۸
۱۲. محمد چلبی سماعی (محمد دیوانه)	۲۷۱
۱۳. ابوحامدی	۲۷۶

هرگونه استفاده از مطالب این کتاب صرفاً با ذکر منبع، مجاز است.

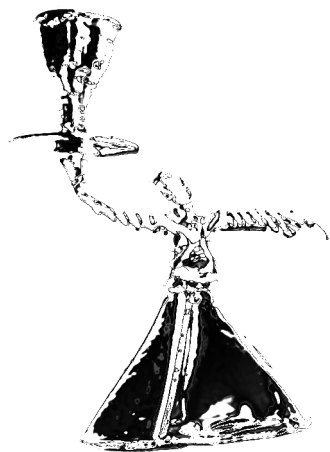
سایت دوستانان دکتر ح. م. صدیق

www.duzgun.ir

فهرست	۶
۱۴. شاه ختائی	۲۸۰
۱۵. حاج بایرام ولی	۲۸۶
۱۶. یوسف سینه چاک	۲۸۹
۱۷. ابراهیم گلشنی	۲۹۳
۱۸. غریبی دده	۳۰۰
بخش سوم. تعلیقات	۳۱۹
شخص ها	۳۲۰
مکان ها	۳۲۹
کتاب ها	۳۳۰
طرائق، قبایل، ملل و نحل	۳۳۱
کتابنامه	۳۳۶

بخش نخست.

مولوی و شمس



مولوی

مولانا جلال‌الدین محمد بن بهاء‌الدین محمد بن حسین الخطیبی معروف به مولوی رومی از خوارزمشاهیان بلخ است. وی در سال ۶۰۴ هـ در شهر بلخ چشم به جهان گشود و مانند *ابن سینا* از هفت سالگی شروع به آموزش زبان فارسی کرد و آن را خوب آموخت و بعدها آن را زبان شعر خود ساخت. در اوان کودکی و همراه پدرش بهاء‌الدین ولد به آسیای صغیر رفت، و در شهر قونیه موطن گزید و در همان شهر به سال ۶۷۲ هـ زندگی را بدرود گفت.

پدر مولوی در سال ۶۲۸ و به قولی ۶۳۱ هـ در قونیه درگذشت و سید *برهان‌الدین ترمذی*، جلال‌الدین را برای ادامه و تکمیل تحصیل به حلب اعزام کرد. او در همان جا با محی‌الدین ابن عربی محشور شد و پس از بازگشت به قونیه، از سال ۶۳۸ (سال فوت برهان‌الدین ترمذی) به تدریس و ارشاد در قونیه پرداخت.

مولانا جلال‌الدین محمد در سال ۶۴۲ با شمس تبریزی ملاقات کرد و تحت ارشاد و رهبری او دگرگونی روحی عظیمی یافت، تا آن جا که از بحث، جدل و، قیل و قال و مدرسه دست شست و به حالات عارفان گرایش پیدا کرد.

در سال ۶۴۵، شمس تبریزی به دست گروهی به قتل رسید. پس از این واقعه، مولوی، مدت مدیدی سوگوار ماند و به اضطراب روزگار گذراند، و یک ربع قرن، به زندگی شاعرانه پرداخت. او که عارفی وارسته و اصلی کامل شده بود، دفترهای گرانبار «مثنوی» را سرود، دیوانی ترکی و دیوانی نیز به فارسی ترتیب داد.

غریبی، سراینده و نثرنویس سترگانیش، خوش قریحه و نیکو بیان آذربایجانی در کتاب تذکره‌ی مجالس شعرای روم^۱، که در زمان شاه طهماسب صفوی و در تبریز تألیف کرده است، ذکری از مولوی دارد که عیناً نقل می‌کنیم:

«... اعلم المحققین و افضل العارفين، فريد الملة و الدین مولانا جلال‌الدین - قدس سره - دورور که عجم ولايت‌لرینده «ملای روم» و روم اقلیمینده مولانا خونکار دئمک ايله مشهور و معروف‌دور.

اولدورور سردفتر اهل کتاب،

سرگفتاریندا عاجزدير فهم.

قرمان ولايتینده و قونیه شهرینده واقع اولموشلاردیر، و مرقد پرنورلاری همان آنلادیر. مولوی‌لر خانقاهی و مولی‌لر زیارتگاهیدیر. و آنلارین رتبه‌ی عالیلری، درجه‌ی تعریفدن اعلی و درجه‌ی والیلری رتبه‌ی توصیفدن معلا‌دور. اما چون حقایق اداسیندا اهل دللر آنلارین نظم‌لر گوهرلری ايله رشته‌ی جانلارینی مگوهر و خاطر عاطرلرینی اولارین اشعار دقیق شعرلری فحواسی ايله معطر و منور قیلیرلار، بومختصر اول طوطی شکرستان حقیقت اسم شریفی ايله ابتدا قیلیندی... و تورکی اشعاریندان بومطلع و حسن مطلع دوازده امام علیهم السلام اوصافین یازدیغی بندلردندیر:

اولار کیم بنده‌ی خاص خدادیر،

محب خاندان مصطفی دیر.

حقیقت کعبه‌سینین قبله گاهی،

امام و پیشوای مرتضادیر.^۲

و بو بیت داخلی درویشلر پندی ایچون اول بولبول گلستان ارم نطق جانبخشیندن وارد دیر که اهل گفتار اشعارلرینه بو بیت ايله رونق و ثریب، ترجیع بند قیلیمیشلاردیر:

^۱ غریبی تبریزی منتشا اوغلو. دیوان غریبی و تذکره‌ی مجالس شعرای روم، به اهتمام ح.م. صدیق، تهران، ۱۳۸۲. نسخه‌ی منحصر به فرد این کتاب که احتمالاً به خط خود مؤلف است در کتابخانه‌ی شماره ۱ مجلس شورای اسلامی نگهداری می‌شود.

^۲ نسخه‌ی یاد شده، ص ۲۷۳.

دینمه، کؤزت، باقما، چاپار یونما هنج،

زند جهان اول، یوری دوقونما کئچ.

از همین اشاره‌ی اندک، درمی‌یابیم که مولوی رومی را دیوانی به ترکی بوده است. این دیوان که بخشی از آن به ذکر مناقب ائمه‌ی معصومین – علیهم السلام – اختصاص داشته است، حاوی اشعار پر طنین و پر شور و جذبه‌ای نیز بوده است که صوفیان و دراویش، ابیات آن را به صورت ترجیع‌بند درآورده بودند و در محافل خاص خود با جذبات عرفانی اجرا می‌کردند.

غریبی، قطره‌ای از دریا است. طیف وسیعی از شعرا و تذکره‌نویسان تاریخ ادبیات ترکی، از دیوان ترکی مولانا سخن گفته‌اند و بسیاری از شاعران، اشعار ترکی وی را استقبال و تضمین کرده‌اند که ما اکنون برخی از آن تضمین‌ها و استقبالیه‌ها را در دست داریم.

حتی شعرای غیر صوفی و سرایندگان رسمی دربار عثمانی هم به استقبال بسیاری از غزل‌های ترکی مولانا شتافته‌اند. چنان‌که باقی، شاعر معروف قرن یازدهم، غزل معروف خود به مطلع:

مجنون گیبی وایلا اولدوم یئنه دیوانه،

فتنه‌لی آلا گؤزلر چون اویخودان اویانه.

را در استقبال از یک غزل ملمع مولوی و با استفاده از مصرع‌های آن سروده است. آن غزل چنین شروع می‌شود:

ماه است نمی‌دانم خورشید رخت یا نه،

بو آیریلیق اودونا نئجه جیگیریم یانه؟

شعرای مسلمان، گذشته از استقبال اشعار مولانا، به شرح و تفسیر ترکی مثنوی پرداخته‌اند. چنان‌که زیباترین ترجمه‌های ترکی را از این آثار عظیم ادب فارسی در دست داریم. از آن

میان می‌توان به ترجمه‌ی بسیار دل‌انگیز نحیفی اشاره کرد که در قرن دوازدهم به فرجام رسیده است.^۱ این ترجمه چنین آغاز می‌شود:

دینله نی‌دن کیم حکایت ائتمه‌ده،
آیریلیقلاردان شکایت ائتمه‌ده.
دئر قامیشلیقدان قوپاردیلار منی،
نالیسیم زار ائیلهدی مرد و زنی.
شرحہ — شرحہ ائیله‌سین سینهم فراق،
ائیله‌ییم تا شرح درد اشتیاق.
هر کیم اصلیندن اولادور و جدا،
روزگار و صلی ائیلر مقتدا.
من که هر جمعیتین نالانیا،
همدم خوشحال و بد حالانیا.
هر کیشی زعمینجه منه یار اولور،
صحبتیمدن طالب اسرار اولور.
سیرریم اولماز نالیسیمدن گر چه دور،
لیک یوق هر چشم و گوشا فیض نور.
بیر — بیریندن جان و تن پنهان دگیل،
لیک یوق دستور رؤیت جانا، بیل!
اولدو آتش صیتنی، سانما هوا،
کیمده بو آتش یوخ‌ایسه، حیف آنا.

^۱ سلیمان نحیفی (م. ۱۱۵۱ هـ.) شش دفتر مثنوی را ترجمه کرده است. یک قرن بعد از او اسماعیل فرخ، شاعر و مفسر اهل فریم، دفتر هفتم را نیز ترجمه کرد و بر آن افزود. این ترجمه‌های منظوم صد سال پیش در بولاق مصر به چاپ رسیده است. و متن انتقادی آن را دکتر عامل چلبی اوغلو، استاد دانشکده‌ی الهیات دانشگاه مرمره در سال ۱۹۶۷ چاپ کرده است.

شیخ غالب شاعر صوفی مسلک دو قرن پیش نیز، خود را پیرو و شاگرد مولانا می‌داند. بارها نام او را در دیوان خویش آورده است و از محتوای بسیاری از غزل‌های او پیدا است که به استقبال مولانا شتافته است. مثلاً:

سر بسر اشعار غالب دلپذیر اولسا، نه‌وار؟
هر سخنور مظهر احسان مولانامیدیر؟

و یا:

ره مولوی ده غالب، بو صفتله قالدی حیران،
کیمی ترک نام و شانه، کیمی اعتباره دوشدو.

و یا:

حضرت مولویده دیر شرح و شفاسی غالبین،
صرف نگاه ائدیپ عبث شرح شفایه نثله‌ییم؟

به هر انجام، آنچه از میراث گرانبهای آفرینش مولوی رومی به زبان ترکی تاکنون به دست ما رسیده است، بسیار کمتر از آن چیزی است که در تذکره‌ها و دواوین شعرا به آن اشاره می‌شود. اما همین آثار اندک نیز حکایت از تسلط ماهرانه و استادانه‌ی مولانا به دقائق و ظرایف زبان ترکی دارد.

مرحوم نهاد سامی بانارلی معتقد است مولوی نخستین کسی است که در آسیای صغیر، دیوانی به زبان ترکی ترتیب داده است.^۱ وی در این باب می‌گوید:

«جلال‌الدین مولوی رومی – گرچه اغلب آثار خود را به فارسی سروده است – از نخستین شاعران ترکی گوی آسیای صغیر به شمار می‌رود. در عصر او، عنصر مسلمان که اغلب ترک زبان بودند، در آسیای صغیر فزونی می‌گرفت و این زبان عالم اسلام در آن دیار فراگیر می‌شد.»^۲

^۱ نهاد سامی بانارلی. رسمی ملی تورک ادبیاتی تاریخی، ج ۱، ص ۳۱۹.

^۲ همان‌جا.

تاکنون درباره‌ی نژاد و تبار مولانا، تحقیقات فراوانی انجام پذیرفته است. گروهی به اثبات رسانده‌اند که وی ترک نبوده و تاجیک بوده است. و عده‌ای نیز با استناد به برخی از اشعارش سعی کرده‌اند ترک بودن مولوی را معلوم سازند. مثلاً با استناد به این رباعی معروف:

بیگانه مگوئید مرا، زین گویم،

در شهر شما خانه‌ی خود می‌جویم.

دشمن نی‌ام ار چند که دشمن رویم

اصلم ترک است اگر چه هندی گویم.^۱

گویند اگر چه مولانا از تبار ترکان خوارزمشاهی بوده است، لکن سیه چرده بوده و چهره‌ای شبیه تاجیک‌ها داشته است و این رباعی را در پاسخ کسانی که به او «بیگانه» و مغول می‌گفته‌اند، سروده است.^۲

همچنین به ابیاتی مانند:

ترک آن بود کز بیم او، ده از خراج ایمن شود،

ترک آن نباشد کز طمع سیلی هر قوتسوز خورد.

یک حمله و یک حمله، کامد شب تاریکی،

ترکی کن و چستی کن، نه نرمی و تاجیکی.

ترک تویی، ز هندوان چهره‌ی ترک کم طلب،

زان که نداد هند را صورت ترک تانگری.^۳

خمش کن کز ملامت او بدان ماند که می‌گوید،

زبان تو نمی‌دانم، که من ترکم، تو هندویی.

^۱ در برخی از نسخه‌ها: اصلم ترک است گرچه دری می‌گویم.

^۲ سید کمال قاراعلی اوغلو. تورک ادبیاتی تاریخی، ج ۱، ص ۴۰۲.

^۳ فروزانفر. دیوان کبیر، ج ۵، ص ۲۲۸.

استناد می‌کنند و او را ترک و ستاینده‌ی ترکان می‌دانند. اما واقعیت آن است که مولوی هیچ‌گاه تفاخر نژادی ندارد. او انسان عاشقی است که زبان باطن می‌داند و اگر جایی ترک بودن خود را به رخ می‌کشد و ترک و ترکی را در مقابل هندو و تاجیک و عجم قرار می‌دهد و ترکی ستایی می‌کند، و منشأ نژادی خود را بر زبان جاری می‌سازد، در جایی نیز می‌گوید:

**اگر تات^۱ سان، اگر روم سان، اگر تورک،
زبان بی‌زبانان را بیاموز.^۲**

و حتی تشبیه‌های مذهبی و عقیدتی زمان خود را هم نفی می‌کند، دین خود را دین خدا و ملت (= شریعت) خویش را ملت خدا می‌داند و خود را از هر گونه قید تباری و نژادی رها می‌سازد:

**ملت عشق از همه دین‌ها جداست،
عاشقان را ملت و مذهب خداست.**

البته در تسلط مولوی به زبان ترکی شکی نیست. حتی او در شعر فارسی نیز، بیانی ترکی دارد و بسیاری از تعبیر و اصطلاحات ترکی را به فارسی برمی‌گرداند. به دیگر سخن، او به ترکی می‌اندیشد و به فارسی می‌سراید. مانند مصراع اول این بیت:

**ای ترک ماه چهره چه گردد که صبح تو،
آیی به کلبه‌ی من و گویی که: گل برو!**

که تعبیر «چه گردد؟» دقیقاً ترجمه‌ی «نه‌اولار؟» ترکی است و ساختار جمله، حکایت از خط فکری ترکانه دارد. اما عظمت روحی وی بسیار برتر از این مباحثات و مناقشات ملی‌گرایانه است که محصول منحوس قرن ما و میراث شوم دوران ستمشاهی است.

زنده یاد *عبدالباقی گولپینارلی*، یکی از پژوهشگران سخت کوش زندگی مولانا، که در تحلیل‌های تاریخی و ادبی شیوه‌ای خاص دنبال می‌کرد، معتقد بود که مولانا مردم آناتولی و

^۱ مولوی اصطلاحات تات، تاجیک و هندو را در معنای متداول امروزی می‌آورد.

^۲ فروزانفر. دیوان کبیر، ج ۳، ص ۶۵.

اطرافیان خود را در قونیه با نام «یونانیان» مشخص کرده است که با اصطلاح «مردم سرزمین روم» مترادف است. و این بیت را شاهد آورده که:

از خراسانم کشیدی تا بر یونانیان،
تا در آمیزم بدیشان تا کنم خوش مذهبی.^۱

آن مرحوم می‌گوید:

«تحقیق در اصل و نژاد حکیمی چون مولانا که تنها به انسانیت و انسان می‌اندیشد و هم از این رو به انسانیت وابسته است، تلاشی جز برای محدود ساختن وی در درون چارچوبه‌ای تنگ نیست، این کار نیز کار ناممکنی است.»^۲

واقعیت این است که پس از سلجوقیان و در حمله‌ی مغول، بسیاری از ترکان خراسان و خوارزم به آناتولی کوچیدند و آن، وقتی روی داد که ترکان خوارزمشاهی ایران پس از پایداری دلیرانه‌ای در مقابل سیل بنیان کن سپاهیان مغول، به سبب خیانت بومیان و گبران، شکست خوردند و گروه گروه به آسیای صغیر کوچ کردند.

در میان این کوچندگان، شعرا و دانشمندان فراوانی بودند که خود را خراسانی می‌دانسته‌اند.

چنان‌که خواجه دهانی^۳ و نیز حاج بکتاش ولی چون مولانا از ترکان خراسان بزرگ بودند.

اما در باب گویش ترکی مولوی باید اشاره کنم که گرچه وی خود تعلق به ترکان خوارزمشاهی داشته، ولی در محیط سلجوقی آناتولو بالیده و زیسته است. از این رو، در کتابت ترکی گویش آناتولی کهن را که با گویش ترکی آذری کهن قرابت و اشتراک داشته، لحاظ کرده است. اما، رگه‌های ترکی خراسانی را می‌توان در گویش وی یافت.

^۱ عبدالباقی گولپینارلی. مولانا جلال الدین، ترجمه دکتر توفیق سبحانی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳، ص. ۳۳۰.

^۲ همان، ص ۳۳۱.

^۳ رک. دکتر ح. م. صدیق. متون نظم ترکی، ج ۱، ص ۲۱۲-۲۰۱.

شمس تبریزی

محمد بن علی شمس از تبریز بوده است. و منشأ وی به ایل قبیچاق می‌رسیده است. چنانکه مولوی به این موضوع تصریح دارد:
زهی بزم خداوندی، زهی می‌های شاهانه،
زهی یغما که می‌آرد شه قبیچاق ترکانه.^۱

یا آنجا که می‌گوید:
شمس تبریز، شاه ترکان است،
رو به صحرا که شه به خرگه نیست.^۲

ایل قبیچاق، ایلی بزرگ از ترکان است که توانستند پیش از اسلام، رهبری ایل‌های دیگر ترک را بر عهده گیرند و وحدت قومی ایجاد کنند و این وحدت را به وحدت سیاسی تبدیل سازند و سرزمین‌های وسیعی از ترکستان شوروی امروزی را به تصرف خود درآورند. آنان بعد از اسلام از ایران گذشتند و در مصر و اطراف آن حکومت وسیعی را تشکیل دادند. وجود آثار متعدد پیرامون شرح و آموزش زبان ترکی قبیچاقی در مصر، دلیل روشنی بر حضور مؤثر این ایل در آن سرزمین است. از میان این گروه تألیفات می‌توان به کتاب‌های: *بُلْغَةُ الْمُشْتَقِ فِی لُغَةِ التُّرُکِ وَ الْقَفْجَاقِ، الْقَوَانِینُ الْکَلِیَّةِ فِی ضَبْطِ اللُّغَاتِ التُّرْکِیَّةِ* و کتاب *الادراک للسان الا ترک* اشاره کرد.

^۱ دیوان کبیر، ج ۵، ص ۱۱۴. این استناد را نخستین بار دانشمند شهیر اسلام مرحوم زکی ولیدی طوغان مطرح کرده است. رک. زکی ولیدی طوغان. عمومی تورک تاریخینه گیریش، استانبول، ۱۹۴۶، ج ۲، ص ۱۶۱.

^۲ همان، ج ۱، ص ۱.

محمد شمس در تبریز پیش ابوبکر سله‌باف تبریزی تلمذ کرده است. به گفته‌ی افلاکی خود در این باب گوید:

«مرا شیخی بود ابوبکر نام در شهر تبریز و او سله‌بافی می‌کرد و من بسی ولایت‌ها که از او یافتم.»^۱

وقتی به کمال رسید، راه سفر پیش گرفت. در هر شهری مدتی می‌ماند و به ارشاد اهل ادب می‌پرداخت. تا در دیاری شناخته می‌شد، کوچ می‌کرد و راه دیگری در پیش می‌گرفت. از این‌رو او را شمس پرنده^۲ می‌گفتند و برخی جاها به کامل تبریز معروف بود.^۳ فخرالدین، اوحیدالدین و محیی‌الدین را ارشاد کرده، در سال ۶۴۲ برای دستگیری مولوی به قونیه وارد شده است.^۴

او دیدار خود را با اوحیدالدین کرمانی چنین بیان می‌دارد:

«مرا آن شیخ اوحید به سماع بردی و تعظیم‌ها کردی و باز به خلوت خود در آوردی. روزی، گفت: چه باشد اگر به ما باشی؟ گفتم: به شرط آن که آشکارا بنشینی و شُرب (شراب) کنی پیش مریدان و من نخورم. گفت: تو چرا نخوری؟ گفتم: تا تو فاسقی باشی نیک‌بخت و من فاسقی باشم بدبخت. گفت: نتوانم. بعد از آن، کلمه‌ای گفتم، [که] سه بار دست بر پیشانی زد.»^۵

افلاکی، نخستین ملاقات محمد بن علی شمس تبریزی با مولوی رومی را چنین نگاشته است:

«... روزی حضرت مولانا با جماعت فضلا از مدرسه‌ی پنبه‌فروشان بیرون آمده بود و از پیشخوان شکرریزان می‌گذشت. حضرت مولانا شمس‌الدین برخاست و پیش آمده عنان مرکب مولانا را بگرفت که: یا امام المسلمین! ابانیزید بزرگ‌تر بود یا محمد (ص)؟ مولانا فرمود

^۱ مناقب العارفین، ج ۱، ص ۳۰۹.

^۲ همان، ج ۱، ص ۸۵.

^۳ مقالات شمس تبریزی، چاپ عماد، تهران، ص ۹۵.

^۴ همان، ص ۸۴.

^۵ مقالات شمس تبریزی، ویرایش مدرس صادقی، نشر مرکز، ۱۳۷۳، ص ۳۶.

که: از هیبت آن سؤال گوئیا که هفت آسمان از همدیگر جدا شد و بر زمین فرو ریخت و آتش عظیم از باطن من به جمجمه‌ی دماغ زد و از آنجا دیدم که دودی تا ساق عرش برآمده. جواب داد که: حضرت محمد رسول‌الله بزرگترین عالمیان بود، چه جای بایزید است؟ گفت: پس چه معنی است که او با همه عظمت خود، ما عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ می‌فرماید و این بایزید، سُبحَانِی مَا أَعْظَمَ شَأْنِی و أَنَا سُلْطَانُ السَّلَاطِینِ می‌گوید؟

فرمود که: ابایزید را تشنگی از جرعه‌ای ساکن شد و دم از سیرابی زد و کوزه‌ی ادراک او از آن مقدار پر شد و آن نور به قدر روزن خانه‌ی او بود. اما حضرت مصطفی را علیه‌السلام، استسقای عظیم بود و تشنگی در تشنگی و سینه‌ی مبارکش به شرح آلم نَشْرَحَ لَکَ صَدْرُکَ،^۱ اَرْضُ الله واسعه گشته بود، لاجرم دم از تشنگی زد و هر روز در استدعای قربت زیادت‌ی بود و از این دو دعوی، دعوی مصطفی عظیم است از بهر آنکه چون او به حق رسید، خود را پر دید و بیشتر نظر نکرد. اما مصطفی علیه‌السلام هر روز بیشتر می‌دید و پیشتر می‌رفت، انوار عظمت و قدرت و حکمت حق را یوماً بیوم و ساعة زیاده می‌دید. از این روی ما عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ می‌گفت. چنانکه فرمود:

ریگ ز آب سیر شد، من نشوم زهی! زهی!
لایق جز کمان من نیست در این جهان زهی.
کوه کمینه لقمه‌ام، بحر کمینه شربتم،
من چه نهنگم ای خدا! باز گشا مرا رهی.

همانا که مولانا شمس‌الدین نعره‌ای بر زد و بیفتاد. حضرت مولانا از استر فرود آمد، ائمه را دستوری داد، فرمود که او را گرفتند و به مدرسه‌ی مولانا بردند. و گویند تا به خود آمدن وی، سر مبارک او را بر سر زانو نهاده بود.^۳

^۱ انشراح / ۱.

^۲ نساء / ۹۷.

^۳ مناقب العارفین، پیشین، ص ۶۲۰-۶۱۸.

سلطان ولد، فرزند مولانا، این دیدار را به ملاقات موسی با خضر مانند می‌کند و می‌گوید که منظورش از خضر، شمس تبریزی است.

محمد شمس، مرشد و استاد و رهبر معنوی مولوی مدت‌ها در قونیه زیست و به ارشاد مولوی و دیگر بلند اندیشان زمان پرداخت. اما در این میان بدخواهانی نیز پیدا کرد که سرانجام او را به شهادت رسانیدند و در چاهی افکندند. تا آن‌که سلطان ولد نیم شبان جسدش را از چاه بیرون آورد و در پهلوی بانی مدرسه‌ی امیر بدرالدین گهرتاش دفن کرد. برخی گفته‌اند شمس ناپدید شد و مزار او پیدا نیست. به روایتی نیز به حلب رفت و دیگر خبری از او نشد. اخیراً به دنبال مطالعاتی در ایران گفته شده است که منار شمس در شهر خوی در اصل، بر روی مزار وی بنا شده است.

در این راستا سخنی هم از قول شمس تبریزی در کتاب مقالات او وجود دارد بر این مضمون که: شمس، دیدار یکی از دوستاران حق و مخلصین درگاه را درخواست کرده است. کسی که بتواند آئینه‌ی وجود وی باشد:

**چون تو را دیدم، بدیدم خویش را،
آفرین آن آینه‌ی خوش کیش را.**

ندایی به وی در می‌رسد که به شکرانه‌ی این دیدار چه می‌دهی؟ او پاسخ می‌دهد که: سرم را! چنانچه می‌گوید:

«خُنْک آنکه مولانا را یافت! من کیستم؟ من، باری، یافتم. خُنْک من!»

در مورد شمس تبریزی اگر چه سخنانی چند گفته و نوشته شده است ولی اینکه او کیست، از کجا آمد و به کجا رفت، سال‌های زندگی‌اش چگونه گذشت و ... در هاله‌ای از ابهام قرار دارد. آنچه که می‌توان در مورد او دریافت، از سخنانی است که مولوی و اطرافیان وی در مکتوبات منشور و منظوم خود تصویر کرده‌اند. و همچنین کتابی که به نام مقالات از وی باقی است و مجموعه‌ای از تقریرات شمس تبریزی است که توسط ارادتمندان وی نگاشته می‌شده است.

در کلمات و جملات شمس تبریزی، صلابت و اطمینان خاطری خاص وجود دارد که نمی‌توان به سرعت آن را انکار یا رد کرد. بلکه مستمع را به تأمل وادار می‌دارد. در این زمینه، جملاتی که طی آن، خودش را و احوالات باطنی‌اش را وصف می‌کند حائز اهمیت است:

« وجود من کیمیایی است که بر مس ریختن حاجت نیست. پیشِ مس برابر می‌افتد، همه زر می‌شود. کمالِ کیمیا چنین باید. پیشِ ما کسی یک بار مسلمان نتوان شدن. مسلمان می‌شود و کافر می‌شود و باز مسلمان می‌شود و هر باری از او چیزی بیرون می‌آید تا آن وقت که کامل شود. . . . مرا حالی است گرم. کس هیچ طاقتِ حالِ من ندارد. الا قولی از من می‌آید، آن را مرهم می‌کند. . . . اگر اهل ربع مسکون (کره زمین) جمله یک سو باشند و من به سویی، هر مشکشان که باشد، همه را جواب دهم و هیچ نگرینم از گفتن، و سخن نگردانم، و از شاخ به شاخ نجهم. اهل ربع مسکون هر اشکال که گویند، جواب حاضر بیاوند از ما در هر چه ایشان را مشکل داشت.»^۱

او خود، مخاطبانش را به دو دسته تقسیم می‌کند:

« کسی که ما را دید، یا مسلمان مسلمان شود یا ملحد ملحد. زیرا چون بر معنیِ ما وقوف نیابد همین ظاهر ما بیند ... »^۲

شمس تبریزی کسی است که با نگاه‌های تیزبین و سخنان صریح خود، وقایع روزمره‌ی زندگی را به راحتی می‌شکافد و پیش چشم می‌نهد:

« امروز، شیخ حمید تفسیر کفر و ایمان می‌گفت. من در او نظر می‌کردم. می‌دیدم که صد سال دیگر بوی نبردی از ایمان و کفر!»^۳

وی در بیان حالات و عوالم روحانی و باطنی خود هر از گاهی اشاراتی دارد از جمله اینکه: « من ظاهر تطوّعات خود را بر پدر ظاهر نمی‌کردم. باطن را و احوالِ باطن را چگونه خواستم ظاهر کردن؟ نیک مرد بود و کرمی داشت. الا عاشق نبود. مرد نیکو دیگر است و عاشق دیگر. احوالِ عاشق را هم عاشق داند.»^۴

هر کجا و در هر زمان که اسرارش بر کسی آشکار می‌شده است، آنجا را ترک می‌گفته و به دیار دیگری می‌رفته است. چنان که سعی می‌کرده تا در شهر ناشناس باقی بماند. به

^۱ مقالات شمس تبریزی، ویرایش مدرس صادقی، نشر مرکز، ۱۳۷۳، ص ۴۶، ۱۳۱، ۱۷۲، ۱۷۶.

^۲ همان، ص ۱۲۹.

^۳ همان، ص ۸۵.

^۴ همان، ص ۱۵۴.

همین دلیل نیز کم حرف بوده است. او راز مستوری و سرستاری خویش را چنین بیان می‌دارد:

«مرا در این عالم با این عوام هیچ کاری نیست. برای ایشان نیامده‌ام. این کسانی که رهنمای عالم‌اند به حق، انگشت بر رگ ایشان می‌نهم. . . با کسی کم اختلاط کنم. با چنین صدری که اگر همه‌ی عالم را غلبیر کنی نیابی، شانزده سال بود که سلام علیک بیش نمی‌کردم و رفت.»^۱ شاید بتوان دلیل این کار را عدم درک اغیار باسواد و بی‌سواد از سخنان و اندیشه‌های او دانست که نه تنها به ایشان کمک نمی‌کرده است، بلکه منجر به ایجاد تشویش و آشوب می‌شده است چنان که خود می‌گوید:

«راست نتوانم گفتن، که من راستی آغاز کردم، مرا بیرون می‌کردند. اگر تمام راست گفتمی، به یکبار، همه‌ی شهر مرا بیرون کردند! - خرد و بزرگ - . . . با مردمان به نفاق می‌باید زیست، تا در میان ایشان با خوشی باشی. همین که راستی آغاز کردی، به کوه و بیابان برون می‌باید رفت، که میان خلق راه نیست.»^۲

پس از سخن فوق، او اقرار می‌کند که حتی در این سخنان که اکنون با شما می‌گویم نیز نیم نفاقی وجود دارد که «اگر راست بگویم، همه‌ی شما در این مدرسه قصد من کنید».

از نگاه شمس، کمال چیزی نیست که در یک شکل و هیئت مخصوص بتوان جویای آن بود. و حتی راه خود را راهی می‌داند فراتر از صوفیگری و عرفان. راه او راه گذر از محدوده‌ها و عبور از مرزهاست. راهی که کحل چشم انسان و سرمایه‌ی مازاغ است. نه چپ و نه راست: «به فقیهی راضی مشو. گو زیادت خواهم. از صوفی‌یی زیادت، از عارفی زیادت، هرچه پیشت آید، از آن زیادت. از آسمان زیادت . . . محمدی آن باشد که شکسته دل باشد. پیشینیان شکسته تن می‌بوده‌اند، به دل می‌رسیده‌اند. قومی باشند که آیت الکرسی خوانند بر رنجور. و قومی باشند که آیت الکرسی باشند. . . این، کار دل است، کار پیشانی نیست.»^۳

راه و روش شمس، فارغ از هر گروه و فرقه‌ای است. او آزاده است و وارسته:

^۱ همان، ص ۱۳۵ و ۱۴۷.

^۲ همان، ص ۱۵۶.

^۳ همان، ص ۱۲۶، ۱۶۲، ۱۶۷.

« اکنون، هر که بر این سر واقف شود، و آن معامله‌ی او شود، به صدهزار شیخی التفات نکند. از مرگ کی غم خورد؟ به سر کجا التفات کند؟ حیوان به سر زنده است، آدمی به سر زنده است... من مرید نگیرم. من شیخ می‌گیرم. آن گاه، نه هر شیخ. شیخ کامل.^۱»

در مورد خلق و خوی شمس تبریزی نیز آنچه که به دست می‌آید انسانی است که در راه تربیت در عین نرمی، عتاب و تندى نیز دارد چنانکه می‌گوید:

« هر که را دوست دارم، جفا پیش آرم. اگر آن را قبول کرد، من خود همچنین گلوله از آن او باشم. وفا خود چیزی است که آن را با بچه‌ی پنج ساله بکنی، معتقد شود و دوستدار شود. الا کار، جفا دارد... پس آن جفا از بهر آن است تا دوست محرم راستی شود و از نفاق، خو و کند... یکی گفت که: مولانا همه لطف است و مولانا شمس الدین را هم صفت لطف است و هم صفت قهر است.^۲»

مولوی نیز گاه و بی‌گاه از عتاب شمس تبریزی سخن می‌گوید و آن را چنین وصف می‌کند:

سه روز شد که نگارین من دگرگون است،
شکر ترش نبود! آن شکر ترش چون است؟
به چشمه‌ای که در آن آب زندگانی بود،
سیو ببردم و دیدم که چشمه پر خون است.
به روضه‌ای که در او صدهزار گل می‌رست،
به جای میوه و گل، خار و سنگ و هامون است.
میان ابروی وی، خشم‌های دیرین است،
گره در ابروی لیلی هلاک مجنون است.
بیا! بیا! که مرا بی‌تو زندگانی نیست،
ببین! ببین! که مرا بی‌تو چشم جیحون است.
به حق روی چو ماهت که جرم من بخشای،
اگرچه جرم من از جمله خلق افزون است.

^۱ همان، ص ۴۶، ۱۱۳.

^۲ همان، ص ۱۶۱، ۱۶۶، ۱۹۲.

عاشقم بر لطف و بر قهرش به جد،
ای عجب من عاشق این هر دو ضد!

مولوی نیز در آینه‌ی کلماتِ شمس تبریزی تصویری شگرف دارد. او مولوی را چنین وصف می‌کند:

«مولانا، [که] این ساعت در ربع مسکون مثل او نباشد در همه‌ی فنون - خواه اصول، خواه فقه و خواه نحو، و در منطق... که اگر من از سر خُرد شوم و صد سال بکوشم، ده یک علم و هنر او حاصل نتوانم کردن - آن را نادانسته انگاشته است. و چنان می‌پندارد خود را پیش من وقتِ استماع - که شرم است، نمی‌توانم گفتن - که بچه‌ی دو ساله پیش پدر، یا همچونو مسلمانی که هیچ از مسلمانی نشنیده باشد. زهی تسلیم!... از برکات مولاناست هر که از من کلمه‌ای می‌شنود. هرگز یا چندین گاه، از من کسی چیزی می‌شنود؟... من مرادم و مولانا مراد مراد... من بر مولانا آمدم، شرط این بود اول که: من نمی‌آیم به شیخی. آن که شیخ مولانا باشد او را هنوز خدا بر روی زمین نیاورده و بشر نباشد. من نیز آن نیستم که مریدی کنم. آن، نمانده است مرا. اکنون، به جهت دوستی، آسایش. اکنون می‌باید، هیچ نفاق حاجت نیاید مرا کردن.»^۱

در هر حال مصاحبت مولوی با شمس حکایتی است دور از ذهن، اندیشه و سخن:
«اگر دشنام من به کافر صد ساله رسد، مؤمن شود، اگر به مؤمن رسد، ولی شود، به بهشت رود عاقبت.»^۲

آنچه که در این اتصال مشهود است تجلی عشق است. عشقی که در آن، عاشق و معشوق از یکدیگر قابل تفکیک نیستند:

هر که او همرنگ یار خویش نیست،
عشق او جز رنگ و بویی بیش نیست.

^۱ همان، ص ۱۴۰، ۱۵۰، ۱۷۴.

^۲ همان، ص ۱۹۴.

اشعار ترکی مولوی و شرح و برگردان آنها

چنان که اشاره شد تا کنون در ایران کوششی برای تدوین دیوان ترکی مولوی رومی صورت نگرفته است و برخی ابیات ترکی و ملحعات او را نیز که برخی نظیر بدیع الزمان فروزانفر در دیوان وی منتشر ساخته‌اند، بدون تحقیق و غور در خزائن لغات ترکی، اغلب به شکلی مغلوط و نامفهوم به دست خوانندگان ایرانی سپرده‌اند. هم از این روی، لازم دیدم که برخی واژه‌های ترکی این اشعار را به فارسی شرح دهم و برگردانی به نثر هم از هر یک از ابیات به دست بدهم.

در شرح لغات، معنای رایج امروزی آنها در ترکی غربی و نیز، با استفاده از مجموعه‌ی بسیار گرانبهای *تاراما سۆزلوگو*^۱ معانی کهن این واژه‌ها را که در قرن ششم و هفتم و در عصر مولانا رایج بوده است می‌دهم و سپس برگردان فارسی هر بیت را می‌نگارم. اینک نخست اشعار ترکی مولوی را در هشت بخش می‌خوانیم:

– ۱ –

اوسون وار ساری غافل،
آلدان غمیل ز نهار مالا.

^۱ مجموعه‌ی ۱۲ جلدی *تاراما سۆزلوگو* که از سوی بنیاد زبان ترک در آنکارا انتشار یافته است، معانی متعدد لغات به کار رفته در متون ترکی از قرن ششم تا چهاردهم هجری را در بر دارد. خلاصه‌ی آن در یک جلد توسط جم دیلچین در سال ۱۹۸۳ تحت عنوان، *یئنی تاراما سۆزلوگو* توسط بنیاد نامبرده چاپ شده است.

نول نسنیه که سن قویوب،
گئدر سن اول گئرو قالا.

سن زجستینی کوئره سن،
دوینا مایسینی دوره سن.
آنلدر قایلر لار خرج لئوپ،
آنیلا لار، زهر بیلدا!

سنی اونودور دوستلدرین،
اونغون، قیزین، آور تلدرین.
اول مایسینی اوله شلر،
حساب لئوپ قیلدن قیلد.

قلم یالار سنه وفا،

بونلار باس اوللا، سن گدلا.

سنین اوچونم ورمیه لر،

بیر پارا ائتمک یوقسولا.

بیر دلیف آغلداش لار،

آندان واروپ باغلداش لار.

سنی چوقورا کؤموثوب،

تئر دؤنه لر کوله - کوله.

اول کیم گنده اوزاق یولا،

هرگونه استفاده از مطالب این کتاب صرفاً با ذکر منبع، مجاز است.

سایت دوستانان دکتر ح. م. صدیق

www.duzgun.ir

گرهک آزیق آلا بیده.

آلمازوس، یولدا قال،

ارمیه هرگز منترله.

وئردی سنه مالر چلب،

تا خئیره قیلدا سان سبب،

خئیر ائیلده، قیل حق طلب،

وئرمه دن اول مالین یئلده.

بوگون سئوینیر سنه منیم،

چوق دیو آچام آلتونوم.

آلمازوسان اول بونو کیم

محتاج اولاسان بیر پوللا.

اس اتمیه مالیمه سنیمه
خوش اولمیا حالیمه سنیمه
سنه ارمیه ایلیمه سنیمه
گر سونم دونسا آل - الله.

اول مال دئین، مار اوللا،
هت که کوروشه دار اوللا.
هرگز مدد بولمیا سان،
چئوره باقوب ساغا - سولا.

ایلتدین ایسه آندا چوراق،
اولا سنه اول خوش طوراق
بوئدانه کیم قیلدین یاراق
آندا سنه قارثو کله.

مال سریایه قیلغیل آزیق،
حقه اینانیرسان بایق
یاپ آخرت، دونیانی ییق
تا ایره سنه یون منزله.

چون اولالینده درم،
یئتدو کجه کوچ قیلغیل کرم.

اوڭود بودور که من درم،
دولت آنین اوڭود اولال.

آیتما مال اولدو تلف،
حق بیره مین وئور خلف.
قیغیل سلف، قیلک علف،
ورنه قامو ضایع اولال.

ویلر ایسه ن عیش لبد،
تو قیل نه دئیسه احد.
آندان دیله هر دم مدد،
تا ایریشه سنس حاصله.

بویله بووردو لم یزل،
بیلین بونو، قلیمنم عمل:
ترک ایله نوز طول ائل،
اویدیاییز هریر باطله.

یوخول ایسن صبر ایله کیل،
کربای ایسن، خیر ایله کیل.
هریر حالا شکر ایله کیل،
حق دؤندورور حالدا سنم حاله.

دوینا اونون، آخرت اونون،

نمیت آئین، محنت آئین،

تامو آئین، جنت آئین،

دولت آئین کانسر بولا؟

حقا مننه نه مال گرک،

نه قیل گرک، نه قال گرک،

دیده کوم لئیو حال گرک،

گندوزونو بیلیمس قولا.

من میر بچاره لی لاله،

یا ولاق چوخ لئیده دوم کنده.

یا زوقلار و مدان آه، آه،

نہ شرح لے دوں، کلمز دیلہ.

ای شمس! دیلہ حادان حافر،

بیز فانسینز، اولدور باقر.

قامولار آنین مشتاق،

تا خودکی اول کیمنس اول؟

-۲-

کیچکینن اوغلان،

هی بیزه همگیل!

داغداش، داشدان،

گزن-گزنه همگیل.

آمی بیکر سن سن،
گون بیکر سن سن.
بزمه کلمه،
بزمه هگیل.

کچکینه ن اوغلان،
اوتاغ هگیل.

یول بولاماز سن،
دارغ - دارغا هگیل.

اول چچه کرکیم،
یازمردا بولدون.

کیمسیه وئرمه،
حمونه وئرگیل.

-۳-

گله سن آندا سنه ئی غرضیم یوق، ائشیدور سن،
قالا سنه بوندا یا ووز دور یا لونوز قاندا قالور سنه؟
چلبی دیر قامودیر لیک، چلبه گل، نه گرز سنه،
چلبی قوللارین ایستر، چلبی فی نه سانور سنه؟
نه او غوردور، نه او غوردور، چلب آغزیندا قیغیرماق،
قولا غون آچ، قولا غون آچ، بولا کیم آندا دولار سنه.

-۴-

اگر گئی دور قارینداش یوخس یا ووز،

اوزون یولدا سنه بودور قیلدووز.
چوپانن برک دوت، قورتلار اوکو شدر،
ایشیت مسندن قاراقوزوم، قاراقوز.
اگرتات سان، اکر روم سان، اکر تورک،
زبان بربزبانان رابیا موز.

- ۵ -

دانی چرابه عالم، یالقیز سنی سؤرمسز؟
چون در برم نیاسر، اندر غمت اولرمسز.
من یار با وفا یم، بر من جفا قیلوسن،
گر تو مرا نخواهی، من خود سنی دیدم من.
روی چوماه داری، من شاد دل از آنم،

زانِ شکرِ لبانتِ سیرِ او پکنک دیلر من.
تو همچو شیرِ مستی، داخر قانیم ایچر من،
من چون گهکانِ کویت، دنبال تو گزر من.
فرمای غمزده است را، تا خون من بریزد،
ورنی سنین آلیندن من یار غویا باریر من.
هر دم به خشمِ کوی، بار غیل منیم قاتیلان،
من روی سخت کرده، نزدیک تو دورور من.
روزی نشست خواهم یا قییز سنین قاتیلان،
هم سن چا خیر ایچر من، هم من قییمیز چیلر من.
آن شب که خفته باشی مست و خراب شاها،
نوشین لبست به دندان قریبی - قریبی تور تور من.

روزی که من بنیم آن روی همچو ماهمت،
جانان کویت از هر کسی سوور من.
ماهر چو شمس تبریز غیبت نمود، گفتند،
از دیگری پرسید، من بویه دیم: آرار من.

- ۶ -

مرایاری ست ترک جنگجویر،
که او هر خطه با من یا غر بولغاسن.
هر آن نقدی که جنسی دید با من،
ستاند او ز من تا چایر آلفاسن.
بنوشد چایر و گنمه بگوید،
تالالا، تالاتا لالم، تالاتی.

گل ای ساغر، غنیمتدیر بود منر،
که فردا کس نداند که نه بولغانر.
الا ای شمس تبریزی! نظر قیل،
که عشقت آتش است و جسم مانای.

-۷-

ای ترک ماه چهره! چه کرد که صبح تو،
آیبریه کلبه‌ی من و کویبر که: گل برو!
تو ماه ترکی و من اگر ترک نیستم،
دانم من این قدر که به ترکی ست آب: بو.
ای ارسلان! قلیچ مکش از بحر خون من،
عشقت گرفته جمله مرا جز ام موبه مو.

بر من فسون بخواند کویچک با خیشلدرین،
ای نوزدشی تو سیرک نوزده قانربجو.
دیک دور! شنودم از تو و خاموش ماندم،
غماز من بس است در این یک رنگ و بو.

- ۸ -

ماه است نمی دانم خورشید رخت یانه،
بو آیر ییق اودونا نجه جگیم یانه؟
مردم ز فراق تو، مردم که همه دانند،
عشق اودو نخان اولماز، یانار دوشچک جانا،
بودا سر رخ لیلر، شد حاصل ما خیلر،
مجنون بگی و اولملر اولدوم یئنه دیوانه.

صد تیر زند دلدوز آن ترک کما سنہ ابرو،
قنہ لی آلا کؤز لر چون او یخودان لویانه.
ای شاه شجاع الدین، شمس الحق تبریزی،
رحمتدن اگر نولا بیر قطره بیزه دانه.
- ۹ -

یا اَوْحَدُ بِاِحْمال! لیا جانیمان،
تو از عهد من ای دوست! مکر نادیدن؟
قد کُنتُ شُخْصِی، فُتِل: تا جیکسن؟
وَالْیَوْمَ هَجَرْتَنی، فُتِل: سن کیمن؟
- ۱۰ -

دینمه کؤزت، با نخب چاپار یونا هیچ،
رند جهان اول، یورو، دو قونکچ!

– ۱ –

بیت ۱:

اوسسون وارسا ای غافل! آلدانماغیل زنه‌ار مالا،
شول نسنه‌یه که سن قویوب، گنده‌رسن اول گئروقالا.

اوس: عقل، خرد، اندیشه و فکر. املائی آن در نسخ خطی بازمانده از قرون گذشته در اشکال اوس، اوص، اص، اس دیده شده است. اکنون به همین صورت نوشته می‌شود. از این ریشه، ترکیب‌های زیر را داریم:

اوسال: غیر مهم، غیر قابل اعتنا.

اوسانچ: دلتنگی، ملال. اوسانچ گتیرمک و اوسانچ وئرمک در معنای ملال‌آوری و ایجاد دلتنگی به کار رفته است.

اوسانماق: به تنگ آمدن، به جان آمدن و سیر شدن. مثلاً در این بیت از فضولی:

منی جانندان اوسان‌دیردی، جفادان یار اوسانمازمی؟

فلکلر یاندی آهیمدن، مورادیم شمع‌ی یانمازمی؟

مصدر متعدی: *اوسان‌دیرماق* و مصدر متعدی در متعدی: *اوسان‌دیرتدیرماق* و مصدر مشارکت: *اوسان‌یلماق* نیز از همین ریشه ساخته شده است و مصدر همراهی آن هم *اوسلانماق* است.

اوساوورماق: نیک اندیشیدن در موضوعی خاص. نکته‌ای را در ذهن تحلیل کردن.

اوسانگ (بانون غنه): غافل و تنبل و بی‌قید. در ترکیب‌های *اوسانگ اولماق*، *اوسانک توتماق* در معنای بی‌قیدی و غفلت به کار رفته است. *اوسانگلیق* نیز از همین ریشه به معنای غفلت، بی‌اعتنایی و اهمال ساخته شده است.

/وس در این‌جا، در حالت اضافی صرف شده است. در زبان ترکی اسم و ضمیر مانند فعل صرف می‌شود و حالت‌پذیری دارد. حالت‌های اسم در ترکی چنین است:

(۱) حالت آزاد: که در آن اسم بدون پی افزوده در جمله ظاهر می‌شود و فاعل یا مسندُ الیه جمله است.

(۲) حالت مفعولُ به: در این حالت به اسم پی افزوده‌ی دو شکلی a/e می‌چسبد. مانند: *اٚوه/ دیوارا*.

(۳) حالت اضافی: آن است که اسم مضاف واقع شود. صرف کلمه‌ی /وس در این حالت چنین است:

/وسوم	/وسوموز
/وسون	/سونوز
/وسو	/وسلاری

هر یک از پی افزوده‌های فوق که بر کلمات مختوم به صامت افزوده شود، به اعتبار قانون هماهنگی اصوات در زبان ترکی، چهار شکل می‌پذیرد.

(۴) حالت مفعولی: که اسم در آن حالت، مفعول واقع می‌شود. نشانه‌ی آن در واژه‌های مختوم به صامت، حرف با صدای «ی» و در کلمات مختوم به صائت، «نی» است. مانند: *اوسو، بابانی*.

(۵) حالات مفعولُ عنه: در آن حالت اسم از فعل انفکاک حاصل کند و نشانه‌ی آن پی افزوده‌ی دو شکلی دن/دان است. مانند: *اوسدان، اٚودن*.

(۶) حالت مفعولُ فیه: در این حالت اسمی در داخل اسم دیگری قرار می‌گیرد و علامت «ا» پی افزوده‌ی دو شکلی دا/ده است. مانند: *اوسدا، اٚوده*.

(۷) حالت مفعولُ معه: در این حالت اسم همراه اسم دیگری ظاهر می‌شود و علامت آن پی افزوده‌ی دو شکلی لا/له است. مانند: *اوسلا، قلمله*.

اوسچو: عقل‌گرا، کسی که به عقل اعتبار دهد. خردگرا، خرد پیشه، عاقل و خردمند.

اوسچولوق: خردگرایی، عقلیه، راسیونالیسم.

اوس‌دیشی: بی‌عقلی، نابخردی، آنچه دور از خرد باشد.

اوسلو: با عقل، مؤدب، متین، با وقار. این ترکیب در عصر ما نیز در آذربایجان رایج است. مثلاً در تعبیر: *اوسلو/وتوروب* – دورمانی یعنی مؤدب و متین بودن.

اوسوق: متناسب و لایق. این ترکیب هم در روزگار ما در تعبیر: /اوسوق بوی یعنی اندام موزون و متناسب به کار می‌رود.

اوسول: کسی که به کمال رسد. آنکه به رسایی عقل نایل شود.

اوسوللو: شخص کامل، راهدان، پیر و مرشد.

وار: اسم است. اصلاً در معنای وجود و هستی و دولت و دارایی است. وقتی با فعل بی‌قاعده‌ی /ایمک صرف شود، نقش فعل ربطی پیدا کند و در معنای «هستن و داشتن» آید: /ارام، /ارسان، /اردیر، /اریق، /ارسینیز، /اردیرلار در سوم شخص مفرد بدون «دیر» نیز به کار رود و معنای «دیر» در آن مستتر باشد. در این جا هم چنین است.

اوسسون وار: یعنی عقل‌داری، عقلت هست.

سا: مخفف /ایسه ادات شرط، تقابل و مقایسه. این ادات از شکل شرط مصدر «ای» ساخته شده است و سوم شخص مفرد از آن است. البته این ادات وقتی عملکرد شرطی دارد که صرف شود. مانند: من /ایسه‌م، سن /ایسه‌ن، او /ایسه، بیز /ایسه‌ک، سیز /ایسه‌نیز، اونلار /ایسه‌لر. که در صورت تخفیف به شکل «سا، سه» در می‌آید. اما ادات مقابل /ایسه قابل تصریف نیست.

آلدانماغیل: فریب نخور، آلوده مشو. فعل نهی از مصدر *آلدانماق* (= فریب خوردن) با پی افزوده‌ی دو شکلی نهی /ما/مه که به انجام فعل امر می‌چسبد و فعل نهی می‌سازد. پی افزوده‌ی دو شکلی غیل/گیل نیز معنای تأکید می‌دهد و از ویژگی‌های بارز ترکی قرن هفتم است و در زبان مولوی گاه به صورت گیلن/غیلان نیز دیده می‌شود. مانند: گلگیل، گنچگیلن، قاجعیلان و جز آنها.

شول (şol): صورت کهن شو (şu) است که در ترکی رایج در آذربایجان غربی و آسیای صغیر و اروپای شرقی، در عصر ما رایج است و دو کاربرد دارد:

(۱) موصوفی: که در مکان، زمان و یا در زنجیره‌ی کلام اندکی دورتر از بو (= این) و نزدیک‌تر از او (= آن) قرار گرفته باشد، شو توصیف می‌کند. مثال: شو /ئوین /ؤنونه.

(۲) همچنین اشاره به چیزی می‌کند که اندکی دورتر قرار گرفته و یا اندکی پیش یاد کرده شده باشد. مثال: شو نو بیر داه /سؤیله!

اکنون در ترکیب‌های شو - بو (= این و آن)، شو گونلرده (= در همین روزها)، شو خالدا (= بنابراین)، شو قدرکه (= با این همه)، شو ناباخ! (= اینو باش، که در مقام سرزنش و تحقیر به

کار می‌رود)، *شونجا* (= همین اندازه)، *شوندان* - *بوندان* - *بوندان* *دانشماقی* (= بیهوده سخن گفتن) و جز این‌ها به کار می‌رود.

نسنه: به صورت‌های نسته، نسه و نسته نیز دیده شده است.^۱ در معنای: (۱) شیء، چیز. (۲) یک چیز، هیچ چیز. اصطلاح *نسنه‌نی دویماقی* (= چیزهایی فهمیدن) اکنون رایج است. **قویوب گنده‌سن:** تعبیر از بر جای گذاشتن و دست از آن شستن. جزء اول از مصدر *قویماقی* و جزء دوم از مصدر *گنتمک* آمده است.

قویماقی: در ترکی معانی زیر را دارد: (۱) چیزی را در جایی رها کردن، در جای مشخص گذاشتن. (۲) شخصی را به کاری گماردن. (۳) فرو نشستن و از دست دادن. (۴) افزودن و آمیختن. (۵) ایجاد و ابداع. (۶) تأثیر کردن و کارگر شدن.

از معانی متعدد مصدر *گنتمک* هم می‌توان موارد زیر را برشمرد: (۱) به سویی روان شدن. (۲) از جایی و یا از کاری کنار کشیدن. (۳) وصل شدن، مثال: *بویول هارایا گئدر؟* (۴) متناسب بودن و برازنده بودن. (۵) کفایت و بسنده بودن. (۶) فانی شدن و از بین رفتن. مثال: *مال گئندی، هئچ شئی قالمادی.* (۷) مردن. مثال:

من گنده‌رسم ده مرامیم یئنه دونیادا دورار.

- میرزا علی‌اکبر صابر.

قویوب گنتمک ترکیبی در معنای «گذاشتن و گذاشتن» است.

اول: شکل کهن صفت اشاره‌ی /و (o) که در فارسی نیز با اسقاط صامت انجامین وارد شده و اکنون رایج است. صفت و ضمیر اشاره به دور است؛ دورتر از *شول*. در معنای آن یکی، دیگری و هم به جای ضمیر سوم شخص مفرد به کار می‌رود. در متون کهن و نیز در شعر مولوی و پیرامون او، به ترکیب‌هایی با این واژه بر می‌خوریم که برخی از آنها را با معادل‌های امروزی در ترکی غربی می‌دهیم:^۲

/ولا = بلکه، شاید، احتمالاً.

/ولا که = شاید که، احتمالاً که.

/اول آرا جیق = اورا جیق.

^۱ تاراما سۆزلوگو، ص ۱۵۷.

^۲ در این کتاب منظور ما از ترکی غربی، همه جا ترکی ایرانی است.

اول آرادا = اورادا.

اول آرادان = اورادان .

اول آرانی = اورانی.

اول بیرری = او بیرری، اوْبور.

اولکه، اولکیم = او که.

در فارسی کهن گویش‌های مختلف گبری دوره‌ی ساسانیان، لفظ او (O) به جای واو عطف امروزی به کار می‌رفته است. زبان فارسی دری دوره‌ی اسلامی، واو عطف را مدیون عربی و ضمیر و صفت اشاره‌ی «او» را مدیون ترکی است.

گئرو Gerü: در ترکی معاصر ایرانی به صورت گئری به کار می‌رود. معانی رایج آن چنین است: (۱) عقب، پشت، متضاد جلو. (۲) دیگر، جز آن، غیر آن. مثال: قاش / یله گؤز، گئریسی سؤز. (۳) انجام، نتیجه، (۴) بخش فرجامین هر چیز. (۵) گذشته، ماضی. (۶) عقب مانده مثال: گئری دوشونجه، گئری آدم. (۷) ارتجاع. (۸) احمق، نادان. (۹) میراث، مرده ریگ، یادگار، بازمانده.

در این بیت معنای اخیر مراد است.

در ترکی غربی به ترکیب‌های فعلی زیادی با این کلمه بر می‌خوریم نظیر: گئری باسماق (= به عقب راندن)، گئری چکیلک (= عقب نشینی کردن)، گئری چئویرمک (= اعاده کردن)، گئری دؤنمک (= بازگشت به مبدأ)، گئری گتتمک (= کند شدن)، گئری وئرمک (= به صاحبش یا جایش برگرداندن).

قالا: بماند، از مصدر *قالماق* در معانی: (۱) نشستن، زیستن. مثال: *ایلر اوزونو غربتده قالدی*. (۲) محافظت از مقام و موقع و استقامت و پایداری در موضع و موقعیت خود. مثال: *زنداندادا اؤز مرامیندا قالدی*. (۳) تأخیر کردن. مثال: *هاردا قالدین*. (۴) مردود شدن در امتحان. (۵) عقب نشینی کردن، (۶) در محاصره افتادن. (۷) به ارث رسیدن. مثال: *بوئو اونا دده سیندن قالیمیش*. در بیت حاضر معنای اخیر مراد است.

برگردان فارسی: ای غافل اگر خرد ورزی پیشه کرده‌ای، فریب مال دنیا را مخور، چیزی که خواهی گذاشت و خواهی گذشت.

بیت ۲:

سن زحمتینی گوره‌سن، دنیا مالینی دوره‌سن،
آنلار قالیرلار خرج ائدوپ، آنمیلار، زهی بلا.

سن: ضمیر دوم شخص مفرد منفصل. مثال: سن آغا من آغا، قویونلاری کم ساغا؟
زحمتینی: (= زحمت + ی + ن + ی) پی افزوده‌ی «ی» پس از کلمه‌ی زحمت، نشانه‌ی حالت اضافی و دومین «ی» نشانه‌ی حالت مفعولی اسم است. صامت «ن» حرف کمکی است که برای تبدیل حالت اضافی به حالت مفعولی بین دو صائت واقع می‌شود.
گوره‌سن: صیغه‌ی دوم شخص مضارع روایتی از مصدر گورمک دارای معناها: (۱) دیدن، (۲) دریافتن، (۳) استنتاج، (۴) دنبال کردن، (۵) انجام دادن، (۶) تحمل کردن و بر دوش کشیدن. در این بیت معنای اخیر مراد است.

دوره سن Düresen: صیغه دوم شخص مفرد مضارع، روایتی از مصدر دورمک Dürmek در معنای گرد آوردن، جمع کردن، فراهم آوردن، اشیائی روی هم انباشتن، تا کردن و بستن، مثال: کاغاذی دورمک (= تا کردن کاغذ)، قالینی دورمک (= تا کردن قالی).
آنلار: ضمیر منفصل سوم شخص جمع (آن + لار). جزء اول، آن در ترکی غربی امروزی به صورت /و (O) تلفظ می‌شود. سیر دگرگونی ابدال و اسقاط در آن چنین بوده است:
آن ← اون ← او.

ضمیر «آن» در فارسی دری نیز ترکی الاصل و دخیل است.
قالیرلار: صیغه‌ی سوم شخص جمع مضارع، روایتی از مصدر قالماق. رک. بیت اول.
ائدوپ: صیغه‌ی وجه وصفی از مصدر ائتمک. در ترکی معاصر به صورتهای ائیلهمک و ائله‌مک هم رایج است. دارای معناها: (۱) ایجاد کردن، (۲) انجام دادن، (۳) رفتار کردن (مثال: یاخشی ائله‌دین گلدین)، (۴) دادن (مثال: هدیه ائتدیم) است.
در اینجا به عنوان فعل معین با اسم ترکیب یافته، فعل مرکب ساخته است.
آنمیلار: صیغه‌ی سوم شخص جمع مضارع روایتی از مصدر آنماق در معنای به خاطر آوردن و یادکردن و یادآوردن. از همین مصدر صفت فاعلی آنار ساخته شده است و به عنوان اسم شخص رایج است.
در اینجا ضمیر دوم شخص مفرد در حالت مفعولی نیز مستتر است. یعنی: تو را یاد نیارند.

زهی: ادات تفجع؛ افسوس! آه! دریغا!

برگردان فارسی: تو، رنج بر خود هموار سازی، دارای این جهانی گردآوری، آنان خرج کنند و [تو را] یاد نیارند، وامصیبتا!

بیت ۳:

سنی اونودور دوستلارین، اوغلون، قیزین، آوراتلارین،
اول مالینی اوله شلر، حساب ائدوپ قیلدان قیلا.

سنی: تو را. حالت مفعولی ضمیر منفصل دوم شخص مفرد. در ترکی ضمیر هم مانند اسم و فعل صرف می شود.

جدول صرف حالات هفتگانه ی ضمیر در ترکی، چنین است:

ح. آزاد	مفعول الیه	اضافه	مفعول	مفعول عنه	مفعول فیه	مفعول معه
من	منه	منیم	منی	مندن	منده	منله
سن	سنه	سنین	سنی	سندن	سنده	سنله
او	اونا	اونون	اونو	اوندان	اوندا	اونونلا
بیز	بیزه	بیزیم	بیزی	بیزدن	بیزده	بیزیمله
سیز	سیزه	سیزین	سیزی	سیزدن	سیزده	سیزینله
اونلار	اونلارا	اونلارین	اونلاری	اونلاردان	اونلاردا	اونلارلا

اونودور: صیغه ی سوم شخص مفرد از مصدر اونودماق در معنای: ۱) فراموش کردن، به یاد نیاوردن. مثال: بوچیچگین آدینی /اونوددوم. ۲) جا گذاشتن. ۳) قادر به انجام امری نبودن. ۴) بخشیدن و گذشت کردن. مثال: اونو گناهینی چوخلان /اونودموشام. ۵) اهمیت ندادن. ۶) از ذهن و دل بیرون کردن. در این بیت معنای اخیر مراد است.

دوستلارین: حالت اضافی جمع کلمه‌ی دوست (Dost) . به نظر می‌رسد این واژه ترکی الاصل باشد که به فارسی نیز وارد شده است و با صائت کشیده تلفظ می‌شود. دوس (Dos) و توس (Tos) در ترکی کهن در معنای پیشانی، به پیشانی و رو در رو ایستادن آمده است. از این بن هم مصدرهای *توسلاماق* (= شاخ به شاخ شدن) و *توسلاشماق* (= به همدیگر شاخ زدن) را داریم.

اوغلون: مخفف *اوغولون* (= پسر). *اوغول* در معنای فرزند ذکور آمده است.

قیزین: دختر. کلمه‌ی *قیز* در معناهای: ۱) فرزند مؤنث و ۲) دختر باکره آمده است.

آوراتلارین: زنان.

اول: رک. بیت اول.

آوله‌شله: از مصدر *آولشمک* در معنای چیزی را بین همدیگر تقسیم کردن. هم معنی و مترادف با *بؤلوشمک* که اکنون در ترکی ایران رایج است.

حساب ائدوپ: صیغه سوم شخص مفرد، وجه وصفی از مصدر *حساب ائتمک* در معنای اندیشیدن و طرح ریختن و با احتساب سود و زیان چیزی، استنتاج کردن.

قیلدان قیلا: مو به مو. *قیل* در ترکی معانی: ۱) موی بز، ۲) هر موی بلند بر تن آدمی یا جانور بروید، ۳) صفت برای بافتنی‌هایی که در بافت آنها از موی بز استفاده شود است. مثل: *قیل کیلیم*.

برگردان فارسی: تو را یارانت، فرزندان و اهل عیالت فراموش کنند. مرده ریگ بازمانده از تو را مو به مو شمار کنند و میان خود بخش کنند.

بیت ۴:

قیلما یالار سنه وفا، بونلار بای اولار، سن گدا،

سنین اوچون وئرمیله، بیر پاره ائتمک یوقسولا.

قیلما یالار: صیغه سوم شخص جمع مضارع روایتی منفی از مصدر *قیلماق* در معنای: انجام ندهند. این مصدر در ترکی دو معنی عمده دارد: ۱) گزاردن نماز. مثال: *جمعه نامازین*

مسجدده قیلیر. ۲) فعل معین در معنای کردن و انجام دادن است. در بیت حاضر، معنی اخیر مراد است. *وفا قیلماق* یعنی: وفا کردن، ثابت قدم و پای‌بند بودن.

سنه: به تو، بر تو. حالت مفعول به‌یی ضمیر منفصل دوم شخص مفرد.

بونلار: اینان. جمع ضمیر اشاره بود.

بای: دارا، ثروتمند، نیرومند و مقتدر. این کلمه در فارسی نیز وارد شده است و به صورت بیک رایج است.

اولار: صیغه سوم شخص مفرد مضارع التزامی از مصدر *اولماق* در معنای شدن و وقوع یافتن و تحقق پذیرفتن. *بای/اولماق* یعنی: دارا شدن.

گدا: سائل و فقیر و بی‌چیز. بسیاری را ظن بر این است که این واژه فارسی الاصل و پس‌مانده‌ی گویش‌های گبران دوره‌ی جاهلیه‌ی پیش از اسلام ایران است. اما چنین نیست. این واژه، صفت فاعلی از مصدر *گتتمک* در معنای رفتن و به سویی روان شدن است. بدین گونه گوئیم معنای لغوی واژه‌ی *گدا* چنین است: رونده و عازم و کسی که به در خانه‌ها به قصد اخذ چیزی برود. اصطلاح *بای و گدا* بعدها در فارسی به «شاه و گدا» تبدیل شده است.

سنین: حالت اضافی ضمیر منفصل دوم شخص مفرد.

اوچون: ادات سببیت در ترکی کهن که در ترکی ایران هم در عصر ما به همین صورت به کار می‌رود. از ریشه‌ی «اوچ» سبب و خاطر است. چنانکه امروزه تعبیرهایی نظیر: *اونون/اوچوندان* (= به سبب آن)، *سنین/اوچوندان* (= به خاطر تو) موجود است.

این ادات معانی گوناگونی دارند، از آن میان می‌توان معانی زیر را یاد کرد: ۱) به قصد و به خاطر. مانند: *سؤیلمک/ایچو*. ۲) به واسطه. ۳) درباره‌ی. ۴) برای. ۵) در مقابل. ۶) در مقام سوگند نیز آید. مانند: *باشین/ایچون*.

در شعر عروضی گاه به اقتضای وزن شعر، صائت آغارین آن – به ویژه همراه ضمیرهای شخصی – اسقاط می‌شده است.

مثال:

دوستوم! عالم سنین چین گر اولا دشمن منا،

جان عالم سن، یئترسن دوست، آنجاق سن منا.

– فضولی.

وئرمیه‌لر: صیغه سوم شخص جمع مضارع التزامی منفی از مصدر وئرمک در معانی: (۱) دادن چیزی به کسی، (۲) عطا کردن و بخشیدن، (۳) پیچیدن و دور زدن، (۴) مهمانی بر پا داشتن، (۵) دختر به شوهر دادن و جز آن. / **اتتمک وئرمک** در معنای سیر کردن شکم نیازمندان است.

بیر: (۱) نخستین عدد، (۲) رقم نشانگر نخستین عدد، (۳) صفت عددی برای نخستین عدد. **پارا:** کلمه ترکی الاصل است، در فارسی دری هم به صورت «پاره» به کار می‌رود. اصل آن «پالا» بوده است. اکنون در معنای قطعه‌یی از هر چیز به کار می‌رود. از آن، مصدرهای **پارالاماق** (= پاره کردن)، **پارالانماق** (= قطعه قطعه شدن)، **پارالاندیرماق** (= وادار به قطعه قطعه شدن)، **پارالاتماق** (= وادار به انجام عمل پاره کردن) را داریم.

بیر پارا ائتمک: یعنی یک قطعه (= قرص) نان.

ائتمک: اسم. ترکی کهن در معنای نان. اکنون در آسیای صغیر به صورت **ائتمک** به کار می‌رود. ترکیب‌های: **ائتمک چیخارماق** (= پول نان در آوردن) و **ائتمک ائیلهمک** (= نان پختن) نیز در متون دوره‌ی اسلامی به کار رفته است.

یوقسولا: حالت مفعول به‌یی کلمه. **یوقسول** در معنای کسی است که به سختی امرار معاش کند. فقیر، بی‌چیز در معنای مجازی مفهوم ناکامی و ناشایسته را دارد. در ترکی معاصر ایرانی به صورت **یوقسول** به کار می‌رود.

برگردان فارسی: وفا بر تو نکنند، اینان بی‌نیازی کنند و تو مستی کنی، از برای تو قرص نانی هم به بی‌چیزان ندهند.

بیت ۵ :

بیردملیغا آغلاشالار، آندان باروپ باغلاشالار،
سنی چوقور اگؤموشوب، تئز دؤنه‌لر گوله - گوله.

بیردملیغا: لحظه‌ی اندکی. مرکب از: **بیر** (صفت عددی) + **دم** (اسم در معنای لحظه، نفس، اندک زمان) + **لیق** (پی افزوده‌ی اتصاف) + / (پی افزوده‌ی حالت گرایش).

دم: لغت ترکی الاصل است در معناهای: لحظه، نفس، اندک زمان، رنگ و بو و جز آن که در فارسی نیز داخل شده و به همین معنی‌ها به کار می‌رود.

پی‌افزوده‌ی چهار شکلی *لیق/لیک/لوق/لوک* که پس از افزوده شدن صائت آ (a) بر آن به صورت *لیغ* در آمده، به فرجام اسم و ضمیر و صفت و قید می‌آید و اسم می‌سازد.

آغلاشالار: بگریند. صیغه‌ی سوم شخص جمع مضارع روایتی از مصدر *آغلاشماق* وجه اشتراکی از مصدر بسیط *آغلاماق* در معنای گریستن به اتفاق هم.

آندان: سپس، پس از آن.

باروپ: وجه وصفی از مصدر *بارماق* در معنای رفتن. از قرن نهم به این سو، این فعل در متون نظم و نثر ترکی به صورت *اورماق* آمده است. معانی رایج این مصدر چنین است: (۱) گام به مقصد گذاشتن. (۲) به وضع و حالتی معین در آمدن. مانند: *یاشی قیرخا واردی*. (۳) واصل شدن، رسیدن. مانند: *ئوه آخشام واردیم*. (۴) احساس مزه. (۵) از حالتی به حالتی دیگر در آمدن. مانند: *سجده یه وارماق*. (۶) گذشتن، اتصال به ماضی. (۷) راه رفتن. (۸) فانی شدن. (۹) هجوم کردن.

از همین مصدر ترکیب *وارا - وارا* در معنای روان - روان به کار رفته است.

حق نفسی دریا ایمیش،

هاوا - وارا سؤیلرم.

ایره بیلم پائینا،

چندین هزارا سؤیلرم.^۱

- قوشچو اوغلو.

باغلاشالار: صیغه‌ی سوم شخص جمع مضارع روایتی از مصدر *باغلاشماق* در معنای اتفاق کردن و در انجام امری با کسی به توافق رسیدن. ترکیب مصدر چنین است: *باغ* (ریشه‌ی واژه در معنای ریسمان و طناب) + *لاش* (افزوده‌ی فعل ساز که از اسم فعل اشتراکی می‌سازد) + *ماق* (نشانه‌ی مصدری در واژه‌های ستبر صائت). در برخی نسخه‌ها *بایراشالار* (در معنای جشن گیرند و شادی کنند) آمده است که صحیح به نظر نمی‌رسد.

سنی: حالت مفعولی ضمیر منفصل دوم شخص مفرد.

^۱ درباره قوشچو اوغلو رک. متون نظم ترکی ایران، دکتر ح.م. صدیق، ج ۱، ص ۳۴۴.

چوقورا: حالت مفعول^۱ به‌ی اسم چوقور که در ترکی امروزی ایران اصل چوخور تلفظ می‌شود و به معنای: (۱) فرو رفتگی خاک در زمین، (۲) فرو رفتگی چانه‌ی انسان و (۳) مزار و گور است. در بیت فوق معنای اخیر مراد است. امروزه اصطلاح چوخورونو قازماق در معنای «زمینه‌سازی مرگ کسی» به کار می‌رود.

گوموشوب: وجه وصفی از مصدر گوموشمک که آن هم از مصدر بسیط گوممک ساخته شده است. در معنای: (۱) نهادن در زیر خاک و با خاک پوشاندن چیزی یا کسی، (۲) دفن کردن و در گور گذاشتن جنازه، (۳) در مراسم دفن کسی شرکت کردن آمده است. گوموشوب دؤنمک کنایه از به فراموشی سپردن و نفی کسی است.

تئز: زود، سریع و تند:

آخیتدیم گوزومدن قان ایله یاشی،

بیر دوست تاپانمادیم، تئز آخشام اولدو.

- پیر سلطان ابدال.

این کلمه‌ی ترکی‌الاصل به فارسی دری نیز داخل شده و به صورت «تیز» در فارسی امروزی رایج است.

دؤنه‌لر: صیغه سوم شخص جمع مضارع التزامی از مصدر دؤنمک در معنای: (۱) حرکت عکس، عقب‌گرد. (۲) به عقب رفتن، عقب‌افتادن. (۳) انحراف حاصل کردن، از راه به در شدن. (۴) تشابه و ماندگی. مثال: *ئوی جنته دؤندو*. (۵) دگرگونی و تغییر و حال به حال شدن. (۶) از سویی به سویی رفتن. (۷) بر سر موضوعی بازگشتن. (۸) روی برگرداندن. در این بیت، مجازاً معنای اخیر مراد است.

گوله - گوله: قید حالات از مصدر گولمک در معنای شکفتن و باز شدن و خندیدن که با پی‌افزوده‌ی دو شکلی «آ/ا» ساخته شده است. بن این مصدر گول است که هم در مقام فعل امر دوم شخص مفرد به کار رود و هم نام شکوفه‌ی باز شده و خندان باشد. این واژه‌ی ترکی‌الاصل در همین معنا به فارسی دری هم وارد شده است. در گویش‌های گبران دوره‌ی جاهلیه‌ی پیش از اسلام ایران و در متون بازمانده به الفبای دین دبیره و پهلوی، مانند اوستا و خرده اوستا به گل، «ورد» گفته می‌شود. چنان‌که در کلمه‌ی «سهرورد» نیز هنوز بر جا است. اما در فارسی زبانان واژه‌ی زیبای ترکی «گل» را به جای «ورد» گبران به کار گیرند.

برگردان فارسی: اندک زمانی بر تو گریند، سپس انفاق کنند و تو را در گور نهند و تند و تیز از تو روی برگردانند.

بیت ۶:

اول کیم گنده اوزاق یولا، گرک آزیق آلابیله،
آمازوسا یولدا قالا، ارمیه هرگز منزلا.

اولکیم: او که. رک. بیت ۱.

گنده: برود. رک. بیت ۱.

اوزاق: صفت. در معنای: (۱) دور، متضاد نزدیک. (۲) دور افتاده و پرت. (۳) غیر قابل دسترس و بیرون از حکم و تصرف. (۴) آنچه تحقق آن ناممکن باشد.

اوزاق یول: راه دور و بی انتها.

گرک: باید، بایسته، لازم.

مجنونلارا لیلی گرک،

منه سنی گرک، سنی.

- یونس امره.

آزیق: غذا، خوراکی، خوردنی، توشه. این واژه‌ی ترکی‌الاصل به فارسی دری وارد شده به صورت «آذوقه» به کار رفته است. در ترکی ترکیب *آزیقل* (= کسی که بینوایان را غذا برساند) و *آزیقلیق* (= ظرفی که بتوان در آن غذا نهاد) نیز رایج است.

آلابیله: بتواند اخذ کند، بتواند حمل کند، بتواند صاحب شود. فعل اصلی این ترکیب از مصدر *آلماق* گرفته شده است. این مصدر دارای معنای زیر است: (۱) کسی یا چیزی را از جای خود جدا ساختن. (۲) همراه گرفتن چیزی یا کسی. (۳) خریدن. (۴) پذیرفتن. (۵) دریافت داشتن. (۶) زن گرفتن، همسر گزینی. (۷) دریافت سود. (۸) تصرف و تسخیر جایی. (۹) و جز آن.

آمازوسا: مخفف *آماز ایشه*، در معنای اگر نتواند همراه داشته باشد و صاحب شود.

ایشه: ادات شرط است. رک. بیت ۱.

یولدا: در راه.

قالا: بماند. رک. بیت ۲.

آرمیه: از مصدر *آرمک* در معنای رسیدن، واصل شدن، به مراد و آرزو دست یافتن است. در معنای مجازی در میان صوفیان به مقام فنا فی‌الله رسیدن. به کسی که به چنین مقامی برسد، *آرمیش* گویند. در متون دوره‌ی صفویه *آرن* نیز به همین معنی آمده است.
آرمیشلر: یعنی اولیاء الله.

آرمیه هرگز منزله: یعنی هیچ‌گاه به مقصد اعلی و منزل قدسی نرسد.
برگردان فارسی: آن کس را که راهی دور در پیش دارد، توشه باید. اگر توشه بر ندارد، هیچ‌گاه به منزل نرسد.

بیت ۷:

وئردی سنه مالی چلب، تا خئیره قیلاسان سبب،
خئیر ائیلده قیل حق طلب، وئرمه‌دن اول مالین یئلا.

وئردی: صیغه سوم شخص مفرد ماضی مطلق از مصدر *وئرمک*، رک. بیت ۴.

سنه: به تو. رک. بیت ۱.

چلب: اسم خاص، الله، خداوند، تانری.

سویون آخار شلب- شلب.

بؤیله امر ائیلهمیش چلب -

- یونس امره.

قیلاسان: انجام دهی. رک. بیت ۴.

ائیله: انجام بده. رک. بیت ۴.

ده: ادات تأکید دو شکلی *دا/ده* که می‌تواند به فرجام اسم، صفت و فعل و هر عنصر دیگر افزوده شود و آن را به عنصر پیشین یا پسین پیوند دهد.
یئل: *یئل (= باد) + ل* (نشانه‌ی مفعول به).

یثله وئرمک: بر باد دادن، فانی ساختن، بی‌خاصیت و بی‌سرانجام کردن.
برگردان فارسی: خداوند بر تو مال داد تا در راه نیک صرف کنی، پیش از آنکه مالت بر باد رود، کار نیک کن و حق بطلب.

بیت ۸:

بو گون سئوینیرسن، منیم آلتونوم - آقچام چوق دوئیو،
آنمازموسان اول سونو کیم محتاج اولسان بیر پولاً.

بوگون: امروز، امروزه، اکنون. از دو جزء بو (= صفت اشاره به نزدیک) + گون (= روز) تشکیل شده است. واژه‌ی گون گذشته از روز، به معنای: ۱) خورشید (مانند: گون دوغارکن)، ۲) آفتاب (مانند: سن کؤلگه‌ده من گونده)، ۳) زمان (مانند: گون اون گون اولسون که...)، و جز این‌ها نیز آمده است.

سئوینیرسن: صیغه‌ی دوم شخص مفرد مضارع اخباری از مصدر سئوینمک در معنای خوشحال شدن.

منیم: از آن من، مال من. حالت اضافی ضمیر منفصل اول شخص مفرد. ضمیر من که در فارسی به همین صورت به کار می‌رود، ترکی الاصل است. در سنگ نبشته‌ها و متون ترکی کهن به همین صورت دیده شده است. در ترکی آسیای صغیر با ابدال صامت نخست به «ب» به کار می‌رود. بن در آسیای صغیر هم به جای من و هم در معنای لکه‌های سیاه ریز روی پوست بدن کاربرد دارد:

دندیم دانه - دانه اولموش بنلرین،
دندی دگدی زولفوم، تئل یاراسیدیر.

آلتون: این واژه‌ی ترکی الاصل به فارسی وارد شده است و به همین صورت و در معنای طلا و سکه‌ی نقره به کار می‌رود.

آقچا: این واژه‌ی ترکی الاصل هم به فارسی وارد شده است و به صورت آقچه و در معنای نقره و سکه‌ی نقره به کار می‌رود.

آلتون - آقچا: کنایه از دارایی و ثروت و مال زیاد باشد.

چوق: خیلی، زیاد، بسیار. امروزه در شکل چوخ رایج است.
دئیو: از مصدر دئمک که امروزه در شکل دئییه به کار می‌رود.
آنمازموسان: آیا نمی‌اندیشی؟ صیغه‌ی منفی استفهامی مضارع روایتی از مصدر *آنماق*.
اول: رک. بیت ۱.
سونو: حالت مفعولی از واژه *سون* در معنای پایان و انجام.
اولاسان: از مصدر *معین/اولماق*. محتاج *اولماق*: نیازمند شدن.
پولا: حالت مفعول به‌یی از کلمه‌ی ترکی الاصل پول، در معنای سکه‌یی کم ارزش‌تر از سکه‌های آلتون و آقچه. سکه‌ی فلزی کم بها.
برگردان فارسی: امروز شادمانی که دارایی فزون دارم، اما اندیشه نمی‌کنی که به پیشیزی نیاز خواهی داشت.

بیت ۹:

اس اتمیه مالین سنین، خوش اولمیا حالین سنین،
 نسنه ارمیه آئین سنین، گر سونمادونسا آل الا .

اس: صاحب و مالک. در ترکی معاصر ایرانی به صورت *ایه* و *یئیه* به کار می‌رود.
اتمیه: از مصدر *اتتمک* (= انجام دادن) رک. بیت ۲. *اس/اتمیه*: تأثیر نکند.
اولمیا: از مصدر *اولماق* (= شدن). *خوش/اولمیا*: خوش نباشد.
نسنه ارمیه: به چیزی دست پیدا نکند.
سونمادونسا: (= سون + ما + دون + ایسه) از مصدر *سونماق* در معنای: دست بردن و دست دراز کردن آمده است، معنای حمله و هجوم نیز دارد.
برگردان فارسی: مالت کارگر نمی‌افتد، حالت خوش نمی‌شود، دستت هم به چیزی نمی‌رسد که دست به سوی دستی نبرده‌ای.

بیت ۱۰:

اول مال که دوردون مال اول، حقا که گورون دار اول،
 هرگز مدد بولمایاسان، چتوره باقوپ ساغا – سولا.

اول: او. رک. بیت ۱.

دوردون: صیغه‌ی دوم شخص مفرد ماضی مطلق از مصدر دورمک. رک. بیت ۲.

گورون: (حالت اضافه) قبر تو، گور تو، مزارت.

دار: تنگ.

بولمایاسان: نیابی. از مصدر بولماق (= یافتن، پیدا کردن، اکتشاف. مترادف با مصدر تاپماق).

چئوره: طرف، سوی.

باقوب: وجه وصفی از مصدر باقماق (= باخماق = دیدن و نگریستن).

ساغا – سولا: به راست و چپ.

برگردان فارسی: آن مال که گرد آوردی، اژدهایی شود و گور تو نیز تنگ باشد. به راست و چپ خود بنگری و یار و یآوری نیابی.

بیت ۱۱:

ایلتدین ایسه آندا چیراق، اولاسنه اول خوش طوراق،

بوندا نه کیم قیلدین یاراق، آندا سنه قارشو گلا.

ایلتدین: صیغه‌ی سوم شخص مفرد فعل ماضی از مصدر /ایتمک در معنای بردن، پیوند دادن و رسانیدن.

آندا: آن جهان، آخرت.

چوراق: شوره‌زار، تله.

طوراق: محل اقامت، مسکن و مأوا. طوراق توتماق در معنای اقامت گزیدن و قرار گرفتن است.

بوندا: این جهان، دنیا.

یاراق قیلماق: بسیج شدن و آمادگی و تهیه‌ی لوازم و سلاح.

قارشو (= قارشی): مقابل. قارشو گلمک: مقابله کردن.

برگردان فارسی: آن گاه طلا، تله و [گورت] مسکن و مأوایت می‌شود. آن سکه‌ها چون سنگ‌هایی که به مثابه سلاح جمع کرده باشی به سوی تو برمی‌گردند و در مقابل تو می‌ایستند.

بیت ۱۲:

مال سرمایه قیلغیل آزیق، حقه اینانیرسان باییق،
یاپ آخرت، دونیانی بیق، تا آره سن خوش منزلا

قیلغیل: بکن. در دو جزء قیل (= فعل امر از قیلماق) و غیل (پی‌افزوده‌ی چهار شکلی تأکیدی) تشکیل یافته است.

آزیق: در معنای مجازی خود مراد توشه‌ی آخرت و اندوخته‌ی زهد و پارسایی است. رک. بیت ۴.

اینانیرسان: ایمان می‌آوری. از مصدر /اینانماق/ در معنای باور و ایمان آوردن و مطمئن شدن. **باییق:** روشن، آشکار، بی‌گمان، قطعی و واقعی. **یاپ:** فعل امر از یاپماق در معنای ساختن و آباد کردن. آخرت یاپ یعنی در اندیشه‌ی روز رستاخیز باش.

بیق: فعل امر از مصدر بیقماق (= بیخماق) در معنای ویران ساختن و در هم ریختن. **دونیانی بیق** یعنی: از تعلقات مادی و این جهانی دست شوی. **آره‌سن:** از مصدر ارمک در معنای رسیدن. رک. بیت ۴.

برگردان فارسی: اگر چراغی به آن جهان برده باشی، قرارگاهی خوب و نیکو فراراهت خواهد بود و آنچه در این جهان سلاح و توشه‌ی تو بوده است، در آن جهان رویا رویت فراخواهد ایستاد.

بیت ۱۳:

چون اولا آلونده درم، گوج یئتدو کجه قیلغیل کرم،
اوگود بودور که من دئرم، دولت آنین اوگود آلا.

چون: این واژه که در فارسی نیز به کار می‌رود، ترکی الاصل است. چاغان و چاغون در زبان پهلوی دوره‌ی ساسانی درمعنای «زمانی که» بوده است. این ترکیب از کلمه‌ی چاغ ترکی در معنای زمان و وقت گرفته شده، پی افزوده‌ی زمانی -ن/ به فرجام آن چسبیده است.^۱ در ترکی معاصر و در فارسی دری هم این کلمه به صورت مخفف و شکل گرفته‌ی چون به کار می‌رود.

آلوده: در دست تو. دارای حالت اضافی و مفعولُ فیهی از واژه‌ی آل (= دست).

گوچ: نیرو، قدرت و توانایی و طاقت.

یئندوکجه: صیغه‌ی ربطی قیدی از مصدر یئتمک (= رسیدن).

اؤگود: پند، نصیحت و اندرز. /اؤگود/الماق: نصیحت پذیرفتن.

برگردان فارسی: چون درم به دست آری، تا توانی کرم پیشه کن، این پند مرا بنیوش. اقبال از آن کسی است که پند بگیرد.

بیت ۱۴:

آیتما مال اولدو تلف، حق بیره مین وئرور خلف،
قیلغیل سلف، قیلما علف، ورنه قامو ضایع اولا.

آیتما: فعل نهی از مصدر آیتماق در معنای گفتن و بیان داشتن.
قامو: هاسی. این کلمه‌ی ترکی الاصل به فارسی وارد شده و به صورت همه در آمده است.
برگردان فارسی: مال خود را تلف شده مپندار، حق، یک در هزار عوض می‌دهد. کار خیر کن. کار نازل مکن. وگرنه همه ضایع می‌شود.

بیت ۱۵:

دیلمر ایسه‌ن عیش ابد، توتغیل نه دئدیه احد،
آندان دیله هر دم مدد تا ایره‌شه‌سن حاصل.

^۱ این پی افزوده در ترکیب‌هایی مانند بامدادان و شامگاهان نیز دیده می‌شود.

دیلرایسه‌ن: وجه شرطی از مصدر دیله‌مک در معنای خواستن و آرزو داشتن و تمنا.
توتغیل: وجه تأکیدی از مصدر توتماق در معنای اخذ کردن و گرفتن و عمل کردن.
دئدیه: (= دئدی / یسه) وجه شرطی از مصدر دئمک در معنای گفتن و بر زبان جاری ساختن.

آندان: حالت مفعول^۱ عته ضمیراشاره‌ی به دور. از آن.
ایره‌شه‌سن: وجه مضارع التزامی صیغه‌ی دوم شخص مفرد از مصدر /یره‌شمک در معنای واصل شدن.

برگردان فارسی: اگر عیش ابد خواهی، آنچه را خدای یکتا گفته است عمل کن و از او هر دم مدد خواه تا به نتیجه و حاصل برسی.

بیت ۱۶:

بؤیله بویوردو لم یزل، بیلین بونو، قیلین عمل،
ترک ائيله نوز طول امل، اویمانیز هر بیر باطله.

بؤیله: چنین، این گونه.
بویوردو: فرمود، امر کرد. از مصدر بویورماق در معنای:
(۱) امر کردن.
(۲) با قاطعیت سخن گفتن.
(۳) تنبه و آگاهی دادن.
بیلین: بدانید.
بونو: این را.
قیلین عمل: انجام دهید، ادا کنید، بگزارید.

اثیله‌نوز: اول شخص جمع از مصدر *اثیله‌مک* که به مثابه‌ی فعل معین به کار رفته است (رک. بیت ۴). در ترکی معاصر ضمیر متصل اول شخص جمع به صورت نشانه‌ی چهار شکلی *نیز/نوز* می‌آید و در کلمات مختوم به صائت واسطه‌ی «ی» بر آن افزوده می‌شود. در ترکی عهد سلجوقی این واسطه افزوده نمی‌شد.

اویمائیز: شیفته نشوید، فریب نخورید. اول شخص جمع از مصدر *اویماق* در معنای شیفته شدن، فریب خوردن.
برگردان فارسی: خدای لم یزل چنین فرمود، و شما این را عمل کنید، ترک طول امل گوئید و شیفته‌ی هر باطلی نشوید.

بیت ۱۷:

یوقسول ایسه‌ن صبر ائیله‌غیل، گر بای ایسه‌ن خیر ائیله‌غیل،
 هر بیر حالا شکر ائیله‌غیل، حق دؤندورور خالداں حالا.

یوقسول: بی‌چیز. رک بیت ۳.
ایسه‌ن: ادات شرط. رک بیت ۱.
ائیله‌غیل: صیغه‌ی تأکید از مصدر *ائیلیمک*. رک. بیت ۳.
بای: دارا. رک. بیت ۴.
دؤندورور: برمی‌گرداند. صیغه‌ی متعدی از مصدر لازم *دؤنمک* در معنای: (۱) برگشتن. (۲) عقب رفتن. (۳) انحراف. (۴) حال به حال شدن و تغییر وضع.
 در این بیت معنای اخیر مراد است.
برگردان فارسی: اگر مستمندی، شکیبیا باش، اگر دارا هستی، به هر حالی که دست دهد سپاس بگزار، که حق حال تو را بگرداند.

بیت ۱۸:

دونیا آنین، آخرت آنین، نعمت آنین، محنت آنین،
 تامو آنین، جنت آنین، دولت آنین، کانی بولا.

آنین: حالت اضافی ضمیر سوم شخص مفرد.

کائی: کی آنی.

تامو: دوزخ، جهنم. این کلمه‌ی ترکی الاصل، به گویش‌های گبران نیز وارد شده است. چنان که در پهلوی و سغدی «تامف» به همین معنا است.
برگردان فارسی: دنیا از او، آخرت از او، نعمت از او، محنت از او، دوزخ از او، جنت از او است. و دولت و سعادت از آن کسی است که او (= خدا) را پیدا کند.

بیت ۱۹:

حقا منه نه مال گرگ، نه قیل گرگ نه قال گرگ،
دپله‌گوم ائیو حال گرگ، کندوزونو بیلن قولاً.

دپله‌گوم: خواست و آرزوی من.

ائیو: نیک، خوب و پسندیده. در ترکی امروزی ایرانی بی‌ی و در آسیای صغیر/یی تلفظ می‌شود.

کندو (= کندی): خود، خویش، ضمیر مختص. کندوزونو: خویشان خویش. کندوزونو بیلن: خودشناس.

قول: بنده. رک. بیت ۴.

برگردان فارسی: به راستی که مرا نه مال باید، نه قیل و قال. خواست من حال نیکو است برای بنده‌ای که خود را بشناسد.^۱

بیت ۲۰:

من بیر بیچاره ای الاله! یاولاق چوق ائیلهدوم گناه،
یازوقلارومدان آه، آه! نه شرح ائدم گلمز دیلا.

یاولاق: زیاد، فراوان و خیلی.

یاولاق چوق: خیلی زیاد.

یازوق: گناه و جرم.

^۱ اشاره به حدیث: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ».

برگردان فارسی: ای خدا! من بیچاره‌ای هستم که گناه زیادی مرتکب شده‌ام، از گناهانم آه از نهادم برمی‌آید، چه شرح کنم، بر زبانم جاری نمی‌شود.

بیت ۲۱:

ای شمس! دیله حاقدان حاقی، بیز فانی‌بیز، اولدور باقی،
قامولار آنین مشتاقی، تا خود که او کیمین اولا.

دیله: فعل امر و تمنا از دیله‌مک. رک. بیت ۵.

فانی‌بیز: فانی هستیم. بیز: صیغه‌ی اول شخص جمع مضارع از مصدر/ایمک (= استن).
قامولار: همگی.

برگردان فارسی: ای شمس! حق را از حق بخواه، ما فانی هستیم و او جاودانی است. همه مشتاق اویند، او خود کدامین کس را برگزیند.

–۲–

بیت ۲۲:

کیچکین اوغلان، هی بیزه گلکیل!
داغدان داشا گزگزه گلکیل.

کیچکینن: خردسال، کوچولو. مرکب از کیچی: کوچک+کینن: پیافزوده‌ی تحبیب و تصغیر.
اوغلان: پسر.

بیزه: حالت مفعول به ضمیر منفصل اول شخص: به سوی ما.

گلکیل: صیغه‌ی تأکید امری از مصدر گلکم (= آمدن).

داغدان: حالت مفعول عنه از اسم داغ (= کوه).

داشا: حالت مفعول به از اسم داش.

گز – گزه: گردش کنان.

برگردان فارسی: آهای پسر کوچک! به سوی ما آ، کوهساران را پشت سر بگذار و بیا.

بیت ۲۳:

آی بیگی سن سن، گون بیگی سن سن،
بی مزه کلمه، با مزه گلکیل.

آی: ماه

بیگی: مانند، مثل، بسان. اکنون به صورت کیمی به کار می‌رود.

سن سن: ضمیر منفصل دوم شخص مفرد + صیغه‌ی دوم شخص مفرد مضارع از مصدر

/ایمک.

گون: خورشید.

گلمه: صیغه‌ی نهی از مصدر گلمک.

برگردان فارسی: تو چون ماهی، تو چون خورشیدی، بی‌مزه نیا، با مزه بیا.

بیت ۲۴:

کیچکین اوغلان، اوتاغا گلگیل،

یول بولامازسان، داغ داغا گلگیل.

اوتاغا: حالت مفعول به از اسم اتاق در معنای: (۱) چادر. (۲) چهار دیواری برای سکونت. (۳) محل روشن کردن آتش. این واژه‌ی ترکی الاصل به فارسی وارد شده است و رواج فعال دارد.

بولامازسان: (= بول + / + ماز + / یسه‌ن): اگر نتوانی یافت، اگر پیدا نکنی.

برگردان فارسی: آهای پسرکوچک! به سرای ما بشتاب، اگر راه نیابی، از کوهستان‌ها سرازیر شو.

بیت ۲۵:

اول چیچه‌گی کیم یازیدا بولدون،

کیمسه‌یه وئرمه حسامه وئرگیل.

اول: او. رک. بیت ۱.

چیچک: شکوفه و گل.

یازی: صحرا، بیابان و دشت. قره یازی: صحرای وسیع، بیابان گسترده.

کیمسه: (= کیم + ایسه): ضمیر مبهم شخصی.

وئرمه: صیغه‌ی نهی از مصدر وئرمک.

وئرگیل: صیغه‌ی امر تأکیدی از مصدر وئرمک.

برگردان فارسی: آن شکوفه را که در بیابان یافتی به کسی جز حسام مده.

—۳—

بیت ۲۶:

گله سن آندا سنه یئی، غرضیم یوق ائشیدورسن،
قالاسن بوندا یاووز دور یالونو ز قاندا قالور سن؟

گله: بیائی، کاشکی بیائی. شکل دعایی و تمنایی فعل از مصدر گلمک در معنای آمدن.
یئی: خوب، بهتر.

یاووز: بد، فانی، پلید و پلشت.

یالونوز: یالینیز. تنها، منفرد.

برگردان فارسی: اگر به آن جهان بیایی بهتر است، که من غرضی جز گفتن آن چه
می شنوی ندارم. اگر در این جهان بمانی، بد است، به تنهایی در کجا می مانی؟

بیت ۲۷:

چلبندیر قامو دیرلیک، چلبه گل، نه گزرسن؟
چلبی قوللارین ایستر، چلبی یی نه سانورسن؟

چلبی: لقب پیران طریقت، شیخ. مأخوذ از کلمه ی چلب در معنای خداوند.

قامو: همه، همگان، تمامی. در ترکی غربی امروزی: هامی. کلمه ی همه در فارسی هم
معجمی از همین واژه ی ترکی الاصل است.

دیرلیک: حیات، زندگی.

چلب: خدا، الله، آفریننده.

گزرسن: صیغه‌ی دوم شخص مضارع استمراری با مفهوم غیر همان زمانی از مصدر گرمک در معنای گشتن.

قول: بنده، چاکر، کارمند. کلمه‌ی غلام در فارسی شکل تغییر یافته‌ی قولوم ترکی است. نامی است که از سوی ترکان در عهد سامانیان به گبران و بومیان ایرانی داده شد. از همین کلمه است: قوللوق در معنای چاکری و خدمتکاری که در عهد قاجار در معنای «خدمت دولتی» به کار می‌رفت.

سانورسن: صیغه‌ی دوم شخص مفرد مضارع استمراری از مصدر سانماق در معنای به حساب آوردن و شمردن.

برگردان فارسی: همه‌ی زندگی از آن شیخ طریقت است، خدای را بشناس دنبال چه هستی؟ شیخ بنده‌های خود را می‌خواهد. تو شیخ را چه حساب می‌کنی؟

بیت ۲۸:

نه اوغوردور، نه اوغوردور، چلب آغزیندا قیغیرماق،
قولاغون آچ، قولاغون آچ، بولا کیم آندا دولارسن.

اوغور(Ugur): سعادت، خوشبختی، برکت، اقبال و پیشامد خوش.

قیغیرماق: صدا زدن، آواز دادن.

بولا: (بو + ولا). شاید، مانا.

برگردان فارسی: چه سعادتی است، چه سعادتی که به زبان خدا جاری شوی. گوش فرا ده، گوش فرا ده، شاید سرشار از آن بشوی.

- ۴ -

بیت ۲۹:

اگر گئیدور قاریندش یوقسا یاووز،
اوزون یولدا سنه بودور قیلاووز.

گئی: خوب، نیک، بهتر. شایسته. در ترکی غربی امروزی به صورت: یئی (در آذربایجان و یوگسلاوی)، ایی (در آسیای صغیر و بلغارستان) به کار می‌رود. این واژه ترکی الاصل از روزگاران بسیار کهن به فارسی نیز وارد شده است. عجم‌ها این لفظ را در آغاز اسامی شاهان خود- بزعم آن که افراد نیکی بوده‌اند- به کار برده‌اند. نظیر: کیکاوس، کیقباد و غیره.

قاریندش: (قارین + داش). برادر. واژه‌ی قارین در معنای شکم و داش که صورت کهن آن طاش بوده، پی‌افرونده‌ای است که معنای همراهی دارد. مثلاً در یولداش (= همراه)، خیتاش (= هم‌قبیله)، دویغوداش (= هم‌احساس) و جز آن.

قیلاووز: راهنما، رهبر و کسی که رهبری معنوی و روحی اشخاص را داشته باشد.

برگردان فارسی: برادر تو خواهی نیک باشد خواهی بد، در این راه دراز راهنما و همراه تو است.

بیت ۳۰:

چوبانی برک دوت، قورتلار اؤکوشدور،
اٹشیت مندن قارا قوزوم، قارا قوز.

چوبانی: حالت مفعولی کلمه‌ی چوپان. این کلمه در فارسی به دو صورت شبان Shobān و چوبان وارد شده است. کلمه‌ی چوبان منشأ مغولی دارد و از طریق ترکی به فارسی وارد شده

است. اما صورت شبان مستقیماً از مغولی وارد فارسی گشته است. هر دو شکل از یک لفظ واحد اخذ شده‌اند.

اوکوش: بسیار، زیاد، شدید و سخت.

برگردان فارسی: چوپان را سخت بپا که گرگان بسیار [درنده] اند، بشنو از من ای بره‌ی سیاهم، بره‌ی سیاه.

بیت ۳۱:

اگر تات‌سان، اگر روم‌سان، اگر تورک،

زبان بی‌زبانان را بیاموز.

تات: فارس، عجم، غیر ترک ساکن ایران، گبر و مجوس. در این بیت معنای نخستین مراد است.

تورک: شجاع، قوی، نیرومند، خوش سیما، ستاره‌ی جنگ (بهرام)، قوم ترک زبان. در این بیت معنای فرجامین مراد است.

—۵—

بیت ۳۲:

دانی چرا به عالم یالقیز سنی ستورمن،
چون در برم نیایی، اندر غمت اؤلرمن.

یالقیز: تنها، فقط.

سنی: حالت مفعولی ضمیر منفصل دوم شخص مفرد.
ستورمن: صیغه ی مضارع اخباری از مصدر ستومک در معنای دوست داشتن
اؤلرمن: صیغه ی مضارع اخباری از مصدر اؤلمک در معنای مردن.

بیت ۳۳:

من یار با وفایم، بر من جفا قیلورسن،
گر تو مرا نخواهی، من خود سنی دیلرمن.

قیلورسن: صیغه ی دوم شخص مفرد مضارع اخباری از مصدر قیلماق در معنای انجام دادن.
دیلرمن: صیغه ی دوم شخص مفرد مضارع اخباری از مصدر دیله مک در معنای طلب و آرزو داشتن.

بیت ۳۴:

روی چو ماه داری، من شاد دل از آنم،
زان شکر لبانت، بیر اویگنک دیلر من.

اؤپگنک: بوسه‌ی کوچک. از مصدر /اؤپمک (= بوسیدن)، مرکب از اؤپگه (= بوسه) و گنک: نشان تصغیر و تحبیب.

بیت ۳۵:

تو همچو شیر مستی، داخی قانیم ایچرسن،
من چون سگان کویت، دنبال تو گزرم.

داخی: ادات تأکید که بر سر کلمات و جملات شرطی می‌آید.
قانیم: حالت اضافی کلمه‌ی قان که در فارسی «خون» شده است.
ایچرسن: صیغه‌ی دوم شخص مفرد مضارع اخباری از مصدر /یچمک (= نوشیدن).
گزرم: صیغه‌ی دوم شخص مفرد مضارع اخباری از مصدر گزرمک (= گشتن).

بیت ۳۶:

فرمای غمزه‌ات راه تا خون من نریزد،
ور نی سنین آئیندن، من یارغویا باریرمن.

سنین: حالت مفعول^۳ عنه ضمیر منفصل دوم شخص مفرد.
آئیندن: حالت اضافی و مفعول^۳ عنه اسم^۱ ال (= دست).
یارغو: حکم و رای رسمی محکمه.
یارغویا بارماق: به جزای خود رسیدن، تسلیم حکم شدن.

بیت ۳۷:

هر دم به خشم گویی، بارغیل منیم قاتیمدان،
من روی سخت کرده، نزدیک تو دورورمن.

بارغیل: صیغه‌ی امر تأکید از مصدر بارماق (= وارماق): رفتن. رک. بیت ۳.
قاتیمدان: حالت مفعول^۳ عنه و اضافی از اسم قات (= نزدیک).

دورورمن: صیغه‌ی دوم شخص مفرد مضارع اخباری از مصدر *دورماقی* (= ایستادن).

بیت ۳۸:

روزی نشست خواهم، یالقیز سنین قاتیندا،
هم سن چاخیر ایچرسن، هم من قوپوز چالارمن.

چاخیر: شراب، می با معناهای مجازی آن.
قوپوز: ساز مقدس عاشیق‌های ترک که الاهی‌ها و سرودهای مذهبی را به آهنگ آن ترنم کنند.

چالارمن: صیغه‌ی دوم شخص مفرد مضارع اخباری از مصدر *چالماقی* (= نواختن).

بیت ۳۹:

آن شب که خفته باشی، مست و خراب شاه!
نوشین لب‌ت به دندان قی‌یی - قی‌یی توتورمن.

قی‌یی - قی‌یی: ظالمانه، غدارانه.
توتورمن: صیغه‌ی دوم شخص مفرد مضارع اخباری از مصدر *توتماقی* (= گرفتن، گاز گرفتن).

بیت ۴۰:

روزی که من نبینم آن روی همچو ماهت،
جانا نشان کویت از هر کسی سورور من.

سورورمن: صیغه‌ی دوم شخص مفرد مضارع اخباری از مصدر *سورماقی* (= پرسیدن و سؤال کردن). از همین مصدر کلمه‌ی *سراغ* (= پرسش) به فارسی وارد شده است.

بیت ۴۱:

ماهی چو شمس تبریز غیبت نمود گفتند،
از دیگری نپرسید، من سؤیله‌دیم آرارمن.

من: ضمیر منفصل اول شخص مفرد. رک. بیت ۵.
سؤیله‌دیم: صیغه اول شخص مفرد ماضی مطلق از مصدر سؤیلمک (=گفتن، باز گفتن).
آرارمن: صیغه ی اول شخص مفرد مضارع اخباری از مصدر آراماق (= جستجو کردن).

– ۶ –

بیت ۴۲:

مرا یاری است ترک جنگجویی،
که او هر لحظه با من یاغی بولغای.

یاغی: دشمن.

بولغای: بشود.

بیت ۴۳:

هر آن نقدی که جنسی دید با من،
ستاند اوزمن تا چاخیر آلفای.

چاخیر: شراب، می و هر آنچه با عث مستی شود.

بیت ۴۴:

بنوشد چاخیر و آنکه بگوید:
تالالالا، تالاتارلام تالاتای.

تالالالا: اشاره ملیح به مصدر تالاماق در معنای یغما کردن و جمع کردن و به دندان
گزیدن.

بیت ۴۵:

گل ای ساقی، غنیمت بیل بو دمنی،
که فردا کانداند که نه بولغای.

گل: فعل امر از مصدر گلیمک (= آمدن).
دمنی: دم را، لحظه را. حالت مفعولی کلمه ی دم.

بیت ۴۶:

الا ای شمس تبریزی! نظر قیل،
که عشقت آتش است و جسم ما نای.

—۷—

بیت ۴۷:

ای ترک ماه چهره! چه گردد که صبح تو،
آیی به کلبه‌ی من و گویی که: گل برو!

برو: (= بری) نزدیک و نزدیک‌تر.

بیت ۴۸:

تو ماه ترکی و من اگر ترک نیستم،
دانم من این قدر که به ترکی است آب: سو.

ماه ترک: خوش سیما.

ترک: ترک دومی در مصراع اول در معنای مجازی این کلمه یعنی ماه چهره و زیبا رخ و
سفید پوست به کار رفته است. رک. بیت ۳۶.

بیت ۴۹:

ای ارسلان! قلیچ مکش از بهر خون من،
عشقت گرفته جمله‌ای اجزام مو به مو.

ارسلان: شیر

قلیچ: تیغ، شمشیر. قلیچ کشیدن در فارسی کنایه از خونخواهی و گردن افرازی است.

– ۸ –

بیت ۵۰:

ماه است نمی‌دانم خورشید رخت یا نه،
بو آیریلیق اودونا نتیجه جیگیریم یا نه؟

بو: صفت اشاره به نزدیک.

آیریلیق: جدایی.

اودونا: حالت اضافی و مفعولُ به از اسم/ود (=آتش).

نتیجه: چگونه.

یانا: صیغه‌ی سوم شخص مفرد فعل مضارع التزامی از مصدر *یانماق* در معنای سوختن و آتش گرفتن و کباب شدن.

بیت ۵۱:

مردم ز فراق تو، مردم که همه دانند،
عشق اودو نهان اولماز، یانا دوشیچک جانہ.

اولماز: نباشد.

دوشیچک: صیغه‌ی سوم شخص مفرد فعل مستقبل از مصدر *دوشمک* (=افتادن و در گرفتن).

بیت ۵۲:

سودای رخ لیلی، شد حاصل ما خیلی،
مجنون بیگی واولی، اولدوم یئنه دیوانہ.

بیگی: کیمی، ادات تشبیه، یئنه: باز هم، دیگر بار.

بیت ۵۳:

صد تیر زند دلدوز، آن ترک کمان ابرو،
فتنه‌لی آلاگوزلر، چون اویخودان اویانه.

آلاگوزلر: چشمانی به رنگ روشن. اویخو: خواب. اویانا: بیدار بشود.

بیت ۵۴:

ای شاه شجاع الدین، شمس الحق تبریزی!
رحمتدن اگر نولا بیر قطره بیزه دانه؟

نولا: (مخفف نه/ولار) چه شود. دانه: صیغه‌ی سوم شخص مفرد وجه مضارع گسترده‌ی التزامی احتمالاً از مصدر دامماق در معنای چکیدن که به اقتضای قافیه، دانه ضبط شده است.

– ۹ –

بیت ۵۵:

ای یگانه در جمال، جان منی!
ای دوست! مگر از پیمانی که با من بستی، پشیمان هستی؟

بیت ۵۶:

اگر دوستم داری بگو، نکند تو تاجیک هستی؟
امروز از من جدا شدی و رفتی، بگو تو کی هستی؟

– ۱۰ –

سخنی نگو، مراقب باش، منگر، اما چشم میند،
رند جهان باش، راه برو و [با کسی] برخورد نکن.

دینمه: صیغه‌ی دوم شخص مفرد فعل نهی از مصدر دینمک در معنی سخن گفتن. کوزه‌ت: صیغه‌ی دوم شخص مفرد فعل امر از مصدر کوزه‌تمک در معنی مراقب بودن. باقما: صیغه‌ی دوم شخص مفرد فعل نهی از مصدر باقماق در معنی نگریستن. یورو: صیغه‌ی دوم شخص مفرد فعل امر از مصدر یورومک در معنی راه رفتن. دوقونما: صیغه‌ی دوم شخص مفرد فعل نهی از مصدر دوقونماق در معنی برخوردن و برخورد کردن.

واژه‌ی «ترک» در دیوان فارسی مولوی

مولوی رومی در دیوان فارسی خود، مخصوصاً آنجا که از استاد و مرشد خویش محمد بن علی شمس تبریزی یاد می‌کند، واژه‌ی ترک را به کار می‌برد. اغلب، این اسم را متضاد با هندو می‌آورد. در بسیاری از این ابیات منظور وی از ترک، شمس تبریزی و قصدش از هندو، خود وی است که به گفته‌ی خویش:

اصلم ترک است اگر چه هندی رویم.

ما ابیاتی را که در آنها این واژه به کار رفته است، از چاپ دیوان کبیر (بدیع الزمان فروزانفر) بدون هیچ گونه توضیحی، در این کتاب می‌آوریم. پای هر بیت شماره‌ی جلد و صفحه‌ی نشر فوق را نیز می‌دهیم. پژوهش در معناهای مختلف این کلمه در ابیات داده شده، خود فرصتی و مجالی دیگر می‌خواهد و اینک باب پژوهشی نوین فرا روی مولوی پژوهان باز می‌شود:

اگر ترک است و تاجیک است، به او این بنده نزدیک است،
چو جان با تن، ولیکن تن نیند هیچ مرجان را.

ج ۱، ص ۴۳

و فطیم یم کرد سحرت،

ای ترک نموده هندو سر را.

ج ۱، ص ۷۵

در عشق بدل شود همه چیز،
ترکی سازند از من سر را.

ج ۱، ص ۸۰

ترک و هندو مست و بد مستی همی کردند دوش،
چون دو خصم خونی محمد دل دوزخ سزا.
که به پای همدگر چون مجرمان معترف،
می فاند سر به زاری جان سپار و تن فدا.
باز دست همدگر بگرفتند آن هندو و ترک،
هر دو در رو می فاند پیش آن مه روی ما.

یک قرح پر کرد شاه و داد طاهر آن به ترک،
 وز نمان بایک قرح می گفت: هندو را بیا.
 ترک را تا جبر بر سر کیان لقب دادم تو را،
 بر رخ هندو نخساده دلغ، کین کفر است، ها!

ج ۱، ص ۹۸

شب رفت و هم تمام شد ماجر اسرا،
 ناچار گشتی است تا ماجر اسرا.
 اما چنین نباید کینک تمام شد،
 چون ترک گوید «اشپو» مرد رونده را.
 اشپوی ترک چیست؟ که نزدیک منزلی،
 تا گرمی و جلدت و قوت دهد تو را.

چون راه رفتن است، توقف هلاکت است،
چونت «فق» کند که بیا خر که اندر آ.
صاحب مروت تر است که جانش دریغ نیست،
لیکن گرت بگیرد ماندر در ابتلاء.
بر ترک ظن بد مبر و متهم مکن،
مستیز همچو هندو، بشتاب همراها.

ج ۱، ص ۱۲۴

ترک و رومی و عرب گر عاشق است،
همزمان دوست این بانگ صواب.

ج ۱، ص ۱۸۵

عجب ای ترک خوش رنگ! این چه رنگ است،

عجب ای چشم غماز، این چه شیوه است؟!

ج ۱، ص ۲۰۷

تو چه پریش که: چونی و چگونه است دلت؟
منزل عشق از آن حال که پرسید، گذشت.
آن، چه روی است که ترکان همه هندوی وی لند؟
ترکت از غم سودا روی از چند گذشت.

ج ۱، ص ۲۴۴

هندوی ساقدل خویشم که بزم ساخت،
تا ترک غم نازد امروز طومر نیست.

ج ۱، ص ۲۶۷

شمس تبریز، شاه ترکان است،
رو به صحر که شه به خمر که نیست.

بیگاه شد، بیگاه شد، خورشید اندر چاه شد،
 خورشید جان عاشقان در خلوت اتمه شد.
 روزی است اندر شب نمان، ترکی میان هندوان،
 شب ترک تازی ها بکن، کان ترک در خرگاه شد.
 گر بوبری زین روشنی، آتش به خواب اندر زنی،
 کز شب روی و بندگر، زهره حریف ماه شد.
 جان های باطن روشنان، شب را به دل روشن کنان،
 هندوی شب، نعره زنان کان ترک در خرگاه شد.
 ای شمس تبریزی! که تو از پرده ی شب فارغ،
 لا شرقی و لا غربی، اکنون سخنم کوتاه شد.

آن کوبه غضب و دزدی، آهنگ پالیز میکند،
از داد و دلور عاقبت، اشکنجه‌های غز خورد.^۱
ترک آن بود که نیم او دیه از خراج لاین بود،
ترک آن نباشد که طمع سیلر هر قوتوز خورد.

ج ۲، ص ۵.

خیال ترک من، هر شب صفات ذات من گردد،
که نفی ذات من در وی همه اثبات من گردد.
خمش! چندان بنالیدم که تا صد قرن این عالم،
در این همیهای من چسبد، بر این همیحات من گردد.

ج ۲، ص ۲۱ و ۲۲

بسی خمر که سیه باشد، در او ترکی چومه باشد.

^۱ اشاره به حدیثی که گوید: خداوند بر هر قومی غضب کند، ترک را بر او چیره می‌سازد.

چه غم داری تو از پیری چو اقبال جوان باشد؟

ج ۲، ص ۲۶

ز ترکستان آن دنیا بنه ترکان زیبا رو،
به هندستان آب و گل به امر شهریار آمد.

ج ۲، ص ۲۷

آن ترک که آن سال به ینغاش بید سر،
آن است که امسال عرب وار بر آمد.
شمس الحق تبریز رسیده است بگوید،
کز چرخ صف آن مه انوار بر آمد.

ج ۲، ص ۶۰، ۶۱، ۶۶

مرغان! که کنون از قفس خویش جداید،
رخ باز نیاید و بگوید کجایید؟

ای سکنک بزادید چو در مرگ رسیدید،
این زادون ثامر است، بزایید، بزایید.
گر هندوی و کر ترک بزادید دوم بار،
پیدا شود آن روز که روبندگشاید.
در آنکه سزیدیت به شمسحق تبریز،
والله که شمس خاصیت روز سزایید.

ج ۲، ص ۶۹

شب شد و گنگام خلوتگاه شد،
قبله‌ی عشاق روی ماه شد.
مه پرستان! ماه خنیدن گرفت،
شب رولان! خیزید، وقت راه شد.

هندوان، خرگاه تن را روفتند،
ترک، خلوت دید و در خرگاه شد.
شمس تبریزی بیاد در میان،
اهل معنی را سخن کوتاه شد.

ج ۲، ص ۱۶۴

زان سوکه ترک شادی و هندوی غم رسید،
آمد شادی است دلیم و راهی ست ناپدید.

ج ۲، ص ۱۹۰

ترک فلک، گاو را بر سر گردون بست،
کرد نذا در جهان: کی به سفر می رود؟
جامه، کبود آسمان کرد ز دست قضا،

این قدرش فهم نرکوبه قدر می رود.
خاک دهان خنک را، رعد بشارت دهد،
کابر چونک ستا بھر مطهر می رود.
پنبه برون کن ز گوش، عقل و بصر را مپوش،
کان صنم حله پوش بهر بشر می رود.
جان سوی تبریز شد در هوس شمر دین،
جان صدف است و سوی بحر کھر می رود.

ج ۲، ص ۱۹۶

ای عشق هزار نام خوش جام!
فرهنگ ده هزار فرهنگ.
بر صورت با هزار صورت،

صورت ده ترک و رومی و زنگ.

ج ۳، ص ۱۴۱

بانگ زدم: «نیم شبان کیست درین خانه ی دل؟»
گفت: «منم کز رخ من شده و خورشید نخل.»
داد سر رشته به من، رشته ی پر قنہ و فن،
گفت: «بکش تا بکشم، هم بکش و هم مکمل.»
تافت از آن خرکه جان، صورت ترکم به از آن،
دست بردم بوی او، دست مرا زد که: «بھل.»
هست صلح دل و دین صورت آن ترک یقین،
چشم فرو مال و بین، صورت دل، صورت دل.

ج ۳، ص ۱۴۷

ترکی همه ترکی کند، تاجیک تاجیکر کند،
من ساعتر ترکی شوم یک سخته تاجیکر شوم.

ج ۳، ص ۱۷۶

چه رومی چهرگان دارم، چه ترکان نغان دارم؟
چه عیب است از هلاوو را نمی دانم نمی دانم.
هلاو را پیرس آخر از آن ترکان حیران کن،
کز آن حیرت هلاوو را نمی دانم، نمی دانم.
دلم چون تیرمی پردکمان تن همی غرد،
اگر آن دست و بازو را نمی دانم نمی دانم.
رها کن حرف هندو را بین ترکان معنی را!
من آن ترکم که هندو را نمی دانم نمی دانم.

بیای شمس تبریزی مکن سنگین دلی با من،
که با تو سنگ و لؤلؤ را نمی دانم نمی دانم.

ج ۳، ص ۲۰۷

که ترکم و که هندو، که روم و که زنگی،
از نقش تو است ای جان اقرارم و انکارم.
تبریز دل و جانم با شمس حق است اینجا،
هر چند به تن اکنون تصبیح نمی آرم.

ج ۳، ص ۲۱۷

ای طبل زنان! نوبت ما گشت بکوبید،
وی ترک! برون آ که به خرگاه رسیدیم.

ج ۳، ص ۲۲۳

بوی ختم اش خلق را در کوزه‌ی هفت کرد،

شد هزاران ترک و رومی بنده و هندوی خنم.

ج ۳، ص ۲۸۴

مراراه صوابر بود کم شد،
از آن ترک خطایر من چه دانم.
شبی بر بود ناکه شمس تبریز،
ز من یکتا دو تیسر من چه دانم.

ج ۳، ص ۲۴۷ و ۲۴۸

چیزی مگو که گنج نخر خیده ام،
جان داده ام و لیک جھ نخر خیده ام.
از چشم ترک دوست چه تیری که خورده ام،
وز طاق ابرویش چه کم نخر خیده ام.

کردم قران به منخر تبریز، شمس دین،
بیرون ز هر دو قرن قران خریدارم.

ج ۴، ص ۴۷

هزار گونه بگنم به هر رسم که برند،
رهی که آن به سوی تو است، ترک نکنم.

ج ۴، ص ۵۷

براق عشق گزیدم که تا به دور لبد،
به سوی طره‌ی هندو به ترکناز روم.

ج ۴، ص ۶۹

آن سو مرو! این سو بیا، ای کلبن خندان من!
ای عقل عقل من، ای جان جان من!
الصبر مفتاح الفرج، الصبر معراج الدرج،

«الصَّبْرُ تَرِيقُ الْحَرَجِ»، ای ترک تازی خوان من!

ج ۴، ص ۱۱۰

چون مست زمی گشتی، شم شیرابدستان،
هندوبک هستی را ترکانه تو یغ کُن.

ج ۴، ص ۱۵۴

ترکی کند آن صبح و گوید،
با هندوی شب به خشم: سن سن!
ترکیست به از خراج بلعار،
هر سن سن تو هزار روز زن.

ج ۴، ص ۱۸۴

من کجا شعر از کجا! لیکن به من در مردد،
آن کی ترکی که آید هی بگویم: کیم سن؟

ج ۴، ص ۱۹۹

چشم بکشاید بهیستند از و رای و هم و روح،
اگر بر ترک طرازی کردن از راستین.
شاه تبریزی! کریمی، روح بخش کاملی،
در فرازی در وصال و ملک باز راستین.

ج ۴، ص ۲۱۷

ترک ساقرگشت، در ده کس نماد،
گرگ ماند و گو سفند و ترکمان.

ج ۴، ص ۲۳۴

ای طبع رو سیاه! سوی هند باز رو،
وی عشق ترکناز! سفر سوی هند کن!

ج ۴، ص ۲۵۴

وارطه برخاستی گر نفسی، ترک عشق،
پیش نشستی به لطف کای چلبی کیم سن؟
چشم شدی غیب بین، گر نظر شمس دین،
مختر تبریزیان بر تو شدی غمزه زن.

ج ۴، ص ۲۷۶

به صلح آمد آن ترک تند عریده کن،
گرفت دست مرا گفت: تانزی یار لیغاون.^۱
سوال کردم از چرخ و گردش کژاو،
گنید لب که: رها کن حدیث بر سر و بن.
بگفتش که: چرا می کند چنین گردش؟

^۱ خدا جزا دها!

بگفت: هیزم ترینست بر صدرع توتون.^۱
بند همستی و چشم تنگ ترک مراد،
اگر تو واقف رازی بیا و شرح بکن.
نه چشم تنگ خیمم و یک ره تنگ است،
ز زنگان دو چشمم، به سوی او ره کن.

ج ۲ ص ۲۷۹

همه شیران بده در حمله می او چون سگ لنگ،
همه ترکان شده زیبایی او را هندو.

ج ۵، ص ۶۵

خامش و دیگر مخوان بس بود این نزل و خوان،
تا به لبد روم و ترک بر خورد از خوان تو.

^۱ توتون از مصدر توتتمک (= شعله ور شدن) در معنای دود.

ج ۵، ص ۷۹

ترکان پری چهره، نک عزم سفر کردند،
یک یک به سوی قشق از غارت بیکانه.
کی باشد کاین ترکان از قشق باز آیند،
چون گنج پدید آید زین گوشه ی ویرانه.

ج ۵، ص ۱۲۵

این کیست چنین مست ز خمار رسیده،
یا یار بود، یا ز بر یار رسیده؟
یا چشمه ی خضر است روان گشته به این سو،
یا ترک خوش ماست ز بلغار رسیده؟

ج ۵، ص ۱۳۰

شرط است بر قراری با آهوی تناری،

ترک خط چو آمد، ای بس خطای توبه.

ج ۵، ص ۱۶۰

ترک تویی، ز هندوان چهره‌ی ترک کم طلب،
ز آنکه نداد هند را صورت ترک، تا کند من.

ج ۵، ص ۲۱۸

هست سماع ما نظر، هست سماع او نظر،
لیک نداند ای پسر، ترک زبان از من.

ج ۵، ص ۲۲۷

مسلمانان! مسلمانان! مرا ترکی است یغما،
که او صف‌های شیران را بدراند به تها،
کمان از چون بجانبان بلرزد آسمان را دل،
فرو افتد ز بیم او، مه و زهره ز بالین.

به پیش خلف، ماش عشق و پیش من بادی جان،
 بلد و محنتی شیرین که جز با وی نیایی.
 چو او رخسار بنماید، نمند کفر و تاریکی،
 چو جعد خویش بکشاید، نه دین ماند، نه ترسایم.
 به ترک ترک اولی تر، سیه رویان هندو را،
 که ترکان راست جانبازی و هندو راست لالایم.
 منم باری بحمد الله غلام ترک همچون مه،
 که مه رویان کردونی از او دارند زیبایم.
 صدابس کن، هلابس کن، منم هیزم بر این آتش،
 که می ترسم که این آتش بگیرد راه بالایم.

در آمد ترک در خمر که، چه جای ترک، قرص مه،
که دیده است ای مسلمانان! مه کردون در این پستی؟

ج ۵، ص ۲۴۱

چونامت پاری گویم، کند تازی مرا لایه،
چون تازی وصف تو گویم، بر آرد پاری زاری.
لسان العرب والترک همای کاسک المر،
فناول قهوة تغنی من اعساری و لیساری.

ج ۵، ص ۲۵۲

خمش کن کز ملامت او بدان ماند که می گوید:
زبان تو نمی دانم که من ترکم، تو هندویم.

ج ۵، ص ۲۵۶

این بوی که از زلف آن ترک خط آمد،

در مشک تتری نی در غنبر و لادن نی.

ج ۵، ص ۲۷۹

اگر خمش کنمی راز عشق فحم شدی،
وگر چه خلق همه هندو، ترک و کردندی.

ج ۵، ص ۲۶۵

جان بر زبر همدگر، افتاده ز مستی،
همچون ختن غیب پر از ترک ختایز
مخدوم خداوندی شمس الحق تبریز،
هم نور زمیننی تو و خورشید سمایز

ج ۵، ص ۱۸

کز ان طرف شنویند بی زبان دل ها،
نه رومی است و نه ترکی و نی نشابور مز

ج ۵، ص ۲۷۸

گر من از اسرار عشق نیک دانا بودمی،
لذرا آن یغما رفیق ترک یغما بودمی.
در چو چشم خونی او بودمی من فتنه جوی،
در میان حلقه های شور و غوغا بودمی.
گر نه موج عشق شمس لالین تبریزی بدی،
کو مرا بر می کشد، در قفسه دریا بودمی.

ج ۵، ص ۱۰۵

پیش آن چشم های ترکانه،
بنده ای و کمینده هندوین

ج ۵، ص ۲۸

ترک سوار است بر این یک قرح،

سافر دیگر جهت قوش نوش.

ج ۵، ص ۱۰۷

بهار است و همه ترکان به سوی ییله رو کرده،
که وقت آمد که از قشلق به ییله رخت گردانند.

ج ۵، ص ۱۰۸

یک باغ پر از شاهد، فی ترک ونه رومی،
کاذر حجب غیب هزاران ختن آمد.

ج ۵، ص ۱۱۴

ای فتنه ی لکنیخته! صد جان به هم آمیخته،
ای خون ترکان ریخته! با لولیان بگریخته.

ج ۵، ص ۱۵۰

ای ترک! چرا به زلف چون هندویر،

رومی رخ زنگی خط پر چین مویس؟
نولان دل خود را به خط کم کردن،
ترسم که تو ترکی و به ترکی گویم

ج ۵، ص ۳۳۲

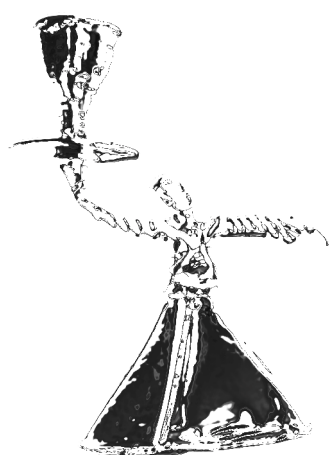
عشق تو بکشت ترکی و تا سر را،
من بنده‌ی آن شهید و آن غاثر را.
عشقت می گفت: کس ز من جان نبرد،
حق گفت: دلا! رها کن این باز سر را.

ج ۵، ص ۷

بخش دوم.

ترکی سرایان

در تاریخ شعر ترکی



ترکی‌سرایان

در تمام دوره‌ی خلافت عثمانی، در اغلب شهرهای بزرگ مستملکات عثمانیه، خانقاه‌های دراویش مولویه معروف به *مولوی‌خانه* وجود داشت. در هر خانقاه شیخ مسندنشین بود که از میان دده‌ها انتخاب می‌شد. هر درویش که می‌توانست چله‌ی هزار و یک روزه بنشیند، دده می‌شد.

مولوی‌خانه‌ها در واقع تجلی‌گاه شعر و موسیقی درویشی بود. در آن عهد از مولوی‌خانه‌ها، شعرای بزرگی چون شیخ غالب و موسیقی‌شناسانی مانند حمای‌زاده اسماعیل دده در آمدند.

پیرامون تاریخ تشکل «مولوی‌خانه»^۱ ها و طرایق گوناگون مولویه، مانند بکتاشیه، گلشنیه، خلوتیه، باباییه، ملامتیه^۲ و جز آن سخن نخواهیم گفت، اما اشاره‌ی کوتاهی به سابقه‌ی «سماع و سرودخوانی» و یاد منابع مهمی را که آثار شعرای پیرو مولوی را در خود جمع کرده، بی‌فایده نمی‌دانیم:

مریدانی که پس از دیدار مولانا با شمس تبریزی اطراف او جمع شده بودند، او را به عنوان پیر و مرشد و حتی مظهر تام و تمام در افعال و صفات می‌شناختند. پس از وفات جلال الدین مولوی رومی، در زمان خلافت حسام‌الدین چلبی، دراویش هر هفته روز جمعه بعد از نماز جمعه به مثنوی خوانی می‌پرداختند. همین آداب بعدها به صور و ارکانی به نام *مقابله* تبدیل و تثبیت شد که سماع امروزی بازمانده‌ی آن ارکان است. این سماع در دو اثر معروف رساله‌ی

^۱ در این باب رک. ماده‌ی مولویه از عبدالباقی گولپینارلی در اسلام انسیکلوپدیسی و نیز کتاب مولویه بعد از مولانا از همو که ترجمه‌ی فارسی آن از سوی انتشارات کیهان منتشر شده است.

^۲ فعالیت برخی از این فرقه‌ها در گسترش زبان ترکی در ایران تحسین انگیز بوده است. مثلاً فرقه‌ی گلشنیه که بانی آن روشنی‌دده خود تبریزی بوده است و فرقه‌ی بابائیه که ۲۴ تن شاعر الهی‌سرا در آذربایجان از همین فرقه برخاسته است.

سپهسالار فی مناقب خداوندگار اثر مجد فریدون سپهسالار و مناقب العارفین تألیف احمد افلاکی دده (که پس از آثار سلطان ولد، کهن‌ترین اسناد پیرامون مولوی است) نام برده شده است. نخستین رساله درباره‌ی «سماع مولوی» را جلال‌الدین ارغون چلبی به نام اشارات البشاره در قرن هشتم تألیف کرده است.

نخستین مولوی‌خانه نیز بلافاصله پس از وفات مولانا توسط علم‌الدین قیصر - یکی از امرای سلجوقی - در جوار مقبره‌ی مولانا ساخته شد که سلطان ولد در ترجیع‌بند و غزلی از آن یاد می‌کند.^۱ بدین گونه هواخواهان و پیروان و شاگردان مولوی، در مرکزی دور هم جمع می‌شدند و به ذکر و ورد می‌پرداختند.

این تجمع به تدریج در دیگر مناطق و شهرهای بزرگ ترک‌نشین نظیر سیواس، ارضروم، تبریز و جز آن نیز شایع و رایج شد و چنان گسترش یافت که به سرعت از قونیه تا سلطانیه را در بر گرفت، و در تاریخ ادبیات ترکی پس از قرن هفتم به این سو، نقشی عظیم یافت و آثار منظوم گرانمایی به تبعیت از دیوان ترکی مولوی و سلطان ولد سروده شد که بی‌گمان ذکر تنها گزیده‌ای از همه‌ی آنها، احتیاج به تسوید مجلدات متعدد خواهد داشت. از آنجا که ما را در این جلد از دوره‌ی مجلدات «سیری در اشعار ترکی» بنا بر اختصار است، اینک برخی از منابع شرح احوال شعرای ترکی سرای پیرو مولوی و خالقان آثار ادبی «مولویه» سرا را می‌دهیم.

نام‌های این منابع را به ترتیب الفبایی تنظیم کرده‌ایم. نگارنده بسیاری از این آثار را خود دیده است. برخی را هم که به نقل از منابع مطالعه‌ی تاریخ ادبیات ترکی نقل کرده، با ذکر منبع در پاورقی، در این سیاهه گنجانده است.

^۱ سلطان ولد. دیوان، نشر فریدون نافذ اوزلوق، آنکارا، ۱۹۴۱، ص ۹ و ۸۶.

منابع مطالعه‌ی احوال شعرای مولویه

اسرار العارفین و سراج الطالبین: اثر درویش علی بن اسماعیل آنبارچی زاده متوفی در ۱۱۲۸ هـ از این اثر نسخه‌ی خطی منحصر به فردی در کتابخانه‌ی سلیمانیه بخش حکیم اوغلو علی‌پاشا به شماره‌ی ۷۱۱ محافظت می‌شود. مؤلف کتاب، از آثاری نظیر مناقب العارفین و مناقب سپهسالار سودجسته و کتاب خود را با ذکر مولوی آغاز کرده است و به شرح حال دراویش و شعرای ترکی‌سرای فرق و طریق مختلف مولویه تا زمان خود پرداخته است.

اسرار دده تذکره‌سی: تألیف محمد اسرار دده متوفی در سال ۱۲۱۱ هـ فرزند محمد بی‌زیان که پس از اتمام چله‌نشینی در مولوی‌خانه‌ی گالاتای استانبول، سراسر عمر خود را نزد غالب دده شیخ همان تکیه به سر آورد و در ۴۹ سالگی بدرود حیات گفت.

بدان گونه که در مقدمه می‌گوید شیخ او غالب دده، برخی از اشعار شعرای مولویه را گرد آورده و مجموعه‌ای ترتیب داده، آن را به اسرار دده بخشیده و امر کرده است که مجموعه‌ای به صورت تذکره‌ای مفصل درآورد. وی نیز نام شعرا را به ترتیب الفبایی تنظیم کرده، شرح احوال آنان را نوشته و نمونه‌هایی از آثارشان را هم داده است. از منظومه‌ای که در پایان کتاب آورده، پیدا است که اثر را در سال ۱۲۱۱ هـ به فرجام رسانده است. سه نسخه‌ی خطی از این تذکره تاکنون بازشناخته شده است که هر سه در استانبول، نخستین در کتابخانه‌ی دانشگاه استانبول به شماره‌ی ۸۹، دومی در کتابخانه‌ی سلیمانیه بخش حالت افندی به شماره‌ی ۱۰۹، سومی در کتابخانه‌ی ملت به شماره‌ی ۸۵۶ مضبوط است. شعری که در این تذکره یاد و آثار آنان آمده است عبارتند از^۱:

الف: آدم دده، آقازاده، محمد دده، احمد دده، منجم‌باشی، انیس رجب دده، انیسی مصطفی دده، اخى صادق، انسی درویش، آرامی درویش، احمد درویش، احمد آنی درویش، ادیب درویش، اویس درویش.

ب: بوستان چلبی، بوستان ثانی، برهان‌الدین چلبی، بدرالدین چلبی، بقایی درویش، پری درویش، پروانه درویش، پیری درویش.

ت: توکل دده، تابع درویش، طالب درویش.

ث: ثاقب دده، ثنایی درویش.

ج: جلال ارغون، جمال چلبی، جنونی دده، جوری دده.

ح: حیاتی درویش، حجازی درویش، حسام درویش، حاسب درویش، حافظ درویش، حزین درویش، حالتی درویش، حلمی درویش، حبیبی درویش، حافظ درویش، حافظ دده.

خ: خضر پاشا، خسرو چلب، خضر بیگ، خدایی دده، خالص احمد دده، خضر حمدی دده، خلوصی درویش.

د: دیوانه سلطان، دالی دده، دانشی دده، داوود دده، درویش چلبی، درویش دده، درویش، درویش عثمان سینه‌چاک، درونی درویش، دشتی درویش.

ذ: ذهنی دده صالح، ذوالنونی دده، ذهنی نجف‌زاده درویش، ذهنی درویش حسن.

ر: رسوخی دده، رحمت‌الله دده، رشکی علی دده، روحی بغدادی، رجب درویش، ریسما احمد دده.

ز: زین‌الدین، زهدی یوسف دده.

س: سیاهی مصطفی دده، سائب دده، سعیدا دده، سید سالک دده، سماحت دده، سید علی، سماعی درویش، سروری درویش، سامی درویش، سوزی درویش.

ش: شاه چلبی، شاه محمد چلبی، شاهدی دده، شهودی دده، شفایی دده، شیخی دده، شیخ شیخی دده، شکیب دده، شمعی دده، شیدا درویش، شوری درویش، شهلای درویش، شانی درویش، شفیی درویش، شهیدی درویش، شناسی درویش، شیدا درویش.

ص: صبوخی دده، صائب دده، صدری دده، صفایی دده، صفی‌الله دده، صابر دده پارسا، صدقی دده، صادق دده، صافی احمد دده، صمتی درویش، صدقی دده، صنع‌الله درویش، صفی درویش، صاحب درویش، صفایی درویش، صافی درویش.

ض: ضمیری درویش، ضعیفی دده.

ط: طاهر حسام چلبی، طوغانی احمد دده، طالبی دده، طالب دده، طریقتی امیر دده.

ع: عباپوش سلطان، عالم امیر، عادل افندی، عبدالحلیم عارف حاجی، عبدالوهاب همدانی، عبیدالله دده، عرضی دده، علمی دده، علیشی درویش، عرشی درویش، عزلتی درویش، عزمی دده، علمی درویش.

غ: غریبی سید ابوبکر، غالب دده، غوصی احمد دده، غریبی درویش، غانم درویش، غدایی دده.

ف: فرخ چلبی، فدایی دده، فاضل خلیل دده، فنی دده، فانی دده، فنایی دده، فقری دده، فصیح درویش، فنی درویش، فوری درویش، فراقی درویش، فیضی درویش، فوضی درویش، فرخی درویش.

ق: قاری شیخ احمد الوفایی، قاسم دده.

ک: کمال احمد دده، کریم دده، کاتبی درویش، کلخانی علی دده، گناهی درویش، گنهی دده، کلامی درویش، کاملی درویش.

ل: لقمانی دده، لطفی محمد دده، لالی دده، لسانی درویش، لبیب درویش.

م: محمد تبردار، محمد قیمی دده، ملامی دده، محرمی دده، میال درویش، مذاقی درویش، مظلوم درویش، معنوی درویش، معنوی قونیوی، مخلص دده، مونس درویش.

ن: نشاطی دده، نصیرا دده، ناجی دده، نصیب دده، نظمی دده، نابی عثمان دده، نطقی دده، ناصر عبدالباقی دده، نهجی درویش، نجاتی درویش، نگاهی درویش، نطقی درویش، نیازی درویش، نور درویش، نیاز درویش، نیر درویش.

و: وفایی دده، وجدی دده، وهبی قدیم درویش، وهبی درویش، واثق درویش.

ه: همدی دده، هیئت درویش.

ی: یوسف سینه چاک، یوسف دده، یحیی دده، یقین درویش، یحیی افندی.

ترجمه‌ی رساله‌ی سپهسالار: ترجمه و تألیفی است از روی رساله‌ی سپهسالار به مناقب

خداوندگار، که به دست مدحت بهاری حسامی انجام پذیرفته و در سال ۱۳۳۱ هـ چاپ شده است.

تذکره‌ی مجالس روم: تألیف غریبی شاعر عهد شاه طهماسب صفوی، که یاد او در مقدمه گذشت. وی اثر خود را با ذکر مولوی شروع می‌کند و ضمن دادن شرح احوال شعرای آسیای صغیر، بسیاری از مولوی سرایان را نیز نام می‌برد. در نسخه‌ی خطی موجود، شرح حال و آثار مولویه سرایان زیر آمده است:

۱. مولانا جلال الدین رومی.	۲. مولانا شیخی.	۳. حمزوی.	۴. مولانا احدی.
۵. نظامی چلبی.	۶. روشنی دده.	۷. مولانا حسن.	۸. احمد پاشا.
۹. سجودی.	۱۰. جم سلطان.	۱۱. سعدی چلبی.	۱۲. سوزی.
۱۳. جعفری مداح.	۱۴. جعفری چلبی.	۱۵. صافی.	۱۶. قرملی حمزه.
۱۷. امیر چلبی امیری.	۱۸. درونی.	۱۹. مولانا صفی.	۲۰. روانی.
۲۱. دواعی.	۲۲. نشانی.	۲۳. مهری.	۲۴. آفتابی (قیز).
۲۶. صنعی چلبی.	۲۷. هلالی.	۲۸. اسحاق چلبی.	۲۹. نجومی.
۳۰. مولانا قندی.	۳۱. ابراهیم گلشنی.	۳۲. علی اصولی.	۳۳. بابا دراز شوقی.
۳۴. احمد بیک.	۳۵. ذاتی.	۳۶. فرخ‌بیک فرخی.	۳۷. عطایی.
۳۸. اشتیاقی.	۳۹. سریری.	۴۰. مالی.	۴۱. سلیمان‌بیک جدیدی.
۴۲. علی‌بیک ضعیفی.	۴۴. آهی.	۴۵. فوری.	۴۶. عبدالعلی افتندی حلمی.
۴۷. حسن خلیفه جمیلی.	۴۸. شاهدی دده.	۴۹. حکیمی.	۵۰. لطف‌الله چلبی (غباری).
۵۱. لطیفی.			

ترجمه‌ی ثواقب: اثر درویش محمود از مریدان شیخ عبداللطیف ابن سنان که به اشاره‌ی شمعی شارح مثنوی، در سال ۱۰۰۰ هـ. آن را در قونیه به سر آورده است. اثر بر اساس کتاب ثواقب المناقب اثر عبدالوهاب بن جلال‌الدین محمد همدانی ترجمه و تألیف شده است.

ثواقب المناقب: اثر عبدالوهاب بن جلال الدین محمد همدانی که توسط درویش سنایی خلیل (م. ۹۵۰ هـ) با بسیاری تعدیلات و افزوده‌ها به ترکی ترجمه و تألیف شده است. در این کتاب، اول شرح حال خود مولانا از ولادت تا وفات، سپس فرزندان و مریدان و شعرای پیرو وی یاد شده است.

حديقة الجوامع: تألیف حافظ حسین ایوان سرائی (متوفی ۱۲۰۱ هـ) که در اصل درباره‌ی جوامع و مساجد استانبول و شرح احوال بانیان خیرخواه آن تألیف شده است. آگاهی‌هایی نیز درباره‌ی مولوی‌خانه‌ها و شرح احوال مشایخ آنان آورده است. این اثر در سال ۱۲۸۱ هـ در استانبول چاپ شده است.

رساله‌ی سپهسالار به مناقب خداوندگار: اثر مجد الدین فریدون بن احمد سپهسالار سلجوقی (متوفی ۷۱۲ هـ) در شرح احوال مولوی است که از سوی فرزندش شرح حال اولو عارف چلبی (متوفی ۷۲۰ هـ) و شمس الدین عابد چلبی (متوفی ۷۳۹ هـ) چند درویش دیگر بر آن افزوده شده است.

سفینه‌ی نفیسه فی مناقب المولویه: تألیف ثاقب مصطفی دده (متوفی در ۱۱۴۸ هـ) از مریدان محمد دده، شیخ تکیه‌ی مولویه در شهر آدرنه، که در سال ۱۱۰۲ هـ. خود به مرشدی و شیوخیت در مولوی‌خانه‌ی کُتاهیه نایل شد و تا دم مرگ خود، ۴۶ سال از مریدان دستگیری کرد. مقبره‌اش هم اکنون در تکیه‌ی کتاهیه است.

وی علاوه بر دیوان به سیاق اشعار مولوی، تذکره‌ی نامبرده در بالا را دارد که در ۳ جلد به فرجام آورده است. در جلد اول از چلبی‌ها که از نسل مولوی بر جای مانده‌اند، در جلد دوم از مشایخ مولویه، در جلد سوم از دراویش مولویه سخن رانده است. هر سه جلد این کتاب در سال ۱۲۸۳ هـ. در مصر چاپ شده است. جلد اول ۲۶۸ ص، جلد دوم ۲۳۳ ص، و جلد سوم ۱۴۴ ص. است.

سماع خانہی ادب: تألیف علی‌انور که در سال ۱۳۰۹ هـ. در استانبول تألیف و در همان جا چاپ شده است. سماع‌خانہی ادب، در واقع چکیده‌ای از اسرار دہہ تذکرہ‌سی است. این تذکرہ نیز بہ ترتیب الفبایی تنظیم شده است. شاعران مولویہ‌سرا کہ در این تذکرہ نام برده می‌شوند عبارتند از:

ا: آدم دہہ، آقازادہ محمد دہہ، احمد دہہ، انیس رجب دہہ، اخی صادق، آرامی، آئی.

ب: برہان‌الدین، بقایی، بری.

پ: پیری.

ت: توکلی دہہ، تابع، تابب.

ج: جلال ارغون، حمال چلبی، جنونی، جوری دہہ.

ح: حیاتی، حجازی، حسام، حسیب، حافظ، حالتی، حلمی، حبیبی، حافظ منسترالی، حافظ دہہ.

خ: خضر پاشا، خسرو چلبی، خضر بیگ، خدایی دہہ، خالص، خضرحمدی، خلوصی.

د: دیوانی سلطان، دالی دہہ، دانشی علی دہہ، درویش چلبی، درویش دہہ، درویش، درویش عثمان سینہ‌چاک، دشتی.

ذ: ذہنی صالح دہہ، ذہنی نجف‌زادہ، ذہنی درویش حسن.

ر: رسوخی دہہ، رحمت‌اللہ دہہ، رشکی علی دہہ، روحی بغدادی، رجب طریقتی، ریسما احمد دہہ.

ز: زین‌الدین.

س: سیاهی مصطفی دہہ، سائب دہہ، سعیدا دہہ، سید سالک دہہ، سماحت دہہ، سید علی، سماعی، سروری، سامی، سوزی.

ش: شاه چلبی، شاه محمد چلبی، شاهدی دہہ، شہودی، شفایی دہہ، شیخی دہہ، شیخی ممیش دہہ، شکیب دہہ، شمعی دہہ، شوری، شہلا میال، شانی، شفیعی، شہیدی، شناسی.

ص: صبوخی دہہ، صائب، صدری دہہ، صفایی دہہ، صفی‌اللہ دہہ، صابر دہہ پارسا، صادقی دہہ، صادق دہہ، صمتی، صدقی دہہ، صنع‌اللہ، صافی ختایی، صاحب، صفایی، صافی.

ض: ضمیری.

ط: طاهر حسام چلبی، طوغانی احمد دده، طالب دده، طریقتی امیر دده.

ع: عبا پوش سلطان ولی، عالم، عادل، عبدالحلیم، عارف حاجی، عبدالوهاب، عرضی دده، علمی دده، عدنی دده، عارف دده، عزیز دده، علیشی، عرشی، عزلتی، عزمی دده، علمی.

غ: غریبی، غالب دده، غوصی دده، غانم.

ف: فرخ چلبی، فدایی دده، فاضل خلیل دده، فنی دده، فانی دده، فنایی دده، فقری دده، فصیح فوری، فراقی، فیضی، فوضی، فرخی.

ق: قاری، قاسم دده.

ک: کمال احمد دده، کریم دده، کلایی دده، گناهی، گنهی دده، کاتبی، کلامی، کاملی.

ل: لقمانی دده، لطفی، لالی دده، لسانی، لیب.

م: محمد بردار، مقیم دده، ملامی دده، محرمی دده، مذاقی، مظلوم، معنوی، مخلص دده، مونس.

ن: نشاطی دده، نصیرا دده، ناجی دده، نصیب دده، نظمی دده، نایی دده، نطقی علی دده، ناصر دده، نهیچی، نجاتی، نگاهی، نطقی، نیازی، نوری، نیاز، نیر.

و: وفایی دده، وجدی دده، وهبی قدیم، وهبی، واثق.

هـ: همدی دده، هیئت.

ی: یوسف سینه‌چاک، یوسف دده، یحیی دده، یقین.

شرح حقایق اذکار مولانا: تألیف سید محمد فاضل شریف زاده معروف به فاضل پاشا حاوی

شرح حال مشایخ چلبی، مشایخ مولوی خانه‌های عثمانی در زمان مؤلف و نمونه‌ی آثار آن‌ها است. این کتاب در سال ۱۳۸۲ هـ در استانبول چاپ شده است.

مجموعه التواریخ المولویه: تألیف سید صالح احمد دده که به تاریخ شعرای مولویه نیز معروف است.^۱

^۱ رک. آگاه سیرری لوند. تورک ادبیاتی تاریخی، ج ۱، گیریش، ص ۳۵۲.

مناقب حضرت مولانا جلال الدین رومی: اثر احمد عونی قنقی (م. ۱۳۵۷ هـ) که در سال ۱۳۳۱ هـ. در استانبول چاپ شده است.

مناقب حضرت مولانا: به همین نام نسخه‌ای خطی در کتابخانه‌ی نور عثمانیه به شماره‌ی ۲۶۱۰ نگه‌داری می‌شود.^۱

مناقب العارفین: اثر افلاکی احمد دده که آن را به اشاره‌ی اولو عارف چلبی در سال ۷۵۴ هـ به فارسی به پایان آورده است. در شرح احوال مولوی و اطرافیان و پیروان او است که بارها به ترکی ترجمه و باز پرداخت شده است. فرجامین ترجمه از آن آقای تحسین یازجی است و در سال ۱۹۵۹ در دو جلد در آنکارا چاپ شده است.^۲

مناقب العارفین: اثر سید ناصر عبدالباقی (م. ۱۲۳۷ هـ) که بر اساس مناقب العارفین افلاکی و با اضافات و شرح احوال و نمونه‌ی آثار دراویش مولویه تا عصر مؤلف، تألیف شده است. در مقدمه گوید که اثر را به اشاره‌ی عموی خود احمد دده (م. ۱۲۲۹ هـ) به فرجام آورده است. این کتاب چاپ نشده است و نسخه‌ای از آن به شماره‌ی ۱۱۲۶ در کتابخانه‌ی سلیمانیه‌ی استانبول محفوظ است.

مناقب العارفین و مراتب الکاشفین: که بر اساس مناقب العارفین افلاکی ترجمه و تألیف شده است.

^۱ آگاه، سیرری لوند، پیشین، ص ۵۴۲.

^۲ متن فارسی را نیز همو چاپ کرده است.

مناقب مولانا: سروده‌ی لقمانی دده متوفی در ۹۲۵ هـ. در شرح حال و کرامات مولوی. نسخه‌های خطی موجود آن به شماره ۴۸ در بخش حالت افندی از کتابخانه‌ی سلیمانیه و شماره‌ی ۱۳۱۹ در بخش امیری از کتابخانه‌ی ملت در شهر استانبول محفوظ است.^۱

مناقب مولانا: به همین نام کتاب دیگری در کتابخانه‌ی سلیمانیه بخش حاجی محمود به شماره‌ی ۴۶۷۱ مضبوط است.^۲

مولوی‌خانه‌ی یثنی قاپو: تألیف محمد ضیا احتفالیچی (م. ۱۳۴۵ هـ) که در آن شرح احوال مشایخ مولوی‌خانه‌ی یثنی قاپو که در سال ۱۰۰۶ تأسیس شده است.

مولوی شاعرلری: تألیف احسان محوی از شعرای طریقه‌ی مولویه در ترکیه‌ی معاصر که سعادت نزهت در کتاب خود به نام تورک شاعرلری آن را نام می‌برد و بخش‌هایی از آن را نقل می‌کند.^۳

^۱ رک. فهرست نسخ خطی ترکی در کتابخانه‌های ترکیه (TCYK)، ص ۴۶۹.

^۲ همان، ص ۵۶۸.

^۳ رک. سعادت نزهت، تورک شاعرلری، ج ۳، ماده‌ی اسرار دده، ص ۱۳۵۲-۱۳۴۴.

گزیده‌هایی از اشعار مولویه سرایان

چنان‌که گذشت، جلال الدین رومی معروف به مولوی، در تاریخ ادبیات ترکی صاحب مکتبی است که از سوی مریدان و پیروان او تا عصر ما گسترده شده است و در ایران به ویژه در آذربایجان و خراسان، چون هاله‌ی رنگین زیبایی از قرن هشتم هجری به این سو را در بر گرفته است.

تحلیل و نشر گزیده‌ای از آن‌ها بس دشوار و حتی به سبب گستردگی آثار به جا مانده، غیر محتمل می‌نماید. اما در این جلد بی‌توجه به ابتدایی بودن برداشت ما در این گزینش، برای آشنایی خوانندگان ایرانی، تنها از چند تن مولویه‌سرای قرون اولیه‌ی پیدایی این مکتب یاد می‌کنیم.

۱. سلطان ولد

بهاء الدین محمد بن جلال الدین بن محمد بن بهاء الدین محمد متخلص به *ولد* و معروف به *سلطان ولد*، در سال ۶۲۳ هـ از گوهر خاتون دختر شرف الدین سمرقندی، درویشی از ترکان خوارزم، منکوحه‌ی جلال الدین مولوی در شهر لارنده به دنیا آمد و به نام جد خود، *ولد* نامیده شد.

مولوی علاقه‌ی خاصی به فرزندش داشت و همه جا او را به همراه خود به محافل و مجالس می‌برد و او را فعل خود می‌دانست.^۱ افلاکی درباره‌ی او گوید:

«حضرت *ولد* بعد از نقل والد خود، سال‌های بسیار به صفای تمام عمر می‌راند و سه مجلد مثنویات و یک جلد دیوان ترکی انشاء فرموده از معارف و حقایق و غرایب اسرار، عالم را پر کرد و...»^۲

همچنان‌که از قول افلاکی در می‌یابیم، وی آثار شیوایی به نظم و نثر داشته است. باید گفت آنچه اکنون از او به دست ما رسیده است، جزو شاهکارهای ادبیات اسلامی در قرن هفتم به شمار می‌رود.

سلطان ولد در قونیه و شام تحصیل کرده، مسلط به علوم عصر خود بوده است. جلال همایی آثار بازمانده از او را «ذخایر ادبی» به شمار می‌آورد^۳ و *عبدالباقی گولینپنارلی* می‌گوید: «این آثار واقعاً از نظر زبان شایان ارزش زیادی است.»^۴

^۱ روزی مولانا فرمود: بهاء الدین! آمدن من به این جهان، جهت ظهور تو بود، چه این همه سخنان من قول من است، تو فعل منی (مناقب العارفین، ج. ۲).

^۲ همان، ص ۸۰۴.

^۳ ابتدا نامه، مقدمه‌ی جلال الدین همایی.

^۴ مولویه بعد از مولانا، ص ۸۱.

سلطان ولد عارف دل سوخته‌ای بود که دانش مذهبی سرشاری داشت. در شعر ترکی نیز تکنیک خاصی را برگزیده است. تمام ابیات ترکی *ابتدا* نامه نمایانگر تسلط و قدرت وی به دقایق شعر ترکی است:

کندوزوندن جهانی گر سوره‌سن،
مین جهان اول جهاندا سن گۆره‌سن،
نه بالیقار وار اول دنیز ایچره،
گرسنه تانری اول سودان ایچیره.
دنیز ایچره بالیقارین گۆره‌سن،
اول بالیقارلا هم بئله دوراسان.
اۆلمگی اول دنیزده گۆرمیه‌سن،
گۆره‌سن نه کی وارسا سورمیه‌سن.
آندا آلسوز- آغیزسیز ایچمکدیر،
اول چمنده قانادسیز اوچماقدیر.
توخومو اوچماغین ناماز اولدو،
یئرلری، ائولری نیاز اولدو.
ذکردن دوغدو آنداغی قوشلار،
دوکه‌لیپ آندا یایلائیپ قیشلار.
ذکر اوچماقدا قوش اولوب اوچار.
بختلی اول کیشی که ذکر ائدر.

در اینجا برگزیده‌ی دیوان غزلیات سلطان ولد را می‌دهیم. برخی از این غزل‌ها را سعید نفیسی در *انجام دیوان سلطان ولد*^۱ به صورت کلماتی نامفهوم و مغلوط چاپ کرده است. در تدوین غزل‌ها و هم مثنوی‌ها، از سه چاپ مشهور پروفیسور *سعدت چاغاتای*^۲، پروفیسور

^۱ دیوان سلطان ولد، با مقدمه‌ی سعید نفیسی، ص ۵۵۶-۵۶۳.

^۲ سعدت چاغاتای. تورک لهجه‌لری اؤرنک‌لری، آنکارا، ۱۹۶۳.

فاخر ایز^۱ و دکتر ابراهیم تاتارلی^۲ سود جستیم. در دو مثنوی ابتدای نامه و رباب نامه، برخی نسخه بدل ها و اختلافات مهم سه چاپ فوق را در انجام متون آوردیم. در این پاورقی ها: «س» را برای چاپ چاغاتای، «ف» را برای نشر مرحوم فاخر ایز و «ت» را جهت کتاب گرانقیمت ابراهیم تاتارلی برگزیدیم.

غزلر

- ۱ -

باخما مننه، باخما مننه بوکوز ایلد، بوکوز ایلد،
جان کوزونو کر آچا سان، سن نولاسان، سن نه لولا؟
گر منی سن گامی کوره سن، کندوزونو بامی کوره سن،
نه نه کیم ایستر ایسنه، سنه کله، سنه کله!
تازی ییگیل دیک دور، تازی ییگر کویل، دیک دور،
آیتیم بونو کیم: «تازی قاندا لولا، قاندا لولا؟»

^۱ فاخر ایز، اسکی تورک ادبیاتیندا نظم، استانبول.

^۲ ابراهیم تاتارلی. اسکی تورک ادبیاتی، متینلر، صوفیه، ۱۹۷۳.

مندن انشیت وارلندا کیم جانینا جانر قاتیلد،
 من کی نوزون بویلر دیم، کون و گنجہ کوئر دیم،
 بو آنداد کی کیشیلر آنر بولا، آنر بولا.
 دونیادا هر کیم سئوینر، بونو دیلر، بونو کؤردر،
 آندا وارلر سا بوندان آل نه قیلد آل نه قیلد.
 گر کؤره مز سینیز آنی، کر بیلہ مز سینیز جانر،
 ایشته یین آنی، کیم سیز مر آندا سالا، آندا سالا.
 آندا یقین رحمذیر، بوندا یقین شیطانذیر،
 شیطان آکیندان قاصیمز، لئدین لاهول ولا.
 قویون سواشی سیز بوکون، شیطان باشینی دیویویون،
 سد یکی نربئل یکی نر خوش قورولون بیر-بیر لیلد.

تورکجه اگر بيلمز ايديم، بير سوزو مينس ائتمز ايديم،
 تاتجا اگر ديلر سينيز، کوييم اسرار علدا!
 کيم «ولد» ي سؤره ر ايسه، کامي کوژ ايله باخار سا،
 تازي اونون باشيندان ساوار بلدا، ساوار بلدا.

-۲-

قارنيم آجدير، قارنيم آجدير، قارنيم آج،
 رحمت ائت گيل، تازر منه قاپو آچ.
 اوچماق آشيندان ديلروون بير چناق،
 نور خميريندن ايکي اوچ بوز لاماچ.
 رحمتين چوخدور، دنيز دير، اسر جلب،
 رحمتين اکیلميه، سن چوخ ساچ!

گر یازوقلوهن باغیشلد، ای کریم!
قولونا دوتما قاتی بو قاز قاچ.
سن بویوردون قولونا: گل بیر قاریش!
کیم سنین ایچون کلم من بیر قولاج.
کیم سنی بیر بیلیمه جانلدر جانر،
اولدوکافر، بونونا آسیدمی خاچ.
کیم سنی کوره و عاشق اولیمه،
اونو جانسیر نیل، یا داشدی، یا آغاچ.
سن کونشر سن کوی تحیتن ای پادش!
چاییر و چمن نوروندان آلدیر چاچ.
قاشلارین یایدر، کوزون اوخلدر آتار،

گوئيمون اول اوسلار ايهچون اولدو آتاج.
 اول نه باشدير، اول نه گوزدور، جان آكور،
 اول نه بويدور، اول نه يوزدور، اول نه ساچ!
 او «ولد» گوزلو جھنڊا آزدير،
 گوزموزه باخم، ايراقدان قاچ، قاچ!

-۳-

سنيں اوزون گونشدير، يوخا آيدير،
 جانيم آلدی، گوزون داخر نه آيدير؟
 منيم ايکي گوزوم بيگيل جانيم سان،
 مني جانشيز قيا سان سن، بوگئيدير.
 گوزودن چيخم، کيم بوئر سيندير،

منیم گوزوم سنه یا خشر سرلیدیر.
نه او خدو ربو، نه اوخ کیم دلدی سندن،
منیم بویوم بونویدیر، شیدی ییدیر.
تماش چین بری کل، کیم گورده سن،
نته گوزوم یاشی ایرماق و چایدیر.
سنین بویون بو داغدان آخدی کچدیر،
جهان لمدی یوزوندن یازو یایدیر.
بوکون عشقین اودوندان ایسی آلدوق،
بیزه قیو دکیل، گر کار و قایدیر.
منه هر گجه سندن یوزمین آسی،
منیم هر کون ایشیم سندن قولایدیر.

«ولد» یو خولدی سن سیز بو جھاندا،
سنى بولدر، بو کزدن بگ و بیدیر.

-۴-

بو جھاندا ن کیم چخارس، بیزی آل بلانا ناوز،
یولوموزا کیم گیره سه بئله قیش بیجلی آچا ووز.
بئله آلمیز دوتاوز، بو آخیر یولو کئده یوز،
کیشی نینم که کؤزنر، دوتوز کؤزدن آچا ووز.
یئری قویا و کئده یوز، بو خلدی قیر قیا ووز،
عیسی نین یولون دوتاوز، یا غار سر کویه آخا ووز.
یئلمیز می کیم آرار سا، آل - آوز و موزه دورار سا،
دارا ووز چالیش قیلدوز، دارا ووز قلیچ آرا ووز.

قاراقتموسی گئدوروز، یئلیمیزده بیزی اوروز،
 داراروز نورون سوسیلدا قراقتموسینم سیاوز.
 قاراقتموسین سیاوز، سؤمزایله خوش ووراوز،
 قاقتموایله کؤره رکن، کایلدردان شرین ییخ ووز.
 اولری که بیز قیراوز، کئرو جانلردانم وراوز،
 اولری که بیز ییخ ووز، کئرو آنریز یاپاوز.
 کیشی نین که کؤزی کؤره، بیزه جان وئره کون لئره،
 نه که بویولا واراوز، یوز آنون گیبی آلاوز.
 یورولم «ولد»! که بوگون بوچو تانیدان آچاوز،
 چای و چیمن آچاندا آخیم ز یوزون کؤراوز،

- ۵ -

دورون کوڙون بوکجه نه ياتار سيز،
 الی دولت کوڙوندو، نه دورار سيز.
 آنی کیم کونونوز لیدیر کی قانر،
 گوش کیمی آنی بلی کوږور سيز.
 سيز آندان هم دویار سيز، هم اچار سيز،
 سيز آندان هم ياتار سيز، هم دورار سيز.
 جھانی کیم کوږور سيز قامو لئدیر،
 اگر ایلی کوږور سيز سيز کوږور سيز.
 یئری، کوئیر نه وار سا ائل ییر تر،
 کوږو کوږو آچین قاندار سيز.
 کیشی کندي ایشیندن بلر اولار،

گوره نرسینز آنی داش سیز، دیر سیز.
آلینده سیز آنین گورون نه آیدیر،
بیلین آندان نجه دور لو آلا سیز.
«ولد» آیدیر که مندن کامی آشدین،
آنینچین سیز بئله سیز کم آنا سیز.

-۶-

هم سن گوره بون بنی، لیدنسه وار اووم بیر کون،
یولدا او توروم جانسوز قان آغلدا ووم بیر کون.
گر اولمایسان بنوم، تندن چیخا بو جانوم،
بو قایو بنی دوتا، آنسیر اولووم بیر کون.
بوجی ایچه دوم سوجر، دلی اولاروم دلی،

نم وار وړه روم یښه، سنی دوتاووم بیرگون.
 سنی نیشه سؤهریم، یوزجان ییگر دیلروم،
 اولاکه قول وکوله سنون اولاووم بیرگون.
 دوروروم و آغلدروم، اوتورورام، اینلروم،
 ایله قویا تازی، هم بن کوله روم بیرگون.
 کوزلر سنی کوژورسه، عالم سنی ییلورسه،
 آلوم دیکچر سنی، بن کیزلیه روم بیرگون.
 «ولد» یوزینر کوژدی، کدی قاپونا دوردی،
 آیتدی کی کله اول کیم آنراوږه روم بیرگون.
 هم سن کوژه سن منی، لئدن اوتوروم بیرگون،
 یولدا اوتوروم جانسیز، قان آغلایاروم بیرگون.

-۷-

ای آئی و گوش قولون،
آلیدین جانیر بوگون.
گر بیر باخسان منه،
اکسیک نه اولار سندن؟

اول آئی اوزونو کوردوم،
گودور قیزینا ساردیم.
آتیدیم نه چنجا ریرسان،
بو کرده منردیندن؟

سن بایسان و من یوخول،

سن بکسن و من بیر قول.
تازی چیشنم بیر یالان
دگیل که سنیوم من.

مندن یو خومو قاپدین،
وئردین یکه وگردین.
آیتغیل نه بلادیروب،
عشقین نه دیلمر مندین؟

گر سن دیلمز سن کیم،
منی دلمر لئه سن.
آل ای آوزوله کوندوز،

دلدارانثه کزورس؟

سن پاشسان ای جانیم!
اگتیل نه دیکر کونون
کیمدیر که سنه لده،
بیر یا خشی وائل یان؟
چون چرخ، «ولد» کردان،
برگردمه رخشان
هر دم غزلر کویان،
باسز که: تنن تن!

-۸-

آڻي کيم من کورور هم کر کوروسن،
منيم حاليم نسته دير کي بيله سن.
اگر داشسان، اگر دمير، بونوردان،
دولاسان بلکه کل نور اولورسن.
اگر عالم، اگر سالک اولار سا.
قياسان عالم آڻي دوتاسن.
آرنمر کوئيه آغديلا ر بوئيردن،
آرنمرله بئله کوئيه آغاسن.
طهور دور حق سوسي اوچمق ايچره،
اگر طاهر سن، آندان سن ايچه سن!

یاوی قیل کندوزونی دالوبیکسر،
آنی کیم سن دیرسن، تزییله سن.
«ولد» سنی کونشدن بلی گوردی،
نجه آندن سرینی کیزلیه سن.

-۹-

نه تئیدیر سنین عشقین،
کی مندن کونومو آلد سن.
آنا بیر جان فدا قیدیم،
ایکی مین جان منه کلدی.
آنین کیم جانر نورلویدی،

عيسى بىگى كۆيە قاندىن
قارانتو جانلى ئۆزۈرە،
راشك بىگى كۆرۈ قالدى.

سنى بىلدىم، سەنەككەلدىم،
گۆزۈم ئاچدىم ئۆزۈن كۆردۈم.
رايىم وراپ دىلى ئالدىم،
مەنى عشقىن سەنە سالدى.

سنى كۆردۈم قاپارلىدىن،
جانىم يولون ئاچارلىدىن.
عاشىقلارنى سىچرلىدىن،

قالانی ایلدیریم چالدیر

آلی کئیچی سنی سؤدر،

سنی لیستر، سنی یولدر.

گوش کیچی اوزون دوغار،

قامو عالم نوروں دالیدی.

خلدیق لر جانی سچین،

بو دونیا دارن بری قچین.

گوئزو آچین، گوئزو آچین،

گوئزون تازی نه لر قیدیر

ولد کندی سیزه آیدیر،

نه لیستر سیز، سیزینله دیر.

کیم اصلیه منربیدی،

دنیز آلدی، گوهر بولدی.

-۱۰-

سنین ائوین بوکجه نور دوتدی،

آنین چین کیم آچاندا آیی توشدی.

قاراق قالدیا آندا که بو آیی،

قاراققونی نور لیده دیشرا آتدی.

او لاندن دایلیق بللی اولر،

کیم آغری اودا قالدی یوخا گئتدی.

او اندن بوجھ ائله دلدسر،
کیشی کویدان دیکیدی واردر، یئیدی.
نه یا غمور دور کی یا غدی جان اوزونه،
کی جاندان مین کلف مین باغ بیتدی.
نه کوهر آلدسر بوبیر داملد جانیم،
کی یوز مین دینز آنا گیر دمر باندی.
منه سیزما نشان اسروک اولارسان،
منی گورسن نه سوچو بیتدی دوتدی.
محبیه قالارون ال چلبدن،
ایکی جانی نسته بیر-بیر نه قاتدرن
آنی باخشیلد ریندان بیر سرئیدیم،

قارا کوزون مننه نه اوخلدر آتدمن.
«ولد» بازار ایتیرکندی بیرله،
سنی آلدی، جھانی وړدی سادی.

-۱۱-

تازی ایچون کل مننه، کیم آسان تازی ییز،
وړ بو جھانی بوکون، کیم آسان تازی ییز
باش نه اولور بویولا، وړ دارین سن یئله،
باش سیزجان کوزون آچ، کیم کوره سن تازی ییز
اوسونو قو غیل بوکون، ییلدا کورگیل دوکون،
دلی کیمی اوینا غیل، کیم پیله سن تازی ییز
کندوزونه باخم غیل، کندوزینی سن قو غیل،

کندوزینی یا دو قیل، کیم بولاسان تانزی میز
 گوئی آغاسان جانیم! کر اولاسان سن منیم،
 آرچ آئینی وئر مالین کیم دوتاسان تانزی میز
 قیمتین آرتیق اولا، آئی سنه یاسیتیق اولا،
 سئو سن یرو گوئیس، کر سئو سن تانزی میز
 شنج آچار ایسه کوزون، اوچماق اولا اوروزون،
 تامودا گوئی نه اوزون، کر قویاسان تانزی میز
 گورمیه سن سن جانر، بیلمیه سن سن قانر،
 سندن ایراق آئی هانی، کر سانسان تانزی میز
 نجه «ولد»! حق ایچون بیر قاج عاصر ایچون،
 لیل اون ایکی آئی آغلاییب، یالواراسان تانزی میز

ابتدا نامه

۱ کیم اجل سیزاؤلورسه اول قالور،
اوچمىغى بو جھاندا نقد آلور.
کیم اؤلورسه بوگون دیری لولا،
کیم اؤلورسه یارین یاووز قالا.
دوینین دیرلیکسر کچر قلاز،
تازی دان کیم دیریمه او اؤلمز.
بو حدیثر بو یوردو پیغمبر،
قادر کیشی که دیرلیکین ایستر.
۵ کندوزوندن کردک کیم اول اوله،
دیرلیکین معنی سین اؤلوب بوله.

اؤلمه دن تنز اؤلون، آغون گؤله،
کیم سیزی آی لیده کونش اؤگه.
اول کیم اؤلدو، اؤلومسوز اول قالدی،
اوچمغانی بو جهاندا نقد آلدی.
گر دیر لیک الم سیز اؤلمکدیر،
تازی بیر له همیشه اولماقدیر.
بو جهان سؤمکین کیشمکدیر،
عشق اودوندان همیشه بیشمکدور.
۱۰ کندودن یا ووزی گئدر مقدر،
اول کیم ائتمز بونونه ایرهقدیر.
اؤلنرین معنی سی بودور کی نیل،

نفین اؤلدور کی اولاسان بمل.
کندوزدن یا وزولو غوسه سور غیل،
نه نه دن که حق دگیل، دور غیل.
صارپ ایشدور بونو لئه میه سن،
یا لنینز بویولا کئده میه سن.
کندوزونله ایچر چقا یا سان،
گؤز سوز اول، آمی یوزه با قامیاسان.
۱۵ ایسته آنی کی یولی واریشدیر،
جانی حق نورو قاریشدیر.
کیم سنی اول اولو حقه دگیره،
قور قولو کوپردن سنی کئچیره.

صدق ایله برک دوت آنون اُتکین،
کیم سنی ایته اول چلبه دکین.
دیکنی تَر چقار، کف دیک گیل،
قامونو توغیل، منه کل گیل.

اول یولا من ایلی قلدوزون،
سن منیم سودوم ایچ کیم آغوزان
۲۰. کؤزلرین من آچیم کی گئی کؤره سن،
دکه لردن نجه - نجه سوراسن.

نه کی وار دیر جھاندا بیدورون،
سنی حصدن تام دولدورون
اول پینار دان که خضر بو لپچدی،

دیری قالدی و نفسنی بچدی.
 من سنہ اچچورہم کی قورتولاسان،
 تازی یولون آنون بیکر بولاسان.
 بویئری قویوبان کوئیہ آخسان،
 قار اغویئرہ نور بیکلی یاغاسان.
 ۲۵ رمتینہ دونرکون ایلیہ سن،
 قدرتینہ کونردون ایلیہ سن.
 نہ کی سن حکم لئدہ سن اولاول،
 آزگورسہ سنہ اولاول بول.
 اکتین دوت کیلمہ آندان سن،
 کندوزین کوئرمہ دئمہ کیل سن من.

کندوزینی اونوت آنی بیلغیل،
کندوزین یاووقیل آنی بولغیل.
کندوزیندن جھانی کر سورده سن،
مین جھان اول جھاندا سن کوره سن.
۳۰ نه بالیقدر وار اول دنیز لایچره،
کر سنه تازی اول سودان لایچره.
دنیز لایچره بالیقدرین کوره سن،
اول بالیقدر ایله بیله دوره سن.
دوروبان آنداسن بالیق اولاسان،
نه کیم ایستر این بایق بولاسان.
اوئلکی اول دنیزده کورمیه سن،

گۆره سن نه کی وار سا سورمیه سن.

آندا سۆزلر یئرینده گۆرما قدیر،

آندا کیم گۆز گۆره، نه سورما قدیر.

۳۵ آندا آلسوز - آغیز سیز ایتیمک قدیر،

اول چمنده قاناد سیز اوچما قدیر.

یئمک - ایتیمک بهشت ده نوردان دیر،

خوشلوقون اوچما غی حور دان دیر.

توخومو اوچما غین نماز اولدو،

یئر لری - اولری نیاز اولدو.

یئمیش ویا پراق آندا سؤیلر،

ایر لایوبان بوداقدار اوینار لار.

ذکرون دوغو آندا غر قوشلدر،
دوگله لی آندا ییلدی ییب قیشلدر.
۴۰ ذکر اوچماقدار قوش اولوب اوچار،
بختی اول کیشی که ذکر لئدر.
کیم اکر سه، دلیم - دلیم گوتوره،
اول کیم کلمز، یارین اودا اوتورا.
اول کیم کلدی بولون - یارین گوتوره،
اوچماق ایچره سئوینین اوتورا.
دینون آرتور کی سن دیری قالاسان،
کفرون آرتورما ایت بیکر لوله سن.
جانلرون جانر صدق و ایمان دور،

کیشی بو نور ایله مسلمان دور.
۴۵ کیشین کیم دگیل قاتر عشقی،
قینا زور پینار بیکی صدق
صدق بویسرکه آزدور قورویا،
چون دگیل کیم دیز کیبی یئرینه.
مدی کر دگئیدی اکسیک سیز،
یئریدی، اولاید سریری یوز.
صدقین باغیر کی بیتدی کونونون،
قوریایدی کولو اولومونون.
کیم مدد بولدو تانیدان، قالدی،
قیلجی نفسین بونونا چالدی.

۵۰. بیچدی نفین باشین گی کاوردی،
دورمادان، تازی یا یولون لوردی.
تازیدان اول دیر سرکی جان و ردی،
تازی یولون اورانداری قیردی.
کیم بونو لئدی، تور خودان کچدی،
اوچمسا گیردی بول سوچر ایچدی.
اول سوچردن کی: آن طهور بود،
اوندان ایچکیل که: عین نور بود.
اول سوچردن که: تازی نوری دیر،
ساقی سی اوچمسا ق ایچره حوری دیر.
۵۵ گووددن چق که جانینی بولاسان،

جان کوزون آچ کی جاندرین آلاسان.
تازی آیدر اگر منہ کله سن،
نه کونولون دیر ایسه آلاسن.
کندوزنی توغیل مسر دوغیل،
مالینی اوینا عشقی نی اوغیل.
کیم سنین من اولام کی تازی - ون،
بیرینه مین قیلام کی تازر - ون.
قادر داملد که بودیزه کله،
کندودن قور تولا دیزر اولا.
۶. ایلمری اول یکیدی، بیر لودی،
داملد کیم کندو دیزین بودی.

داملد کیم دنیزه دوروپ کلنز،
قانییب عشقون دنیز اولساز.
کونش ویل آنی نییه بیگیل،
یاشینغی کنده قالی بیگیل.
یئر داخریل بیگی آنی سوره،
دنیز اول داملدیر قاجان سورا؟
نه کیم قلادی کیم سوزالار،
یوق نسی بی آسیت نیته کوره لر.
۶۵ شهمری کیم سن دورور سن کندا وار،
نه کیم ایستر دیلر سن کندا وار.
کندوزین نیل که تانزی میریلر سن،

اوئلميه سن لبد ديري قالاسان.
 تازي دان سن دولو ايراق باخما،
 سندن آيرو دگيل قاپي قاقما.
 جانون آتدان ديري دوروركي كور،
 گوودهون كچ، آني جانيندان سور!
 جانين ايچينده ايسته آني سن،
 كيم بولاسن ائيت بونرمندن.
 ۷۰ پاخيرين آلتون لئه اول كيميا،
 داغي يوز مين بونون كيسي آدليا.
 دو كه لي يازو غونرمز د لئه،
 نور اولاسان قارا غولوق كئه.

تن ز جان زنده است و جان از وی،
ایسته جانین ایچپسینده و صلت حی.
گر چه حق قادر است کز عدم،
کند ایحب و صد جهان به دمن.
به عمل بخشدت مقامی سنی،
کندت مرد اگر چه کم ز زنن.
۷۵ مردون یک رک ایلیه یازوغون،
بخشدت بی جها و علم لدن،
چلبین قدرتی عظیم چوقدور،
ایکی عالم کیشنده بیر او قدور.
دیه سینغاز آنون سوزی اول دم،
دو کته م از ایله قناعت لئدم.

تورک ديليني بيلور ميئيدن سن،
ئۆزىله بىلگىر كۆستريديم من.
بىلدور يديم خلاقته ئۆز ليله،
كۆزه لردى يار اتقانسىز كۆز ليله.
۸۰. تاتجا آيدام نه كيم ديلرسىز سىز،
بولاسىز كيمسنى كى بولدوق بىز.

رباب نامه

۱. مولانا دیر اولیاء قطبر، بیلون،
نه، کیم اول بویوردوس، لونی قیلون.
تازیدان رحمتدیر اونون ئۆزلری،
کورلار اوخورسا آپچیلر کۆزلری.
قانغی کیشی کیم بو ئۆزدن یول وارل،

تازی آنون مزدونر مننه وئرد.
یوخ لئدهر مالیم داولاریم کیم وئردم،
دوستوغون مال ایله بلی کؤستم.
۵ مالی کیم تازر مننه وئردی، بودور،
کیم بومالر ایستیه، اول اوسلودور.
اوسلو کیشی نین مالی سؤزلر اولور،
مالینی وئیر، بوسؤزلری آلور.
مال توپراق دور، بوسؤزلر جان دورور،
اوسلولار آندان قاچار، بوندا دورور.
سؤز قالور باقر، داولر قانی اولور،
دیری بی دوت، توغیل آنی کیم اولور.

تازی بی دوت کیم قیلاسان سن لبد،
 گون و گنج تازمر دان ایسته مدو.
 ۱۰. یالواروب زاری قیوب دخیل اونا،
 رحمت اخیل کندی لطفون منه.
 گوزومی آرچ کیم سنی بلی کوروم،
 داملد کیمر دینزه کیریم، دوروم.
 نیته کیم داملد دینزه قارولور،
 ایکی قلماز، داملد - دینزیر اولور.
 من داخر داملد کیمی دینز اولام،
 اولیمه م دینز کیمی دیری قلام.
 اوسلولار حیران قالار بو نوزلره.

کیم خلیق خالیتی نیتہ کورہ.
۱۵ من بولار آیدورام کیم: اول یوزی،
کیمہ کورمز، کئرو کورور کندوزی.
تازی کندی نورونو اونا وئرد،
اول نور ایله تازی سر بللی کوردر.
نور اگر اوللا، کوزونده نور کورہ،
کونشین نورمی کله اونا دورا.
نور بیردیر، یکسر کورمه سن اوننی،
جان اولور سا کیشیده کورہ جانی.
اوس کرهک کیم اوسلور کورہ بیله،
دلی نین کیم اوسلور یوخ، نیتہ کورہ.
۲۰ هر نه کیم سنده اوندا ان یوخ دورور،

اول نہ کر چه جھلدا چو خ دورور.

بیل بونی کیم اوسون اونی بیلیم،

ایله کیم جانسز کیشی جان کورمیه.

حرف ایچینده بو قدر معنی سیغار،

بو نوز ایله اوسلو یوخاری آغار.

فهم ائدر کیم تازی کوردی تازی ییر،

تازی نویدیر کی سوردی تازی ییر

مولانا کیمر جھانا کلمه دی،

اسنجیلدین کیمه حدن دولما دی.

۲۵ اول کونشیر اولیا لار اولدوزو،

دو کولنه اول دگورور اوروزو.

تازی دلان هر بی کیشی بخشش بولور،
خا صلا دین بخششی آیروقوز اولور.
بخششی کیم و ردی حق مولانیا،
آنی نه یوخولا و ردی نه بیا.
۳۰ سیزاونی منوم کوزومله کورونوز،
آنون اسرارینر مندن سورونوز.
من دیم بوزلر کی کیمسه دئمہ دی.
من ورم نعمت کی کیمسه یئمہ دی.
من ورم خلعت کی کیشی کیمہ دی،
کیمسه منوم بخششیمی سایا دی.
سوردولار مندن خلایق بو سیری،

اوّلویو عیسی نیته قید سردیری؟
مصطفی کوئیدن نیته یاردی آئی،
نجه کی آسیردی یاووزلاردان کئی.
موسی آلیندن نیته اولدی عصا،
دوشمنی نین کوزلو کونه اژدها.
نیته اولدو غرق فرعون لعین،
ایله کیم ائشیدین اول ریتین چاوین.
۳۵ قان اولاردی آرمی موکافرلار،
جانلدری اولور لیدی آندلان قارا.
تازی دلان هر کون بونون بیکی بلد،
دورلو - دورلو قالور لیدی آندلار.

اود، خلیق ایچون نیته اولدی کلف،
اودا دوشیچک، اودی بیدی کلف.
بیر اویزلا نمرودی قهر ایله دی،
اونا دونیا نعمتین زهر ایله دی.
چایر اود اولور ایدی ابراهیم،
معجزه بونون بیگی مین، دایم.
۴۰ صلح ایچون دوغدی داغدان بیر دور،
آتمی لیتردی سود آندان اول.
هود ایچون یلئیردی اول منکر لری،
داغده - داشه ووردی اول منکر لری.
آندری کیم هود دیلردی، قیرمادی،

آندرين آرا سينائيل کيرمه دي.
 نوح ايون طوفان قامو کافر لري،
 بوغدي سودا قومسادى کيسه ديرى.
 قاندى سولار، جهان اولدو دنيز،
 نه آتا قويدى سو، نه اوغول، نه ده قيز.
 ۴۵ سوتوردان قايندى ميند بگي،
 بويردغون دوتدى نوحون، قوللار بگي.
 کندوز پگون بيرگمى نوح ائيله دي،
 اتمتى نر سودان آندا بکله دي.
 نوح آدم بگي کينچر آتاموز،
 آدم آنى بيلوروز بيز قاموموز.

بو اوڻو دور حق خشینا یغنین،
قامی دیر اونون اوڻودی، تئز مینین.
مین اونون کیمی کرامت حاصلدر،
وړدی تازی کُری آنر اول بلد.
۵۰. تازی ائدی، نه کیم آنلدر ائدیله،
تازی حاضری دیر کر آنلدر گئدیله.
تازی دلان کوژ نه کیم آنلدر دلان کلیر،
تازی دلان بیل نه کیم آنلدر دلان قالیر.
سن ولی دن آیر و کوژمه تازی میر،
آنلدران لیسته خلقدن سورما تازی میر،
مندن انشیت تازی خالصین لیسته بول،

گه کیندن جانان آغیل آنا قول.
تازی خاصی حق سیریدیر دنیا ده،
سیریدیر سن، آنی دو تغیل ای ده.
۵۵ من نیته آیدیم ارن سیرین سیرا،
اول قلاق قانی که بو سیر لر سیغا؟
بیر دله سیغاز قالا قدر نه اولور،
بو ایکی دن کیم چخار س، اول ییلور.
اول نه سیر کیم کیمنه ییلمه دی،
اول کیم آنی بیدی، جانر اولما دی.
اوسونی تو تغیل دلی اول بویولا،
بویولا بیر جان ورن یوز جان آلا.

تازی داندیر جان، کُری و رُغیل اونا،
کیم عوض و رُه اوکوش جاندر سنا.
۶. اول ییره اک جانی کیم بیر، یوز اول،
اکسین آندا حالسریوز اول.

برخی اختلافات نسخ مثنوی‌های ابتدائیه و رباب‌نامه
(اعداد اشاره به شماره‌های ابیات دارد)

ابتدائیه:

۲. ف. اول.
۸. س. اجلسیز، ت. اولومسوز.
۱۶. ف. «ککز» به جای: سنی. ف. دوت قتی.
۱۹. س. کیم سنه اول یولا قلاووزون.
۲۲. س. اولدی.
۲۴. ف. یئری قویوبانین.
۲۵. س. گئچی نور ایله گون...
۲۶. ت. اول اول. ف. و ت. آز گلورسه قاتوندا بول اول.
۲۷. ف. و ت. اُنکیم. ف. و ت. مندن. س. ائتمه‌غیل.
۲۸. ف. و ت. منی.
۴۱. این بیت در ف. نیامده است.
۴۲. ف. «دلیم - دلیم» به جای بوگون - یارین.

۴۵. ف. قاینماز خوش.
۴۶. ف. «فرات» به جای دنی. س. یوزیه.
۴۷. س. مددی گر دگئیدی تانریدان.
همچو بر کشت وقت باریدن.
۵۰. س. بیچدی اول نفسینی که گاووردی.
۵۱. س. «اول» به جای: دیر. س. اورانی توب.
۵۴. ف. این بیت را ندارد.
۵۵. س. جانلی‌دان اولاسان.
۵۷. س. کندوزین سن اونوت منی بولغیل.
۶۵. ف. ایستر ایسه‌سن سن.
۷۷. س. سری اولدوم.

رباب‌نامه:

۱۶. ت. این بیت را ندارد.
۱۹. ت. اوسلاری گؤره بیله.
۲۳. ت. این بیت را ندارد.

۲. افلاکی دده

احمد افلاکی دده (م. ۷۶۱ هـ) فرزند اخی ناطور متولد قونیه، در جوانی در نجوم سر آمد زمان شد و از این رو او به افلاکی مشهور گشت. از دراویش اولو عارف چلبی نواده و جانشین مولوی و نیز صاحب کتاب مناقب العارفین است که آن را در سال ۷۵۴ تألیف کرده است. دیوان ترکی او نیز، در دست نیست. تنها چند الاهی به دست آمده است که سه الاهی پایین از آن میان است:^۱

-۱-

هرکیمه کیم بیر نفس عشق سدام ایله دی،
کونلو اولاشدی حقه، جاندا مقام ایله دی.
سودی عنایت آنی، بولدو هدایت آنی،
جانینی اول عاشیقین اودا حرام ایله دی.
عشق کیمی کیمیا بولادی هیچ اولیا،

^۱ این سه الاهی را از مجموعه‌ی تکیه شعری آنتالوژی‌سی فراهم آورده‌ی وصفی ماهر توجاقورک، چاپ ۱۹۶۸، آنکارا، برداشتیم.

عاشق اولان بی ریا نفسی غلام ایله دی.
اول جهانگشتمه، جهد و جهاد ائتمه،
جانلاری اسریتیمه، عشق مدام ایله دی.
داربلدیر جهان، رنجه کنجی نمان،
یوسفه زندانی عشق، دارسلام ایله دی.
یا نجه خام آدمی عشق ایله بولدو دی،
نفسه او یان پنجه لر، کنیز خام ایله دی.
کیمنه نفسی زبون قیلد دی، ای ذوقون!
دمیری اودقیندیر، عشق آنی رام ایله دی.
عشق ایله موسی کلیم، عشق ایله عیسی کریم،
عشق ایله حق احمدی بحر کلام ایله دی.

مقصودون « افلاکی » نین بیر نظر ایله بولون،
قطب جهان « مولوی » وړدی تام ایله دی.

- ۲ -

زهی کوزلر کی کوزلر آنی کوزلر،
آنا بنزه کوزی، کورمه دی کوزلر.
نه کیم دیلر ایسه قیلدر جملدر،
قیلدرن هپ کندی، بیزی نیه بیزلر؟
بیزیم کیزلی ایشیمیز آنا معلوم،
قاتیندا آشکارا قامورازلر.
فدا اولسون آنا جانلدر، کونولدر،
آیا غر توپراغینا قوندویوزلر.

آئین بیر لیکینه میندر تاختیر،

آنا گتیردی یوزلر نجه یوزلر.

نؤز ایله عالمی دوزدو عددن،

عجبدیر قیلدماز شر حسینی نؤزلر.

دؤکله قولدور اول پادشاهین،

سؤهر آئی ایرلر هم یا ووزلر.

چلبیر عارفه « افلاکی » قولدور،

نصیب ایتور جانا غسبی اوروزلر.

-۳-

امی که هزار آفرین بونجه سلطان اولور،

قول اولان کیشیلره خسرو خاقان اولور.

آیا غرین توزونو سورمه چکن کوزونه،
نسنه کورور کوزو کیم والہ و حیران اولور.
شرقی نین قطره سین هم کیم ایچجر جرعه سین،
کونکو کوهردولوبان سینہ سی عمان اولور.
سن مالینا تپا غیل، کوئشک و سارای یاپا غیل،
تول چالیشیب یاپدیغین سون اوجو ویران اولور.
اوش بو صورلتیر قامو، اول دایردیر، بو عمو،
شرطی مسلمانلغین، صدق لیلہ ایمان اولور.
سنہ دریم ای دده، سانس دئوی دنیا دل،
نفس ائوی ضبط لادن، دینده سلیمان اولور.
بسلمه کیل تینی نعمت و بوریان لیلہ،

بیرگون اولور بوتنین تامودا بوریان اولور.
 قوتار لیسن بویروغون، ترک لئده کور آیروغون،
 داش و دمیر مولانین حکمنه فرمان اولور.
 بیرکیشی کیم مال بولور، سنان کی دولت بولور،
 دولتی بولان کیشی، آلدهر بولان اولور.
 خالیقینی ایستین ناخلف اولموش دگیل،
 خلقه کونول باغیان، سوزا پشیمان اولور.
 ای باشینا بیر اوگون، آلدهر ایسته بوگون،
 اوسلو نوزودور یوگون، بوندانه یالان اولور.
 هرکی بوگون «ولد» ی اینانسان یوز سوره،
 یوقسول ایسه بای اولور، بای ایسه سلطان اولور.

۳. عاشیق پاشا

عاشیق پاشا مانند مولوی از ترکان خراسان و خوارزم بود که به آسیای صغیر کوچ کرد. نام اصلی او علی بود. پدرش *مخلص پاشا* و نیایش *بابا الیاس* نیز صوفی و درویش بودند. او گذشته از ترکی؛ عربی و فارسی نیز می‌دانست. در اقتفای مثنوی مولوی غریب نامه را سرود که نخستین اثر پر حجم مکتب مولویه در ادبیات ترکی به شمار می‌رود. غریب‌نامه مرکب از ده دفتر است و در وزن *مثنوی مولوی* سروده شده است. کهن‌ترین دست‌نویس موجود آن در سال ۷۴۸ هـ. استنساخ شده که در کتابخانه‌ی ملی پاریس موجود است. نسخه‌ی دیگری در ترکیه در کتابخانه‌ی عمومی بایزید استانبول وجود دارد که در سال ۸۶۱ هـ تحریر شده است. در اینجا ابیاتی از دفتر اول این مثنوی و چند الهی از متون چاپی ترکیه نقل می‌کنیم.^۱

– ۱ –

و ما أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ

هامی دیدده ولر لیدی ضبط و اصول،

بونلدر او شمش لیدی جمله عقول.

تورک دیلمنه کیمنه باخم از لیدی،

^۱ قطعه‌ی مثنوی را از متن چاپی غریب‌نامه و الهی‌ها را از مجموعه‌ی تورک لهجه‌لری اؤرنکلری برداشته‌ایم.

تورککده هرگز کؤنول آخمش ز لیدی.
 تورک داخلی بیلنر لیدی او دیلدری،
 ایخه یولو، اول اولو منزلدری.
 بو «غریب نامه» آنین، گکدی دیله،
 کیم بو دیل اهللی داخضر معنی بیلده.
 تورک دیلینده یعنی معنی بیلده لر،
 تورک و تاجیک جمله یولداش اولالار.
 یول ایچسینده هر بیرینی بیر میه،
 دیله باخوب معنی بیر خور کؤر میه.
 تاکه محروم قالدیا تورککده داخلی،
 تورک دیلینده آنیالار اول حقی.

گر چه کوئولده ویردن بو منزله،
اول کوئولده آندنان کلنز دیله.
هاموسيله اول داخی هم ائشه دیر،
ایرماز آیدیر ائشیدیر هم ائشه دیر.
هامی دیله معنی وار دیر بیلنه،
حق یولونو هامی یولدان بولان.
هر نفسدن یول اچیف تیر تانری یا،
کیم آنی بیدیه، آخر بریا.
هامی دیله وار دیرور معنی یوزو،
گورده کیزلر دیل معنی یوزو.
معنی اهل معنی نین قدرین بیلور،

قاندلیم بولسا، آنا رغبت قیلور.
چوخ عجایب، چوخ غرایب نسنه لر،
سویله نیر دیلده، نه لر وار دیر، نه لر!...
معنی بی سیر دیلده سنان سیز همان،
جمله دیلدر سؤیلر آنی برگمان.
جمله دیلدن سؤیلنن سیر سؤزدورور،
جمله جانلدر سؤدیکلی سیر نسنه دیر،
بولا بیلنر کیمنه کیم اول نه دیر.
باغلا نوبدور هر بیر سیر صورت،
لیک مقصود اول کی اول حقه باخا.
بوکتابین ختمی اوش اولدو تمام،

دو پدولو یوز داستان اولدو تمام.
یئدی یوز او توز ایلمینده هجرتین،
ختمی ایردی معنی یه بو فکریتین.
معنی ایر خود کیمسنه ختم ائتمه دی،
ختم ائدوبن غایتینه یئتمه دی.
بیلدگی بنجه بؤیله دی هر بیر کیشی،
نشیله سین کیم باش ایلتمز هر ایشی.
بوژ ایچسینده آرتیق - اکیک وار ایسه،
دوزی و رئون هر کی دوغرو یار ایسه.
حق قاتیندا عاشتین اگسولی چوخ،
نجه دیر سن اگسولی و دوزو چوخ.

فضل و رحمت اول ایشیکده چوخدورور.

اولدورور امید، آیروق یوخدورور،

ای خداوند اسنین فضیلین د'علیم،

سن سن آخر هم حکیم و هم علیم،

رحمت ایلده یارینا قوللدرینر،

سن اسیر که کندی یوخوللدرینر

کندی دیندرسه بو نوزو اول جلیل،

رحمتین اولسون آنا هر دم دلیل.

- ۲ -

مندن می منه بو ا'لم،

عفتدنی یوخا درد و غم.

بونجا بلد، جور و ستم،

بیلیم نندیر؟ بیلیمزم.

جانان اولور ساگر نھان،

قالیا جاندا ذره جان.

بولا بوئوزو من عسیان،

بیلیم نندیر؟ بیلیمزم.

عشقیں اؤرکده یاره سی،

پس اولموشام آواره سی.

یارب بو دردین چاره سی،

بیلیم نندیر؟ بیلیمزم.

عاشتده بو حیرت نذیر،
معشوق دری ثوکت نذیر.
درویش بونا حکمت نذیر،
بیلسم نذیر؟ بیلنرم.

-۳-

دیلیم بولبول اولدی اوتر،
آهسیم جانا قیلور اثر،
دورلو - دورلو یئمش بتر،
معمور اولدو بستانیمیز.

گچنلر نئدی نئیده دی،

هر بیریسی بیر آد قویدی،

یلسر و مجنون کیبی،

بوئلیمه روز داستانیمنیز.

عشق ایله باشیم خوشدور،

قاندلار سام یولداشدور،

ایل اون ایکی آمی سر خوشدور،

عشقدا ایچمدی جانیمیز.

مطیع اولدوق عشق حالینا،

بانمادیق دنیا مالینا،

گیردیک ارندر یولونا،

درست اولدولایم نئمیز.

نه قاش دیر، نه کؤزه دیر،

مئسئلیمیز خوب اؤزه دیر،

دایم بولماز تازه دیر،

بو بیزیم گولستانیمیز.

کیم بولدر درمان اُجله،

کؤرسه کره ک هرگی کله،

بیز ده کئده روز اول یولا،

منزلده دور کروا نئمیز.

«عاشق پاشام» نُچہ - نُچہ،
دولت آنون لول گئوز آچا،
بیزدن داهر کله کُچہ،
بویالا نخر دوؤر انیز.

-۴-

ای پادشاه، ای پادشاه!
چون من منی و ردیم سنا،
کنج و خزینہ مہمی سی،
سن سن منیم لؤندن سونا.

اول داهی بو عقل و جان،

سیننه لیدی اصل لکین،
آخیر کئری سن سن مکان،
اوش واریرام سندن یانا.

سندن سنه واریر یولوم،
سنه سنی بوئلر دلیم،
الا سنه ارمز آلیم،
بو حکمته قالدیم تنه.

بو حکمتی کیم نه بیله،
بیله داعی کلمز دیله،
بو آه ایله بوزار ایله،

گوزوم یاشی نجه دینه؟

دور سام سیننه دورورام،

باخام سیننه کوژوردم،

هرقا نچارور کیم یوروردم،

کونوم یونو سندن یانا.

سن سن مننه جان و جھان،

سن سن مننه کنج نھان،

سندورور عاصی، زیان،

نه اریش کلیر مندن مننه.

نۆز ئۆیلە تن دىلمیدە سن،
حکم ائیلە تن اىچسىمدە سن،
آل و ورن ائیلە سن،
جمله ایشیم اؤندن سونا.

شؤیلە یاخین اولموش آنین،
گۆرمز سنى بوجان وتن،
کیم گئیسیر بو پرده دن،
کیم مانع اولور حکمونه!

عاشق سنه توتدی یوزون،
اونوتدو جمله کندوزون،

جملہ سنہ نویلر نوزون،

نوز نویلتن سن سن آنا.

۴. الوان چلبی

الوان چلبی فرزند عاشیق پاشا بود. در عصر خود بسیار نامبردار و دارای احترام بود. از دیوان او در منابع تاریخ ادبیات ترکی سخن رفته است. اما هنوز دیوانش به جهان علم شناسانده نشده است. آنچه از اشعارش بر جای است در مجموعه‌ها و سفینه‌های شعر مضبوط است:^۱

-۱-

الا ای برون دونا نچین سنن سنه مغرور،
کیمین دوشدو سنه کونموکی قیلدین اونو مقهور!
آدین دونا، دلدین دونا، آدین - دلدین ورنه مولا،
صحیح الروح اولمادین ستم القلبن مشهور.
یارا تیشدا بیر داعی سنه بنره، سنه بگدش،
نه خاقان کوردو، نه کسری، نه قیصر کوردو، نه فقور.

^۱ الاهی‌ها را از مجموعه‌ی وصفی ماهر قوجا تورک باز گفته در پیش برداشته‌ایم.

سنه هر کیم کونول وړدی، سن اولدون بین آئین وردی،
 سله وړدین، یله وړدین نیته کیم طبعی نر با عور.
 ثولار کیم سنه یوز دوتو، تن و جانی یانیب توتو،
 جھاندا کوژ کوژه کندي، کوژه کل جانی نچولور؟
 ثولار کیم سنی ترک ائدی بقا موکونو برک ائدی،
 حق یولداش اولوب گئدی، جنید و شبلی و منصور.
 غنی اولدو غنا بولدو، صفر اولدو صفا بولدو،
 ایچر دیشی وفا دولدو، دوکولدو قالد سر شتر و ثور.
 همیشه رحمت رحمان، بولار نازل و واصل،
 بولارین وار لیغر کلی منور دیر، اوزو پر نور.
 بولار لرّه کوژ اولان، دیلر سن راحت ایوان،

کی تا رحمت قیلد رحمان، اولادونیا و دین معمور.
الاهر فضل و رحمت قیل، الاهر نزل نعمت قیل،
بور حمتدن بیزی ایرمه به فضل سورهی وائتور.

- ۲ -

گورنه فضل ائندی یئنه اول کار ساز،
کیم جهمان گئندی قیش و گئدی یاز.
تورلو - تورلو رنکله ایله یئریوزون،
خوب مزین قیدی خوش اول بی نیاز.
ای زمانه عارفی! آچکیل گوزون،
آئلد بو حکمتدی، کونمونه یاز.
طالب ارسن مطلوبونو قیل طلب،

عاشق لیس، معشوق لیلہ لیلہ باز.
یئنه بولبول شکام و کامران،
یعنی کی گول یئنه کدی سرفراز.
بولبولہ چون عرض قیدی گول یوزون،
نوزو آہ و نالش لیلہ سوز و ساز.
نئیلہ سین پچارہ بولبول چون کی گول،
دل روبا، لہا دیکدیر دل نواز.
دوست دونون دوناندی دنیا دوپدوزون،
چہ دہ و کھسار، چہ نشیب و فراز.
اوش بو قدرت، اوش بو عبرت، اوش بو حال،
یئر یوزونہ بو کرم، بو عز و ناز.

قاموسو اول برینازین فضیله،
نه قیلد هر ذره مین تورلونیاز.
هر یارادیش قیلدر جنین طلب،
نیته کیم ش هینی شاهین، غازی غاز.
دوست آتکین برک دوت اولان سن راهی،
وار بو عشق مخمور لوغون دوست ایله یاز.
گر دیر سن عاقبت محمود اول،
شونوقیل کیم محمودا قیدی یاز.

۵. بایرک قوشچو اوغلو

بایرک قوشچو اوغلو یکی از گویندگان بیست و چهارگانه‌ی طریقت اهل حق و نخستین آنها است که سروده‌هایش کلام نامیده می‌شود و با شور و جذبه‌ی خاصی در محافل آئینی اهل حق به آهنگ طنبور ترنم می‌گردد. قوشچو اوغلو از اهالی آذربایجان ایران بوده است و این ولایت را ده به ده و شهر به شهر می‌شناخته است و علی‌گویان، وجب به وجب روستاها را می‌گشته است. به نظر ما، او در عهد ایلخانیان می‌زیسته است و یکی از مولویه‌سرایان پیشتاز بوده است. نام این مولویه‌سرا تاکنون تا آنجا که نگارنده می‌داند، در هیچ یک از تاریخ ادبیات‌ها و تذکره‌ها وارد نشده است و تنها در اسناد و دفاتر و جُنگ‌های مخفی و محفوظ اهل حق و صندوق سینه‌ی آنان می‌توان به آثار وی دست یافت. نخستین بار در سال ۱۳۶۶ این شاعر را به جهان علم شناسانده شد^۱ و در جلد اول متون نظم ترکی نیز وارد شد.^۲ اینک چند الاهی مولویه از او:^۳

—۱—

پادشاهیم بیر شهر یامیش
یکی جهان آراسیندا،

^۱ دکتر ح.م. صدیق. بایرک قوشچو اوغلو، روزنامه اطلاعات آذربایجان صفحه‌ی یاشیل یارپاق، شماره ۱۸۲۵۱، ۱۳۶۶/۵/۲۹.

^۲ دکتر ح.م. صدیق. برگزیده‌ی متون نظم ترکی، اختر، تبریز، ۱۳۸۷. ص ۱۵۰.

^۳ رک. دیوان اشعار ترکی بایرک قوشچو اوغلو، مقدمه، تحشیه و توضیحات: دکتر ح.م. صدیق، ندای شمس، تبریز، ۱۳۸۸.

باخديقي ديدار کؤرونور او شهرين کنار سيندا.
 بيزده اوشه هره وارديق، ياپيلر کؤنوللر کؤردوک،
 بيز اؤزوموزده ياپيلديق او کؤنوللر آرا سيندا.
 اوشه هر دن اوخ آتيلير، آتيليب جانا باتيلير،
 دور لومتلر ساتيلير، او شهرين بازار سيندا.
 توپراق دا اولدوق آلدنک، پايچق اولوب يوغورلاندیق،
 کريچ ده اولدوق هؤرولدوک، او شهرين ديوار سيندا.
 اوستاينا داش يوندورور، شاکردينه ايش قانديرير،
 چلبين آدين آپايرير، اودا شين هر پار سيندا.
 آشا اولان بونو آتلر، منکر اولان بونو دانلر،
 قوالل خواجه م چيخار باندلر، او شهرين منار سيندا.

او شهر دیکیش کونوموش، نه داش ایش نه کیل ایش،
«توشچو او غلو» بیر قول ایش، کترچک قولدر آرا سیندا.

-۲-

دکه کیشی صوفراولماز، سینه سنین صافریوخ،
آلینی مرشده وئیش، کونونون انصافریوخ.
آلینی مرشده وئیش، دمه دیکینی توتاریش،
خدمتی قبولی اولور؟ چون پیریندن طوافریوخ.
بیرکیشی که اوژپیرینی هیبت الله بیلیمه،
قاراقولوق دلمه بنزه، زنجیری یوخ، طنافریوخ.
بیرکیشی که حجه وارار، خولق - خویون دیشیمه،
مکدیه وارمیا، وارار کعبهیه طوافریوخ.

دئیلر «قوشچو اوغلو» نا چوخ سوزدن لاف ائتمه کیلن،
حق بیلیرکی بو سوزومون لانی یوخ، گزافر یوخ.

- ۳ -

دور ای غافل نه یاتیبسان؟ صبح صبحان اولدو،
عیان اولدو حقیقین نورو، شکور طلعت نمان اولدو.
منیم کونوم هنج آچیلماز فراق و فورت و غمدن،
شکور کوردوک حق جمالین، کونول بی انتظار اولدو.
ساتدیم لعل لیلین کوهر، دلال عشقه توش اولدوم،
منیم کونوم مصر و شام و عراق و اصفهان اولدو.
شکردن شیرین دور بالمه یاریمین گفتاری بیزه،
طوطی طلعت لی دلبریم عجب شیرین زبان اولدو.

دئیلر «قوشچو اوغلو» نا بو کئجه هاندا اوغرا دین؟
دئی دیلیل و دستگیر مننه شاه جهان اولدو.

-۴-

یارنلر اوغرا دیم شها بو کئجه،
فلک اوزونده کی مهاب بو کئجه.
مبارک جمالین کوردوم شاد اولدوم،
سجده قیلدیم بو درکاها بو کئجه.
یریدیم دست به دست، دوتدوم دارمین،
دئی: اوخو کیلن طاه، بو کئجه.
دئیم: یا علم! کل سن وئر مورادیم،
دئی: وئرهرم مورادین ها بو کئجه.

«قوشچو اوغلو» او خور علی و صفینی،

او غرلیسب گنج ناکا بو گجه.

- ۵ -

کنه کارم کرم کانی، سن منی یار باغیشلا،

بنیامین لیلن قورولان، شرط و اقرار باغیشلا!

مولانین کیزلین سیرینه، بحرلی پایان امرینه،

یارستانین کردارینه، «داود» نازدار باغیشلا.

اویدورما دنیا غمینه، سالما دو دلر ایچینه،

«پیر موسی» نین قلمینه، خدمت «رزبار» باغیشلا.

سیغندیم سن تکین دوستا، هیچ آل یو خور آلین اوسته،

«مصطفی» ی داود دانه، حکم قهر باغیشلا.

عالمی سالدین او یونا، کافیر لری کتیر دینه،
«روچیار» زبردسته، یار «یادگار» باغیشلد.
یار اودور کیر وودن آتش، سوره منزل و رءه باش،
منکر یاندیران آتش بیر ایسمین نار باغیشلد.
«توشچو او غلو» دئیر یار، هی! یار واحد کتار، هی!
یتیمیش مین بیر قولایین وار، بیزی اونلار باغیشلد.

- ۶ -

یار ندر کلین یا لوراق یار،
یئر-کوی یئیه سی پروردگار.
دیدار باخ کوئر، دیدار بقادیر،
خلد یق ازون توتور یوار.

منیم، دروین دولسی سن،
مین طبیب کله، بولان چارا.
«ابراهم» پادشاه اوستومه کدی،
«داود» «جنید» کل، سن یئت هوارا.
«قوشچو اوغلو» اوزون ییه وی تانر،
صید قیله باغلان خاندکارا.

- ۷ -

گون اولایار کله یانما، یارب!
یاردان غیر نه یارار جانما، یارب!
دوست ایچون مشغولام، هال انتظارم،
نولا دوست کله مهمانیم، یارب!

دردی قلیشام درمان آله کلز،
نه یا خشیدر درد درانیم، یارب!
کجه لر خواب ایچینده یاتا بیلمم،
رحم ائت دیدی گیر یانیم، یارب!
یئرہ کوئے سیغماز، چو خودر کونا همیم!
یار ادهم قوللوق سولطانیم، یارب!
اسما عیلم، یارین یولوندا تسلیم،
گوئیدن قوچ کله قوربانیم، یارب!
«قوشچو او غلو» گل وئرگیل مورادین،
لوطف ایله کیلن دوورانیم، یارب!

- ۸ -

غریبم بو طرفلرده، بیلیمجه سؤکی یاریم یوخ،
 سارالدى سولدو بنیزیم، هرکیز حالیم سوراریم یوخ!
 غریبم، تشنه یم، زارارام، بولونما زدریمه چاره،
 اوز توتوب حقه یالوارارام، بوندان آرتیق آچاریم یوخ.
 عزیز بیزدن لیراق اولدو، جیکریم کل دلغ اولدو،
 جمیع جسیم کباب اولدو، صبر اوننده قراریم یوخ.
 وصليله جاندان آیریدیم، باغرا باسدیم، صبر قیدیم،
 خاطیره اولیا کدی، بوندان آرتیق کوذاریم یوخ.
 اولو مولطان من قولام، نچون دئیم کی یوخسولام؟
 پادشاه کنجیندن یاریم آنجا آرتیق دیناریم یوخ.

باغداد دوان تبریزه وار دیم، حقی سرایه ده بولدوم،
آغیر باز کاندرا کیی طلب ایله کار باریم یوخ.

- ۹ -

یار نمر نیله یم یار یاد اولوبدور،
گنجہ - کوندوز ایشیم فریاد اولوبدور.
آلیب کونوم ائوین وئرمز مورادیم،
عاشقیک بنده بیر آد اولوبدور.
نجه کی عاشقیدر لیلی یه مجنون،
ائله کی شیرینه فرهاد اولوبدور.
سنین عشقین منیم کونوم ائونده،
اوجا داغلا کیی بونیا د اولوبدور.
دئیر دین سحر م حقی ناقدن،

بس نه ايچون يارلارل ياد اولوبدور؟

خوراسان صحراسيندا باج وئرلر،

واريسان باغدادا آزاد اولوبدور.

ازل اقرار وئيب سوزا دلانين،

اڭديگر ايشكلر برباد اولوبدور.

آغا جلدركوكله سي، چايلدر قيراغ،

چمنلر دوپ - دولوشماد اولوبدور.

«قوشچو اوغلو» جلدائت پيره جان وئر، جان،

پيرينه جان وئرلر اوستاد اولوبدور.

- ۱۰ -

يار! حاسيد زاهيمده محبوب اولان بيگانه دير،

لافینا و رُمہ قولاق، ہرنہ دئسہ افسانہ دیر۔
 یار لیغین رمزین کی بیلنر، حقہ دہ چاناز لہر،
 یوخ کیتابی، یوخ ایمانر، منزلی بوتخانہ دیر۔
 یار لیغین آلدہ قایم توت، بیر توکنز کجیر،
 مولک و مالا غرہ لنمہ کیم سونو ویرانہ دیر۔
 اولما غافل، ساتم یارین بد صیفت منکر لہر،
 زارہیدہ ہمدوم اولان عاقیل دکیل، دیوانہ دیر،
 عقل و ہوشون جمع آئد، پیغ باشیوا کٹر چکھری،
 بٹلینی کیردارا باغلد، یار لٹوی جمنانہ دیر۔
 چک یاری نین درد و غمین، کل اونا ہماراز اول،
 یوخ وفاسی بو جھانین، کوڑ نچہ غمنہ دیر۔

ياری نين نيل قدر نير، دور، آری گل، آری اوتور،
 سيرر حقی اویلیر، چون سینہ سی سیر خانہ دیر.
 حقیقی بیر حق بیلن اوز یارینا عاشیق اولور،
 نجه شمه دینا غ عاشیقیکه پروانه دیر.
 «قوشچو اوغلو»! دور آیاغ یار ایله کؤقارا گل،
 لجه سی طوطی یه بنر در، نوزلری تھانه دیر.

- ۱۱ -

شاه جهان نظر قیلس منیم آه ایله زاریم وار.
 اوز دوتوب درکاها وار سام یرو کؤیجه کونا همیم وار،
 تانیدیم سن خداوندی، عالمردده بی غم اولدوم،
 غمین و غمکین دیکلم، سنین کیمی پناسیم وار.

مولطان کر ملی بکیمی، عالمی یارا بخش ائدی،
 بیز امیدوار لبق اہلی یک، خواجہ بدن بو طاسیم وارر.
 خواجہ م سندن قاجا بیلر، نشانر۔ دامغاسر قوللار،
 خانہ زاد قولونام بالہ چندین ہزار گواسیم وارر.
 «توشچو غلونا» اومید اولسا، اومیدینی حقہ باغلدا،
 مینین بیر قول باغیشلار، خواجہ مدہ بئلہ راسیم وارر.

- ۱۲ -

گٹرچک عاشیق اوز یاری نین عینیندہ دیر بیدار لبق،
 چون کی بیدار لبق سندہ دیر ہم سندہ وار دیر یار لبق.
 یار تقدیر، بیز ازلدن اقرار یارا و رئیسک،
 قاولو موزا کلیدیر ہم شائیمیزہ اقرار لبق.

نۆز و ئريسن، نۆزه گل، گل، نۆزون اوسته غنيم اول، اول،
 بير کرز گل بير لطف ائيله، ترک ائيله ديدار ليق.
 شطی سرتخت ائيلين سولطان سنن برکومان،
 مات ائيلر جمله جاهانی، شاهيم ائدر سردار ليق.
 ائیکلر سيز، اوچلر سيز، يئدیلر سيز، قيرخلر سيز،
 شائيزده دیر سيزين بانه حؤکم خاوندکار ليق.
 بيرگون دوغا، بيرگون دوغا، اولمویا اونون آخشامی،
 نه داهی نه اولمک اول، نه داهی نه بيدار ليق!
 اوتوروبسان جهم ائچينده، پیرسانا يوز حکمت ايلن،
 يارنر سندن اوتور وچکر لر ائتلف ليق.
 يار ايلن يار آراسيندا، حؤکم اولماسدا غم دگیل،

آزار لایق اولسا دل، داهی اولمایا هیچ بیزار لایق.
دیدمین بینہ سی سنن، ہم دینیم ہم ایمانمان،
«قوشچو او غلو» نون نوظفونہ سن وئریر سن کؤتار لایق.

- ۱۲ -

من بیر عاشیق شیدایم، اُلیمہ کولدر آیرام،
دوتوبان گول دارمیندن قارشی بولبولدر آیرام.
من بیر عجایب اوغرویام، حقیقین یولوندا دوغرویام،
گیریب کؤنولدن کؤنوله نچہ کؤنولدر آیرام.
آیلدر کلیب ایلدر اؤتوب، غافلین عؤمروندن کچر،
من بیر دین صؤجتیلہ آمی ایلہ ایلدر آیرام.
دویشلری جیلدز کؤروب هیچ کیمنہ بکنمہ دی،

من بوجیلز لیغیم لیلہ یئنی خالاتدر آلیرام.
 دئیلر «قوشچو اوغلو»، تعلیمینی کیدن آلدین؟
 دئم کی شاه ابراهیمدان بئلہ تعلیمدر آلیرام.

- ۱۳ -

گلکین، گلکین، ای یارندر، قولاق آسین بودستانہ،
 اپچین خواجہ م شربتیندن سوروک اولون مستانہ.
 دیدہ بئیلرم دستانی، کوزلرم چشم مستانی،
 گز لیدیم رومستانی، گذاریم دوشدی بستانہ.
 کوزومہ کوزوندوبیر آر، عالمی اشدی منور،
 آلدیم کوؤهر، ساندیم کوؤهر، ایریشدیم معدن کانہ.
 «آب طاشار» دالن ایچیلدی، رحمت یارا ساچیلدی،

هزاران کولر آبییدی، بولبول اولدوم کولوستانه،
«توشخوخلو» اوخورنه سینی؟ لینی، بیی، یاسینی،
چکر بارگاه آرزو سونو، ارملریتیدر شانه.

۶. سعید امره

سعیدالدین بکتاشی معروف به سعید امره، از مریدان حاج بکتاش ولی بود. کتاب مقالات وی را از عربی به ترکی ترجمه کرده است. آثار منظوم او از زیباترین نمونه‌های شعر ترکی مولویه است:^۱

-۱-

دگمه بیر آندینچی یوره‌ک یئرینده دورماز،
نجه که آنی آنام، کوننوم هیچ قرار قیلماز.
منه وئر لر اوتور غیل، بیر یئر ده ثبات اور غیل،
ثباتیم آندان ایسته، کوننومو منه وئر مز.
عشق خود دینر میثالی، موجد قیاد کوننومو،
یوزمین تنکر ائدیم، اندیشه م آنا لر مز.

^۱ اشعار داده شده را از مجموعه‌ی تکیه‌ی شعری آنتالوژیسی باز گفته در پیش برداشته‌ایم.

سرمایہ م کوئول لیدی عشق لردی یغلا دی،
 جانمین دردی اولدور، کوئمکه دستور ورمز.
 کیمه شحایت اده م، کیم قویوب کیمه کده م،
 یئنه آنا وارلایم، یوره کیم آیری وارماز.
 عشق بورجوندان اینه ییم، زمانیه دؤن ییم،
 عشقن آرتیق پیشه نی، دوست منه روا کوئمز.
 غرق اولدوم عشق موجونا، دیز نفرتونه،
 عشقن چچیمیان کوئول، آیروق کندینه کلمز.
 «سعد» ندهر پیشه نی، قاقاق قور تاشانی،
 عشقن تاش دیوان آیروق پیشه یه وارماز.

-۲-

ظاهر، باطن بیر کره ک، بیر لیک اُری حالیندا،

دوینا - آخرت بیر آدمیم عشق اُری نین یولوندا.

ظاهرینی بورا خمیش، کل با طینه باخمیش،

صفت عشقه آخمیش، وارلیغی عشق آلینده.

آیریلغیر اونودموش، بیر لیک کنیده بیتیش،

وارلیغی نی غرق ائتمش یا غمور ایله سئینده.

کندی آدین گیتمز، کنیدن قبول ائتمز،

بیله لیکین اونودماز، آیریلیق یوخ یولوندا.

«سعید» آیدیر، زی دیرلیک، دوست ایله اولسا بیر لیک!

یولون یوخلوقا دوزدر، بورور یوللوق آئینده.

-۳-

خداوندا قولام امرینه فرمان،
زیرا سنسن منیم درویمه درمان.
سنین ایشلرینه کیمسه قاریشماز،
عالمدر جمله سی یولوندا حیران.
برزه دین یئر یوزون رحمت نوریلده،
یارلندین گوئلری بویره سایوان.
ابد سن سندن آیر یغیر فادیر،
قانی یئل گوئتوردهن تحت سلیمان؟

قانی خسرو، قانرشیرین و فرهاد،
قانراول جالینوس حکیم و لقمان؟
بولار کئچپدی بیلیرمه دی تسانی،
چورودو تنگری جانلداری پنجان.
اوخو بسم الله الرحمن الرحیم،
که یوزمین جانینا اولان گنجان.
«سعید» سن سوزونو جاسیلده دئم،
نه بیلیر شکری کرماندا حیوان؟

۷. قایغوسوز عبدال

غیبی علائیه‌ای معروف به قایغوسوز عبدال فرزند بیگلر بیگی علائیه در آسیای صغیر، مرید عبدال موسی از دراویش مولویه در قرن نهم بود. چهل سال در خدمت او بوده، سپس به مصر رفته و در غاری سکونت اختیار کرده بود. آثار منظوم و منثور فراوانی از او در دست است:^۱

– ۱ –

علی‌نین سیرینی مصطفی بیدی،

علیدر معنی قرآن، علیدر.

جبروت‌اودوربر و غصنفر،

ملکوت باغینا گلشن علیدر.

محمد (ص) کیم علی بیدی جهان،

^۱ اشعار قایغوسوز عبدال را از مجموعه‌ی ابراهیم تاتارلی برداشته‌ایم.

آنو نچين کامل الا انسان عليدير.
او کيم وصلت ديلر وحدت دمينده،
عليدير، دليل و بورهان عليدير.
عليدير هر کؤنوله بيتن اسرار،
عليدير حکمت لقمان، عليدير.
نه کيم وار اسرار - گيزلي جهاندا،
عليدير، جمله سي يکسان عليدير.
بودور هامي عارفله صحبتينده،
بي نشانه همان نشان عليدير.
عليدير دائما قايغوسوز عبدال،
زير اول - آخر همان عليدير.

علی فی سؤهنین خاک اول یولوندا،

بیلیرسن درینه درمان علیدیر.

-۲-

بو دونینین مثالی معطسم شار^۱ بنزهر،

ولی بیزیم عؤمروموز بیر تئز بازارا بنزهر.

بو شهرین خیالدری، تورلو - تورلو حالدری،

آلداتیش غافلدری جادو عیارا بنزهر.

اول کؤنول آلماسی خوبلدر نسبت ائدور،

آخر یوز دؤنדרمه سی عاجز مکارا بنزهر.

بو شهرین اول یادی شمد و شگردن شیرین،

^۱ شار: مخفف شهر.

آخر آجهر سيني گور نول زهر مارا بنزور.
بوشاردا خيال چو خدور، حد و شماري يوخدور،
بو خياله آلدانان، اوتلدر داورا بنزور.
بوشاردان اوچ يول چنار: بيري جنست، بيري نار،
بيري سيني آرزو مو قصدي ديدار بنزور.
هر کيم کندوزون بيدی، بوشاردا سلطان اولدو،
کندوزونو بيلمه ين مثل حمار بنزور.
«قايغوسوز عبدال» گوردو، والہ و حيران اولدو،
ولي دم عشق ليده اول باحار بنزور.

-۳-

من بو عشقه دوشه لي بوسا قهالي قير خارام،

دوست لیلہ بیر لشی لی بوسا قالی قیر خارام.
من قیر خارام او بیتر، چمنده بولبول او تر،
اوستا دئیر که یتر، بوسا قالی قیر خارام.
عشق اولوب مللزم، بیلندی جمله رلزم،
غیر ساقال نه لازم، بوسا قالی قیر خارام.
من کزرم یازیدا، قودیم وار بازودا.
نه لیشیم وار قاضی دا بوسا قالی قیر خارام.
ساقا لیلدا باشیمی، بوغلدریلدا قاشیمی،
حق اونارا لیشیمی، بوسا قالی قیر خارام.
«قایغونوز عبدال» منم، فارقی - فورتو بیلنم،
بیر توکونو قویدارام، بوسا قالی قیر خارام.

۸. یونس امره

زاد و مرگ و زندگی یونس امره، با اسطوره‌ها در آمیخته است. این قدر هست که وی در قرن نهم در سوی‌های آذربایجان غربی می‌زیسته است. او را بسیاری از تاریخ ادبیات‌نویسان، پدر شعر ترکی ایرانی نام داده‌اند. در بیرون از ایران دیوانش بارها چاپ شده است. در یکی از الاهی‌ها، او خود را تجسد روح مولانا می‌داند:^۱

-۱-

منم اول عشق بحر یسی دنیز لر حیران منه،
دریا منیم قطره مدور ذره لر عمان منه.
قاف داغی ذره م دگیل آیی و کونش منه قول،
حق دور ا صلیم شک دگیل مرشد یر قرآن منه.
چون دو سگ کده ر یولوم ملک ازلدور اعلیم،

^۱ الاهی‌های یونس امره را از متن دیوان انتقادی وی چاپ مرحوم پروفیسور دکتر فاروق تیمورتاش برداشته‌ایم.

عشقدن بوئلر بو دلیلم عشق اودی سیران منه.
یوخ لیکن اول بارگاه، واریدی اول پادشاه،
آه بو عشق آلیندن درد اولدو درمان منه.
آدم یارا دیلداران، جان قالیبه گیرمه دن،
شیطان لغت آلمداران عرش لیدی سیران منه.
یارادیدی مصطفی یوزی کول، کونلو صفا،
اول قیدی بیره وفا آندلنیر احسان منه.
«یونس» بو خلق ایچینده اکیک لودور حق ییلور،
دیوانه اولموش چاغور درویشلیک بختان منه.

-۲-

ای پادشاه لم یزل قیدوم یونوم سندن یانا،

ایشو یوزوم قاراسیله وصل ایسته رم سندن یانا.
 سنن بو کوزوده کوره ن سنن دیلمیده بویلیه ن،
 سنن منی وار ایلیه ن سنن همین اوئدن سونا.
 سن کیم دئین یارب منه، من یاخینام سندن سنه،
 چون یاخینان مندن منه، گورکویوزون کوستر منه.
 نجه یاخینان منه سن، مشتاق و حسرت سنه من،
 دون کون سنی کوزلویوبن کوره مزم قالدوم تنه.
 هر کهن اولدو کئدن اول، گورونن اولدور کوره ن اول،
 علوی و سفلی جملتان، اولدور کوزله کوروننه.
 «یونس» بوسیر حق دورور، بو دیله کلک یوق دورور،
 بیلمه سی بونون ذوق دورور، عقل ایله فحم ایرمز آنا.

-۳-

ای عشق اری آچ کوزونو، یئر اوزونہ ائیلہ نظر،
 گور بو لطیف چچکلری، بزه نوبن کدی کچر.
 بوندلر بؤیلہ بزه نوبن، دوستلار یانا اوزار نوبان،
 بیر سور آخی سن بوندلر اقا نجار و دور عظم سفر.
 هر بیر چچک مین نازیلہ اوپر حتی نیازیلہ،
 بوتوشلار خوش آوازیلہ، اول پادشاهی ذکر لدر.
 اویر آنون قادر لیکین، هر بیر ایشہ حاضر لیکین،
 اودت عمری قاصر لیکین، آنی چا غیر منی سورار.
 رگنر دوز کوندن کونہ، توپراغا توکولر یئنہ،
 عبرت دورور آندلیانا، بو عبرتی عارف دیوار.

نە کەمە کەین گەمە دورور، نە کەمە کەین گەمە دورور،
سەن مەزەلەن لەمە دورور، دۆمەدەن سەن ئەمە دورور.
هەر بێر مەزەلەن دۆمەدەن، یا بۆ مەزەلەن دۆمەدەن،
یۆرکەن لە مەزەلەن گەمە دورور، سەن گەمە دورور.
بەدەن گەمە دورور، بەدەن گەمە دورور،
ئەمە دورور، بەدەن گەمە دورور،
«یونس» بۆ مەزەلەن گەمە دورور،
سەن نە کەمە کەین گەمە دورور،

-۴-

بێر کەشە مەزەلەن،
کەمە مەزەلەن گەمە دورور،

بیر کیشیه وئر کونلونو،

جانیندا عشق اثری وار.

شونون کیم داشی خوشدورور،

میلون کیم ایچی بوشدورور،

دون - کون اوتن بایتوشدورور،

سانا بوتون دیواری وار.

بیر دئوگنج یول یاپار،

یریر ایلدن یواری قپار،

دوغان ایله کیندن سپار،

زیرا آلیندن مورداری وار.

یو خودر دو غاند بیر لیکر،
یا حقه لایق دیر لیکر،
نول کیشیدن اوم آر لیکر،
آنون صفا نظری وار.

صورتیه چو خودر آدم،
دگمه سنده یو خودر قدم،
اول - آخر اول پیقدم،
محمد دن سروری وار.

آرنکر یولودور مئه،

مثنیٰ قولایدور قولماش،

مثنیٰ اولان یئرده پاش،

حرامی چوخ غمتری وار.

شیخ و دانشمند و ولی،

جمله سی بیردیر اریولی،

«یونس» دیر درویشتر قوی،

تاپدوق کیمر سروری وار.

— ۵ —

عشق لماندیر بیزه کونول جماعت،

قبله میز دوست یوزی داندیر صلاّت.

دوست یوزین کور بک شرق یا غم لاندی،
آنو پنچون قاپودا قالدی شریعت.
کونول سجدہ قیلور دوست محرابیندا،
یوزون یئرہ اوروب قیلور مناجات.
مناجات کیہی واخت اولس از آردل،
کیم اولا دوست ایله بودده خلوت.
شریعت آیدور صاقین شرطی بورانجا،
شرط اول کیشیہ کیم لئده خیانت.
آرندر نفسی دولتر روموزو،
آنوندا قنہ دن اولدوق سلامت.
بلی قولین دئوک اوکمر دده،

هنوز بیر دیر اول وقت و بوساعت.
دریدی بشیمیز، بیر وقته کدی،
بشی بیر ایله یوب کیم قیلا طاعت.
بیز کیمه دینه خلاف دئم زور،
دین تمام اولحبق دوغار محبت.
دوغر ولوق بکلیه ن دوست قاپو سوزدا،
گمانیز اول بولور الهمر دولت.
«یونس» اول قاپودا کیمینه قولدور،
أزلدن لبدہ دک دور بو عزت.

۹. سید عمادالدین نسیمی

سید علی عمادالدین نسیمی پیرو فضل‌الله استرآبادی و یکی از رهبران جنبش حروفیه در ایران در قرن نهم بوده است. وی در ادبیات ترکی ایران صاحب مکتب و در شعر عرفانی پیرو مولانا است.

صبغه‌ی فلسفی غزلیات عرفانی وی، آثار او را در تاریخ شعر ترکی ممتاز ساخته است. کلیات دیوان وی بارها در ایران و در خارج از ایران چاپ شده است و نسخ خطی متعددی از آثارش در کتابخانه‌های کشورمان محفوظ است:^۱

- ۱ -

قولوغا ئیل باغلا دیم، سطحنی کؤز لر کؤز لریم،
درینه توش اولموشام، درمانی کؤز لر کؤز لریم.
کؤز لریم کؤز لر می کؤز لر حضرتینی ش همین،
نجه سین کؤز له مه سین سجاننی کؤز لر کؤز لریم.
کؤردوکوم اول، ییدیکیم اول، ایسته دیکیم اولدورور،

^۱ غزل‌های نسیمی را از متن دیوان نسیمی به کوشش نگارنده‌ی این سطور (نشر اختر ۱۳۸۷) برداشته‌ایم.

اول اولدور، آخر اولدور، انرگوزلرگوزلریم.
 من شهمین یولونا جانم قوربان قیلیشم،
 شقیله گیردیم یولا، میدانی گوزلرگوزلریم.
 یا هو، یا من هو دئییب، هر دم تنایله رم،
 رحمتیندن او خورام رحمانی گوزلرگوزلریم.
 اسی «نسی»! صیدق ایله یولوندا خاک اولماق ایچون،
 جان و دلدن کلکیشتم جانرگوزلرگوزلریم.

-۲-

فوقیتندن دبر اگونوم پریشان اولدوکل.
 اولورم هجران غمیندن، جیکریم قان اولدوکل.
 تاکه سن گئتدین، من اولدوم دردمند مستمند،

دردیہ کوڑمک جمالین جانہ درمان اولدو گل.
 قلمدی چشمیدہ ارتابش کی قان آغلدر مدام،
 دیدمین یاشی فزون از بحر عمان اولدو گل.
 یولونا باش قویوشام یار زار۔ زار و خستہ دل،
 اسی طبیبیم گل کی جسمیدن جدا جان اولدو گل.
 فورتیدن اوش «نسیمی» دم بہ دم قیدور فغان،
 قیل بکیر جسمیم منیم از درد ہجران اولدو گل۔

—۳—

یوزمین جا قیلان منہ، من سندن اوز دؤندر منم،
 جانیم داخی قوربان قیلدم، من سندن اوز دؤندر منم۔
 دو شمن کلیر قارنوموزا، اومیدوار اوژو دوشہ،

دوشماندیرین کور لوغونا من سندن اوز دؤندر منم.
 من سنی سؤدیم جان لیلہ، قول اولوشم قوربان لیلہ،
 آند ایچرم فرقان لیلہ، من سندن اوز دؤندر منم.
 عیسی یسن، موسی یسن یا یوسف کنعان یسن؟
 وائتہ جانیم جانیر یسن؟ من سندن اوز دؤندر منم.
 امی «نسیمی»! عاشق یسن حق یولونا صادق یسن؟
 کوژور دیکجه یاناریسان؟ من سندن اوز دؤندر منم.

-۴-

گوژور اعما اولانین نور تحبسد، نه بیلیر؟
 بوئوزون شرجینی بینایا سور، اعم، نه بیلیر؟
 لیلی نین بیلدیکینر مجنون سور، مجنون،

عاقبتین عقلی قاجان بیدیکر لیلدنه بیلیر؟
دارا چیمخاق بونفا داردانمنصور - دوشتر،

بیلیمین سترانا اکتی بو دعوا، نه بیلیر؟
مؤمنین کوزکوسو چون مؤمن ایمیش، کوزونو آچ،
کوزمین کوزکوده ثول صورتی، معانه بیلیر؟
آخرت اهلینی حال اهلینه سوراسر غافل!
بو سفرده اولانین یولداشی دنیا، نه بیلیر؟
ای «نسیمی» نفین کر چه مسیحا میدیر،
مجنزین رمزیر موسی ایله عیسی، نه بیلیر؟

- ۵ -

فضلیم منیم ای خضریم و هم آب حیایم،

شمسیم منیم ای بدریم و ساچر ظلماتیم.
سرویم، چمنیم، باغ و بحار ایله هزاریم،
طوطوم، سکریم، شحدیم و قندیلہ نباتیم.
قرآنیم و حکوم، حدیثیم، شرح و بیانیم،
علیم، علیم، ذکریم و صوم ایله صلاطیم.
حشر ایله حایم، یئنه میزان و صراطیم،
احسانیم و لطفوم، کریمیم، هم حسناطیم.
هم مرکز ایله گوکب و برج ایله مداریم،
سیارہم و چرخیم، فلکیم، سیر و ثباتیم.
فی الجملہ بو نظقیلہ کلدین ای «نسیمی»!
آفاقیم و هم انفسیم، ارکان و جہاتیم.

- ۶ -

یوزونو مندن نیهان ائتمک دیرسن، ائتمه کیل،
 گوزلریم یاشین رولان ائتمک دیرسن، ائتمه کیل.
 جانیمی وصلین شرابیندان آیردین، ای صنم!
 عینیمی کوهر فیضان ائتمک دیرسن، ائتمه کیل.
 قاشلدرین قونوزدا موژکانین خدنگین کیزلمه سب،
 ای گوزو مستانه! قان ائتمک دیرسن، ائتمه کیل.
 قویوشام عشقینده من کون و مکھنین وارنیر،
 جان نه دیر کیم قصد جان ائتمک دیرسن، ائتمه کیل.
 یانزیریرسان کونلومو عشقینده، معلوم اولدو کیم،
 آئی روسولای جهان ائتمک دیرسن، ائتمه کیل.

هر قضائين اوخونا قیلدین نیشانه سن منی،
 اول نیشانی برنیشان ائتمک دیدرسن، ائتمه کیل.
 برک نسرین اوژره مشکین زولفونون داغیدب،
 عاشیقی برخانان ائتمک دیدرسن، ائتمه کیل.
 بر قعی یوزوندن آچار سان مکرنا محرمة،
 گیزی اسرار ی عیان ائتمک دیدرسن، ائتمه کیل.
 چون کی عشقین مکنی دیر کونومون ویرانه سی،
 حسرت آئی مکان ائتمک دیدرسن، ائتمه کیل.
 دوغریا عشقینده اوختک، کیپر یلکین تایتدیریر،
 قدیر قاش تک کمان ائتمک دیدرسن، ائتمه کیل.
 چون یقین بیدی «نسیمی»، آغزی نین وار اولدوغون،

اول یقینی سن گومان ائتمک دیر سن، ائتمه کیل.

- ۷ -

دوشوشم بریار ایله هر، کیسه بی یار اولماسین،
کیسه نین حالی بور سمه شکل و زار اولماسین.
تامونون اودوندان آجر فورتیدیر عاشق!
کیسه نین جانیدار یارب! سندن اول نار اولماسین.
جشتین ناز و نسیمی، دلبرین دیداریدیر،
جشتین باغ منا بی وصل دیدار اولماسین.
هر کیمین مقصود و سندن غیر دیدار اولمادی،
تا ابد هندن نصیبی غیر دیدار اولماسین.
عاشیقین باغ و گول و گولزاری یارین یوزودور،

وار لیکن یارین جمالی، اوژکه گولزار اولماسین.
 اولموشام نول چشم بیمارین فراقیندان سقیم،
 کیسه مندن اوژکه نول بیمار بیمار اولماسین.
 کشف اسراریندان آنین یانارام، صبر ایله رم،
 دئرم اغیارا تا کیم کشف اسرار اولماسین.
 عاشیقین مشک تاتاری، زولف یارین بولودور،
 اودا یانین نافه ی چیمش، مشک تاتار اولماسین.
 باغیر میز پایدی هجرین خاری، ای جنت کولو!
 بولبولون باغیریندا هر کیز گولدن اول خار اولماسین.
 جانفزا وصلین مییندن فورقت آسیردی منی،
 یارب اول پاکیزه مییدن کیسه شیار اولماسین.

کیم کی بیدار اولمادی عشقینده هر شب تا صحر،
 اول یا لایحه مدعی نین باختی بیدار اولماسین.
 کیم کی بازار ائتمه دی زولفونله یوزمین جان ایله،
 تا ابد و صیلنه آنین هیچ بازار اولماسین.
 توتموشام مئهرینله پیمان، قلیشام عشقینده عهد،
 جان عاشق تا ابد بی عهد و اقرار اولماسین.
 ای «نسیمی»! کیم کی صاف اولما زرخایص کیمی،
 دلبرین عشقینده صافر همچو دینار اولماسین.

- ۸ -

دلبرامن سندن آیری، تنده جانر نیله رم؟
 مال و مولک و تحت و تاج و خان و مانر نیله رم؟

ایستہ رم وصلین جسمالین، تا قیلم درده دول،
 من سنین بیمارینام، اوژکہ دولنر نیلہ رم؟
 چونخ دوعالار قیلشام من خالیتین درکاهین،
 چون مورادیم حاصل اولدو، من دوعانر نیلہ رم؟
 ای مسلمانلار! بیلین، یار ایله خوشدور بو جھان،
 من کی یاردان آیری دوشدوم، بو جھانر نیلہ رم؟
 دلبر آیدیر: ای «نسیمی»! نیچون ائیدرسن فغان،
 من بوکون صبر ایله سم، داند فغانی نیلہ رم؟

- ۹ -

گل ای دلبر کی موشتاقم سنی کوژک دیدر کوئلوم،
 غمیندن دوشدو زار ایستر، وصالیندان شکر کوئلوم.

قارا قاشین هیلا لینی کوزودن تا بعد ائدین،
 دوئودور مارا زولغوزدن یانار، زاری قیلدر کونوم.
 سقا هم رنج هم گدی دودا غسیندان خبر جان،
 سایشدیرینه ایستر لیندن نول خبر کونوم.
 جھاندا جان ایله کونوم وصالین اختیار ائتمیش،
 زهی کورموش حتی جانیم، زهی صاحب نظر کونوم.
 نه کوهرسن، سن ای جان! کیم جھانین بحر و کانیندان،
 مکرم قدر و قیمت سنی بیدی کوهر کونوم.
 غمین ناریندان، ای دلبر! کونول قانار، ایچیم یانار،
 بورنج و مستی کور کیم غم اوجوندان چکر کونوم.
 صبوریدر دوا آیدیر، مجنن در دینه ناصح،

ولی ناصح دوا سیندان اولور هر دم بتر کوئلوم.
 وصالیندان منی آیری، کرم قیل، قیل لوطف ایله،
 کی وصلینه مدام اولمساق دیدر شام و سحر کوئلوم.
 گکل ای لوطفونخایتیز، منی وصلیندن آیرما،
 کی اول عومری، کی وصلینه کچر، عومره سیار کوئلوم.
 گکل آرا کوئلومون ایچیمس، کوئر، ای جان! کیم فراغیندان،
 نه آجر غصه لر اودار، نه آغولار ایچر کوئلوم.
 ایکی عالم منه سنیز کرهلمز، اولما سین هرکیز،
 جهانین حاصلرسن، آئی سنیز ندهر کوئلوم؟
 خیالی سئو دیکیم یارین کوئو مدن کر چر آیریلماز،
 جمالین پرده سیز کوئرماک دیدر، آچیق بصر کوئلوم.

ساچین ز بنجیرینی مندن فلک چون چکدی آسیردی،
 تنیم شکرینده سؤدالان دلی لولوش گزهر کؤنلوم.
 ازله صورت رحمان یوزون شمعینده کؤردوم چون،
 ایله هر صورتین دایم بو معادلان سؤدر کؤنلوم.
 «نسیمی» یارینی ورمزجه نین وارینا آندان،
 گنج لی دعویچر کیم آندان دیکیدیر اول قده کؤنلوم.

- ۱۰ -

جانینی یانیردی شوقون، ای گنجکاریم قاندا سان،
 کؤزلریم نورو، لیکر عالمده یاریم قاندا سان؟
 باغیرقان لیلده دی آجی فراقین، کل لیریش،
 ای لیلین وصلی شراب خوش کولاریم، قاندا سان؟

فورتین خاری منی کور کیم نه مجروح لیله دی،
 ای کوزو زکس جیب کول عذاریم، قنداسان؟
 صبریمی یغلا در شوقون، قراریم قلمادی،
 ای منیم آراریم، ای صبر و قراریم قنداسان؟
 لیله دی عشقین منی قانخان ملامت تیرینه،
 ای کوزو - قاشی یلکی شهریاریم، قنداسان؟
 تا لوزون شمعین آبروق دو شمشم پروانه تک،
 یانارام لیل و نهار، ای نور و ناریم! قنداسان؟
 سندن آیری کونومون یوخدور وفالی یاری، دوست،
 ای جاسیز، حسن کا میل، یادکاریم، قنداسان؟
 دلدی هیجرانین او خوشقینده یانان باغیر،

صورت و معنیده، ای چابوک سواریم، قنداسان؟
 زولفونہ و ریش امانت حق ازلدہ سیررین،
 ای اماندار این گردگاریم، قنداسان؟
 قاتی موشتاق اولموشام زولف و عذارین بویون،
 ای اوزو کولشن، ساچر مشکین تاتاریم، قنداسان؟
 باد ایلن کؤندہر ساچینم بویون منہ ہر صجدم،
 تاکی یاندی کچدی حدون ایتناریم، قنداسان؟
 عاشیقین جنات عدنی، نول جمالین و صلیدر،
 ای شراب کوثریم، گئتمز خواریم، قنداسان؟
 یار ایچون ہر گوشہ دہ مین دیو اولور دشمن منہ،
 ای سواد اعظم و محکم حصاریم، قنداسان؟

چون «نسیمی» دیر بولکون لیم عشقین سروری،
ای شکر لب یار شیرین روزگاریم، قاندا سان؟

-۱۱-

چون همیشه اول کوش روخارا دؤنده ریش یوزون،
شش جھندن ثول بت عیارا دؤنده ریش یوزون.
کعبه دؤنده ردی یوزون هرکی کؤردو یوزونو،
کؤرنه کویچک قیبله می دیدارا دؤنده ریش یوزون.
با وجود اول کیم کؤکر قانی چشم مست ایله،
کجه - کؤندوز نرکیس خونخوارا دؤنده ریش یوزون.
ایخه زولفون بندینه کؤنوم اولاشمیشدیر ولی،
گاهه و بی که طورده می طرارا دؤنده ریش یوزون.

جان قوثون اوچار نہ دن بولدو ایمانی هر کیم اول،
 جان و دلدن ثول پری روخسارا دؤنڈه ریش یوزون.
 اسی «نسیمی»! کائناتین وارینا سن باخم کیم،
 چون کی جانین دایما دلدارا دؤنڈه ریش یوزون.

- ۱۲ -

سن من، دلبر! یتر سن، اوژکه لریار اولما سین،
 بیر اولور یار، ایکر اولماز، ایکر زینهار اولما سین.
 باغیر دوغر ار فراقین خاری، اسی جنت گولول!
 نؤبهار اولسون، گول اولسون، آرادا خار اولما سین.
 دوغر و دور یارین یولو، دوغر و قایتیم زیاردان،
 کیم کی دوغر و یول واریر، آنین یئری دار اولما سین.

ای مناجات عدنین باغ و بوستانی یوزون،
 گولدن آنین گولشنی بی برک و بی بار اولما سین!
 توتوشم عشقینه پیمان، قییشم زولفونله عهد،
 آندان اؤزکه عهد و پیمان، قول و اقرار اولما سین..
 یا بھر حدیر، خرابر حق یاپار، معمور ائدور،
 اول یاپان معمور اکیروق کیسه معمار اولما سین.
 کیم کی دیداریندان اؤزکه نسنه لیسته ر، یا دیلر،
 یتیمه سین آنین مورادی، اهل دیدار اولما سین.
 فورتین دردی منی، بی خواب و گیران لئله دی،
 دو شمنین عؤمر و توکنسین، باختی بیدار اولما سین.
 زولفونون داریندا، ای جان! آسیلدان منصور لیدی،

کیم کی منصور اولمادی، زولفونده بر دار اولماسین.
 چون کی دلبر یار اولدو، اکیمر عالملده من،
 سندن آیری یار و محبوب، اؤزکه دلداری اولماسین.
 اولموشم عینین کئی ییمار، عینیندن جدا،
 یارب، اول نرکیسدن آیری کیمسه ییمار اولماسین.
 امی «نسیمی»! قیل یارین سیرینی اغیار افاش،
 تاکی یار اولسون بو سیره محرم، اغیار اولماسین.

- ۱۳ -

بونه برگزیده جانیر، کی کزدر جهان ایچپینده؟
 بونه قیمتی کوهر دیر کی یاتار بو کان ایچپینده؟
 سنی کیمدیر آدم اوغلو، دین الله! الله! الله!

بو صیفته کیتم کور و بدور، بشری جهان ایچینده؟
 مکر اوی وئریر لپندن، لیره مز یقین بو سیره،
 نه خیال لیش بو، یارب! خبری کومان ایچینده؟
 یوزونو نقاب ایچینده، یاشیر ای قمر صور اتمز!
 کی رو خون قیامت ایله ربو آخر زمان ایچینده.
 قارا قاشین ایله کوزون آدی قوس مشتری دیر،
 بو سیتار هنین او خون کور، عربی کمان ایچینده.
 حوریلر بخت ایچینده، سنه قارشی منتظر دیر،
 بولاماز وصالینی چون بو بخت وکان ایچینده.
 سنی مندن ایراق، ای جان! نجه آیرار زمانه،
 کوزوم ایله کور موشم چون سنی هر مکان ایچینده.

یئنه نئی فغانا کھدی، جیکری تو توشدو، یاندی،
 نیه اوغرا دی، نه کوردو، بوتھی میان ایچینده؟
 دیلرم زمان - زمان کیلم، سنی فاش ائدم جھانا،
 تجه بیرانا بو شمعی، جیکری دوخان ایچینده.
 بو درین معانی ییر کور، کی بیان قیلیر «نسیمی»،
 فنکین دیلر تو تولدو، بو اولو بیان ایچینده.

- ۱۴ -

صنما! یوزون کولوندن، کوله - کوله کول اوتاندی،
 نجیل ایلده دی دوداغین شکر و نبات و قندی.
 قارا قاشلارین یاییندان منه کیپرک او خون آتار،
 آلا کوز لرین مکر کیلم یئنه قانیا سوندی.

سیتیم ائتمک ایله حاشا کی کوئول اوسا سندن،
 کیمه آیداریم کیم آنین سیتیمده جان اوساندی.
 گوزونو دوزوب سوزدرسن، دیل و جانا قصد ائدرسن،
 بونه دیر کی سن قیلیرسان چلبی، بوگون، افندی!
 نه متعه قیمت ائتم، سنی ای گنجار دوولت،
 کی جهان باهاسی دگر، قیلین ساچین کمندی.
 نجه ناز و شیوه ایلن، اودا یا خان جھانی،
 بوگون او یخولو گوزوندن، یئنه قتنه لر اویاندی.
 دون و کون لیکن گوزودن آخیدیر اناردانه،
 جیکریم قانیده کور کیم بویوزوم نه خوش بویاندی.
 حبشی صورتلر بنلر اودو تاپیدلر یاناقدان،

نچہ یئرہ حاجبیں دُر لیسہ لر اودا سڀندی.
 قارا سونبولون یقابی کی حجابی دوشموش آیا،
 گو تور، ای صنم! یوزوندن کی « نسیمی » اودا یاندی.

- ۱۵ -

فورتقین دردی، گیکارا! باغیرقان ایله دی،
 روزگار اولدو مخالف، وصلر هجران ایله دی.
 جانی بی یعنی وصالیندان کیم آیردی فکر،
 گل بو جانیز عاشیقی کور کیم نہ بی جان ایله دی.
 باغیرمین قانین کوزودن آخیر ہر دم غمین،
 ای صنم! شووتون منی کور کیم نہ کیریاں ایله دی.
 دردیین درماننی فضیلندن اللہ ایلیہ،

هر دورا سیز درده چون اولدور کی درمان ایله دی.
سیر عشقین گنج ایش، آنین یئری ویرانه دیر،
یخدی عشقین کونومو، اول گنجر ویران ایله دی.
سندن آیری دوشدو کوم تقدیر ایش، مندن دکیل،
تقدیر ای جان! هر نه کیم تقدیر یزدان ایله دی.
جانینی وردی «نیمی» چون ساچین زنجیرینه،
نچین آنین مکنین زنجیر و زندان ایله دی؟

۱۰. روشنی

روشنی از دراویش مولویه‌ی تبریز است که در قرن نهم در تبریز خانقاه بزرگ مولویه را بنا نهاد و چند صبا‌ی نیز به باکو سفر کرد و از مریدان سید یحیای شیروانی شد. آثار فراوانی از او در دست است. در اواخر حکومت قاجار دیوانی از او تحت نام آثار عشقی چاپ شده است. الاهی‌های زیر را از همان دیوان نقل می‌کنیم:

-۱-

من سنین عشقینه لیدیم سوزناک،
نه جهان وار لیدی نه بیم و نه باک،
نه فلک پیدا لیدی نه مهر و ماه،
نه هوا نه آب و نه آتش، نه خاک.

- ۲ -

حسنونون عکسین رخ دلبرده پیدا لئیله دین،

چشم عاشق دین دو نوب آئی تماشا ایله دین.
 بیر آدوچ خاکه بورا خدین جام عشقین جرعه سین،
 عاقل و دانا لری مجنون و شیدا ایله دین.
 آب و گیده کوئستریب انوار خونون نشان،
 آئین ایله دیده عقلر مجلد ایله دین.
 گرچه کیم معشوقان، عاشق باسین اور تونوب،
 جلوه ای سندن کئرو کن دین تماشا ایله دین.
 روی زیبا اوزره زولفون سلسل باغلییب،
 کونومو سر بسته می زنجیر سودا ایله دین.
 بار عشقین کیم تحمل ایلمز ارض و سم،
 ناتوان کونوم عجب بدیر آنا ماوا ایله دین.

«روشنی» مندن نچون باخدیقچی روشن اولماسین،
حسنونون عکسین رخ دلبرده پیدا ایله دین.

-۳-

چون دوغوب توتدو جهان اوزونو حسنون کوشی،
کیسه اولاسئومیه بو و جھیله سن مھوشی؟
ترک و کرد و عرب و عجم بیلیر بونوکی سن،
هاشمی سن، عربی سن، مدنر سن، قرشی.
سن امیره قول اولان هر نه قدر مدبر ایسه،
بنده ی مصتبل اولور، مثل بلبل حبشی.
دیک حکمتده پیشیردی چون سنین سؤکینی حق،
جبرائیل اولسا نولاسنجی نین همیان کشی.

سنن ری پشت و پناه ملک و انس و پری،
انبیائین گوژدلی، سگوکیلی سی، خوب و خوشی.
لاله بنزدر کی کول روئنه اندیرمه دی باش،
مرغ و هندو بیکی یاندی قاراریب ایچمر دیشی.
کسیلیب باشی آیتدا کوژور هر کیم سنین،
اوزون ایرینه سوروب قومیز آیاغینا باشی.
«والضحی» وردینه، «واللیل» او خورام سونبولونه،
«روشنی» وردی بودور: کل غزات واشی.

۱۱. ابراهیم دده شاهی

ابراهیم دده شاهی، پیرو فرقه‌ی وفائیه بود. وفائیه منشعب از طریقت زینیه یکی از طرایق مولویه منسوب به زین‌الدین خوافی (م. ۷۳۹ هـ) است. شاهی در سال ۹۵۷ هـ در گذشته است.

از آثار او می‌توان گلشن وحدت (ترکی)، گلشن اسرار (فارسی)، تحفه‌ی شاهی (ترکی) و دیوان ترکی را نام برد:^۱

—۱—

درده دوشدو جان،

بیلمدی درمان،

اولموشام نالان،

عشقه دوشلی.

آورده کیم یاره،

^۱ دیوان وی در سایه‌ی زحمات مرحوم عبدالباقی گولپینارلی شناسانده شده است.

جیکریم پاره،

اولدوم آواره،

عشقه دوشلی.

زار و گریانم،

مست و حیرانم،

گوی و چوکانم،

عشقه دوشلی.

«شاهدی» جانہ،

قیدی مردانہ،

گیردی سیرانہ،

عشق دوشلی.

مولویدر کیچیکر اول، صنما کئی کلهی،
دف و نامی لیده، سماع لیده سالیگ کاه-کلهی.
سن که چرخ وورسان ای زهره جین شیوه لیده،
یئندیره سن ییره نظاره اپچون مهر و مهی.
سن که درویش اولان عشق لیده کییم کوئرسه، دئی،
عشق لیده کییم قول لئه ر شونجیلان پادشهی.
مولویدر که بقا کشتی بولبوللریدر،
«شاهدی» باغ جمال اول بولارین عشوه دهی.

۱۲. محمد چلبی سماعی (محمد دیوانه)

محمد چلبی دیوانه متخلص به سماعی (م. ۹۵۲ هـ) نوهی خضر پاشا پسر سلیمان شاه گرمیانی داماد سلطان ولد و شیخ مولوی خانه‌ی قره حصار بود. در میان فرقه‌ی قلندریه‌ی ایران در خراسان احترام عمیقی داشت. در ایران، مولوی خانه‌ی فارس در شیراز به همت او افتتاح شد:^۱

- ۱ -

مهرین کوزه لیم سینه ده حرز دل و جانیر،
ثوقون ازلی بودل و جانیده عیانییر.
هر زکس باغین کوزو بر مسته مشبه،
هر لاله یاناق دل لره بیر دلغ نشانیر.
بیر کواشنه بنزه که بو علم کولو بولموش،
عؤمر ایه اوکشنده همان آب رولانیر.

^۱ شعرهای سماعی را بار اول مرحوم عبدالباقی گولپینارلی منتشر ساخت.

رانجهم وکیل افلاکده پیرپر کوژونندر،
 عبرت کوژو ایله سنه عالم نکراندیر.
 غم چکه «سماعی» الم محنت و درده،
 قالمز بو جهان بویله، کچر، دور زماندیر.

-۲-

نور شمین مطهری همت مولانا ایله،
 ذریعہ اختر بیگی ییز نور جان افزا ایله،
 بیلیندر آشنا سانا زبیری مغا ایله،
 مولوی ییز، عالمه مشهوروز استغنا ایله،
 سینہ چاکیز دؤنه - دؤنه شوق های و هوی ایله،
 دؤور اندیب گیر دیک سماعه بیر مند آلا ایله،

ساینیر ساق دان میدیر دف و قدوم و نای لیده،
اهل عشقیز فخریمیز آئین مولانا لیده.

حق ضیا سیدیر حیات دل حسام الدینیمیز،
ذات پاکه آئینه قیلک شیر آنی پیریمیز،
اول ارنیز، شاهی اولوب باعث آئینیمیز،
گنجہ - کوندوز آستان بستر و بالینیمیز،
روح قدسی صید لدر هر دده چون ش هینیمیز،
بنده اولدوق بویله سلطانہ بودور آئینیمیز.

ساینیر ساق دان میدیر دف و قدوم و نای لیده،
اهل عشقیز فخریمیز آئین مولانا لیده.

گوسترور ستر طوافی دورایله سلطان ولد،
اهل عشقین کعبه سی اولدوغونا بودور سند.

درد عشقه توش اولانلار بولار البته مدد،
کحل لئدن خاک رهینی چشمینه کور مرزد،
قرب حقه یول اگر چه هر طرفدن برسد،
اسکهارا کون بیکلی مرشد بولار دیر جد به جد،

ساینیر ساق دان میدیر دف و قدوم ونای لیله،
اهل عشقیز فخریمیز آئین مولانا لیله.

-۳-

سرور و وقف دیوار و دریندیر یا رسول الله!

دل و جان رهن عشق هسبرندیریا رسول الله!
سن اول سلطان ملک «لی مع الله» سن که هر وختین،
«اَوْدُنِی» و «لَعْمَرِک» افسرندیریا رسول الله!
عجمی خاک پاک بو تر ابر توتیا اتمم،
که راه خد متینده قنبرندیریا رسول الله!
نولا اولسا دو چشم آسمان نقش قدم بودون،
مه و ماهی عنایت پرورندیریا رسول الله!
ازل باشی آچیق آل عبا نین سینه چاکدیر،
ابد آزداد دشمن چاکرندیریا رسول الله!
نجه صبر ایلده سین درد فراقه کنج غربتده،
«سماعی» مستمند کترندیریا رسول الله!

۱۳. ابوحامدی

ابو حامدی، شیخ و مرشد حاج بایرام ولی از مریدان مشایخ اردبیل و یکی از الاهی‌سرایان سترگ‌اندیش مکتب مولوی در ادبیات ترکی، به شمار می‌رود که مدتی در اردبیل، یکی از مراکز بزرگ فرهنگ ترکی ایرانی زیسته است. توان گفت که او با سروده‌های خود ترکی ایران را اعتلاء بخشیده است:^۱

—۱—

سندن دولو ایکسرجهان،
اولدوم طهور اوندا نجان،
گر بولدیام سنی عیان،
یارب نولا حالیم منیم؟

دیدو قناعت اولمیا،

^۱ رک. وصفی ماهر قوجا تورک، پیشین.

ز حد ایلہ طاعت اولمیا،

سندن هدایت اولمیا،

یارب نولا حالیم منیم؟

اول کون که میزان تورولا،

حق تاپوسوندا دورولا،

خلایق اودا سوروله،

یارب نولا حالیم منیم؟

آغلدریم اوش ده زار لیلہ،

قالدیم دریغ اغیار لیلہ،

بولوشم دیم سن یار لیلہ،

یارب نولا حالیم منیم؟

«حامدی» نین کوژو یاشی،

دولدورور دلغ لیله داشی،

بیلیم نئدم غریب یاشی!

یارب نولا حالیم منیم؟

-۲-

بیز اول عشاق سربازیر، عاخیل - رشد بیزه یار اولماز،

می عشق لیله سرمستیز، بیزه هرگز نهار اولماز.

دیریز داغم اولمیز، قاراقولاردا قالمیز،

چورویوب توپراق اولمیز، بیزه لیل و نهار اولماز.

بیزیم ائلرده آمی و کون ثبات اوزره دوروداغم،
تمون ایشیب آنا گهی بدروه سدل اولماز.
بیزیم کوشنده کی کولدر دورولار تازه سولمازلار،
خزان اولوب توکولمز لر، زمستان و بهار اولماز.
شراب عشق چون ایچدیک، فراغت مولکونه کوچدوک،
یانیب عشقینه توتوشدوق، بیزه تحریک بال اولماز.
ازلدن شمر نوروئا وجودوم ذره دی قطره،
نه قطره، عین بحر اولدو آنا قعر و کنار اولماز.
بورلخ لی «حامدی» واری کوژه م درسن سن اول یاری،
گور یجک اول تجلانی، آندان اوژکه کمال اولماز.

۱۴. شاه ختائی

شاه اسماعیل صفوی (۹۱۷-۸۹۲ هـ.) متخلص به ختائی مؤسس سلسله‌ی صفوی یکی از ستارگان آسمان شعر صوفیانه‌ی ترکی است که در شیوه‌ی بیان و پرداخت مضامین عرفانی، از پیروان کتب مولویه به شمار می‌رود. خود، مؤسس طریقت قیزیلباشیه است که پیروان آن سرشار از عقاید حلولیه بوده‌اند و به تناسخ اعتقاد داشتند. هنوز هم پیروان این طریقت در اطراف و اکناف آذربایجان و همدان و زنجان حضور دارند و دیوان شاه ختائی را به عنوان کتاب آئینی و دینی خود می‌پذیرند و در جمخانه‌ها به ذکر خفی و جلی موزون آن می‌پردازند:^۱

- ۱ -

قیرخلدر میدارینا واردیم،
گل بری ای جان دئیلر.
عزت لیلہ سلام وئردیم .
گیرایشته میدارن دئیلر.

^۱ اشعار شاه ختایی را از دیوان دو جلدی او (چاپ باکو ۱۹۶۶) برداشته‌ایم.

قیر خلدر بیرئردہ دور دولار ،

او تور دیوئر وئدیئر،

میدان سفره قوردولار ،

أل لقمه یه سون دئیئر.

صیدق ایله توحید ائده لیم،

چکیلیب حقه کئده لیم،

عشقین دولوسون ایچه لیم،

قاسخ لیم مستان دئیئر.

قیر خلدرین قلبی دورودور ،

گلکهنین کوننون آریئر،

گکیشین قاندان بیریدیر ،
گل بوئلہ اخوان دئیلر.

دوشمه دونیا مختینه ،
طالب اول حق حضرتینه ،
آب کوثر شربتینه ،
بارما غسینی بان دئیلر.

گوردوگونو کوزون ایله ،
بیان لئمه عوزون ایله ،
آندان سوزلایمیزیم ایله ،
اولور سان مھمان دئیلر.

قائیمب سمالارا اوینا،
آچیلیب پاک اولسون آینا،
قیرخ لیل بو قازلندا قاینا،
داھی چخین جان دئییلر.

زهی عبدال، نه دیر حالین!
حقه توکرائت، قالدیر آلین،
که کوئر غیبتدن دیلین،
اولور سان سلطان دئییلر.

«شاه ختائی» قونوش یوردل،

تازہ بہ اوغرائیش درود،
مرشدن آچیلیر پرود،
گؤرائندی لی جان، دئیلر.

-۲-

پریشان زلف مشکینین گول خندانہ دوشموشدور،
اوجوندان دور لوسؤدالار خط ریحانہ دوشموشدور،
مگر خورشیدوش حنون کی قیدی عالمی روشن،
کیم او رخشنده انواری مہ تابانہ دوشموشدور.
قاشین یایینی قورموشان، بیزہ از غمزہ هر ساعت،
ایا دلبر، اونون سحمریقین کہ جانہ دوشموشدور.
جمالین اشتیاقیندان، ایشتمزسن فغانینی،

وصالین افراتینداران کونول هجرانه دوشموشدور.
«ختائی» بنده سافر ایچور موش جام جم آئین،
گورون میخانه کجونده عجب مستانه دوشموشدور.

۱۵. حاج بایرام ولی

تاریخ زندگی حاج بایرام ولی نیز چون قوشچو اوغلو در هاله‌ای از اسطوره پیچیده است. حتی بسیاری از الاهی‌ها و سروده‌های این دو به همدیگر نسبت داده می‌شود. وی از مریدان حامدی اردبیلی بود و پس از رحلت او در آسیای صغیر به مقام شیخی رسید و به دستگیری مریدان پرداخت:^۱

- ۱ -

بیلک ایسترن سنی، جان ایچره آرا جانی،
گنچ جانیندان، تپ آنی، سن سنی نیل سن سنی.
کیم بیدی افالینی، اول بیدی صفاتینی،
آنداکوردو ذاتینی، سن سنی نیل سن سنی.
گورون صفاتینیر، آنرگوردن ذاتینیر،
غیری نه حاجتینیر، سن سنی نیل سن سنی.

^۱ رک. وصفی ماهر قوجا تورک، پیشین.

کیم کہ حیرتہ واردی، نور مستغرق اولدو،
توحید ذاتی بولدو، سن سنی نیل سن سنی.
«بایرام» اوزونہ بیدی، بیلنر آندا بولدو،
بولان اول کندی اولدو، سن سنی نیل سن سنی.

-۲-

هچ کیمسه چکه بیلنر، کوجدور فلکین یایم،
دردینہ کونول ورمہ، بیر کون کؤتوره وایم،
اونیو ککر آلداری، چون کی لی چابوکدور،
بو بوخیلیدین قنہ، قاندا بولور آرایم؟
چون اوزونو دؤندوردی، بیر سطحه قرار اتمز،
نجه سری پائیلر، دؤنز سرلندهر پایم.

بير فاني وفا سيز دير، قولونا اينانا هسچ،
 که يوخولوباي ائيلر، که يوخول لئدهربايرن
 حيران قامو عاليملر بو معني نين آلتيندا،
 قانداق قانا حکم ائيلر، بيلمز بو معمايرن
 والہ دير او وحدته، کشرته قاني تفریق؟
 خضر ائرمه دي بو سير را بيلدیرمه دي موسايرن
 مسکين حاج «بايرام» سن، دونيا کونول وئرمه،
 بير اولو عمارتدير، المباش سؤدايرن

۱۶. یوسف سینه چاک

سنان‌الدین یوسف سینه چاک (م. ۹۵۴ هـ.) وابسته به طریقت گلشنیه از طرایق مولویه تبری‌زبان است. صاحب کتاب جزیره‌ی مثنوی و از پیروان محمد چلبی دیوانه متخلص به سماعی بوده است و به تبلیغ مرام فرقه‌ی حروفیه نیز دست زده است:^۱

- ۱ -

گوش‌تک ای پری پیکر سنی هر جایر دیر، در لر،
اولورسن الفون او چونان سنه سودایر دیر، در لر.
ملا مت خرقه سین کسیدیم، بو کون رند خرابام،
گوهرن حیران و سرگردان عجب رویر دیر، در لر.
سر کویندا سیر لددی بو من دلداده‌یر جان،

^۱ آثار یوسف سینه چاک را مرحوم عبدالباقی گولپینارلی چاپ کرده است.

کیمی دیوانه اولموشدور کیمی سودا یردیر، درلر.
شما شوق ایله سن شمس کوره نذر دزدوش جانا،
سماع و رقص ائدر «یوسف» کورون ملا یردیر، درلر.

- ۲ -

بیز تاج ربای سر شاهان جھانیز،
بیز خاک کف پای کدلیان معنیز.
که بولبول خوش نغمه ی باغ ملکوتوز،
که سرو خرامندی بستان جھانیز.
که سائر لاهوتوز و که ساکن ناهوت،
که راهرو بادیه ی کعبه ی جانیز.
که معتکف مسجد و که ساکن قدوز،

که شاه جھانگیر، که خواهنده‌ی نانیر.
که عالم اسراریزو که صوفی صافی،
که قالب افسرده، کلمی روح و روانیر.
آفاقی بوتون توتوش لیکن ناله میز، ای دل!
بو طرفه دورور کیم یئنه برنام و نشانیر.
ارباب محبت بیزی «یوسف» بیلیر، اما،
اصحاب حسد کوزونه، ای دوست! سنانیر.

- ۳ -

بی وجودام کر چه ای کوی یا پرانغی شبنم کیبی،
لیک هر دم کوز لیدن یا شدر آخاریم کیبی.
تا اولونجه بیر دم آیریلما دی، یانیم بکله دیر،

بیر وفالردوست کورمه دیم جهاذا غم کیبی.
بهره مند اولماق دیرسن خرقه ی تجریددن،
تاج و تختین ترکین ائت ابراهیم ادهم کیبی.
وارلیغین افا لئیب، قویم وجودونان ارش،
گوئیده یئر ایتمک دیرسن عیسی مریم کیبی.
سوردوغوم عیب ائتمه بالتمه، ای طیب جان و دل!
خسته دل لر دردینه لعل لبین اُسم کیبی.
او لکلین اولمزدن اول دردمند «یوسف» که سن،
سنه ده جنسته مونس اول حور، آدم کیبی.

۱۷. ابراهیم گلشنی

ابراهیم گلشنی از دراویش تبریز و پیرو روشنی دده، و موسس فرقه‌ی گلشنیه از طرایق خلوتیه‌ی مولویه است. در زمان شاه اسماعیل ختایی به آسیای صغیر کوچ کرد و سپس به مصر رفته، در آنجا خانقاه مولویه را تأسیس کرد.

درباره‌ی ابراهیم گلشنی، کتاب گرانقدری زیر نام مناقب گلشنی از سوی محیی گلشنی (م. ۱۰۱۳ هـ.) در قرن دهم تألیف شده است.

این کتاب که به ترکی ایرانی تألیف شده است، توسط آقای تحسین یازجی در سال ۱۹۷۲ م. در آنکارا به ضمیمه‌ی شیوه‌ی طریقت گلشنیه با الفبای قرآنی در بیش از ۶۰۰ صفحه چاپ شده است:^۱

- ۱ -

گیرب میدان عشق ایچره باشین توپ ائیلدین کلکین،
آیاق سیرینه باشینی او میدان قویان کلکین.
دیریلده اولمیه ن گئیمز کفن فقرین لباسینی،

^۱ آقای تحسین یازجی مقدمه‌ی مبسوطی بر این کتاب به ترکی نوشته است که توسط نگارنده‌ی این سطور به فارسی ترجمه و بر کتاب افزوده شده است. شعرهای گلشنی را از همان مجموعه آورده‌ایم.

کفن یئرنه اول دونو اولوب دیری کئین کلکین.
 اولالی مبتلا عشقه صلا دیرم فلح ایچون،
 بلا و محنته آندان کؤنول وئرب دویان کلکین.
 سئخندر زهر و تریا قریله مرلندتین عشقین،
 بویولدا نوش لئدن نیستی آجر داولی یئین کلکین.
 بولد اعظم ایچینده صلا دیر جمعه ی عشقه،
 قیامت قاتیندن چون لام اولدوم اویان کلکین.
 کونشدن فاش لئیب عشقی دئنده قل لیده حالین،
 ائشیدیب صورت قالین روان معنی دویان کلکین.
 جهانر ترک لئن کل گئی باشینا روشنی تاجین،
 اوتاجی «کشنی» کیمی بو ترکیده کئین کلکین.

- ۲ -

غفلت ایله کچدی کونوم، آه، ندهیم عروم سنی،
 چون پوزولا بو دوزه نین، آه، ندهیم عروم سنی.
 اجل اریشه نکلان، جانین آلا چو قهرمان،
 دؤنده ریسا دو کونون، آه، ندهیم عروم سنی.
 گنج - کوندوز چالیشدین، حرص املله ییغیدین،
 قالا سنسیر خانین، آه، ندهیم عروم سنی.
 آنم یسان اوله جکین، قارایره کیره جکین،
 عزرائیله وریب جانین، آه، ندهیم عروم سنی.
 ترک ائتمه دین بیر دم هوس، آلینده کن آلمادین درس،
 چون کیم هاو لیا دیر یونون، آه، ندهیم عروم سنی.

قیامت قوچار حشر ایچون، دیریلر اولر نشر ایچون،
 جانین اولیسار دو شمنین، آه، ندهیم عروم سنی.
 ذکرین بودور ای «گلشنی»! تلقین ائدهلدن روشنی،
 جان آتادین سودین تنی، آه، ندهیم عروم سنی.

- ۳ -

منیم کونوم آلان دبر، کئدر دئرلر، کئدر دئرلر،
 منی مجنون تک اولیلی ائدر دئرلر، ائدر دئرلر.
 قاپیب عایلمی باشمیدان، قومادی بیکسر هوشمیدان،
 سوراریم یاد بلیشیدن، کئدر دئرلر، کئدر دئرلر.
 نه سودا دیر دین منه، ائشیدیب قالم نیز تنه،
 کونول مندن قاپیب آنا، کئدر دئرلر، کئدر دئرلر.

ارثیتدیم عشق ایله سؤور، قیلندار عاشقی شیدار،
 دوئوب دلی کیبی دارنا، کئدر دئرلر، کئدر دئرلر.
 ندم ای تاوسلور دئین، دلیرمه دن غنیم یئین،
 چو باشدان عاغیمی یاز- کوز، کئدر دئرلر، کئدر دئرلر.
 کورپ عشق ایله مدھوتو، بیلین عاشق او بھوتو،
 چو آنین عقل ایله هوتو، کئدر دئرلر، کئدر دئرلر.
 ارثیتدیم «کشنی» سنی، دوغالدان روشنی کونو،
 ضیاءدان آیدین آئینی، کئدر دئرلر، کئدر دئرلر.

- ۴ -

عشق ایله منیم حالیم نولاسیدیر عاقبت،
 نهواری ایسه آنین، اولاسیدیر عاقبت.

عشق ایله مجنونو نلو غوم، واله و مقتونو غوم،
 فاش اولوبان خاص و عام بيله سیدیر عاقبت.
 عشق آلیبان عظیمی، اونوتدوروب ناغیم،
 دلی کبھی داغلدر سالاسیدیر عاقبت.
 عشق ایله شیدالینغم، آغلدر لکین کولدو کوم،
 یادو بیلش کوروبن کوله سیدیر عاقبت.
 عشقه اولوب مبتلا، بیر دمه، یوزمین بلد،
 باشیما آندران قضا، کله سیدیر عاقبت.
 دیلین ایله وارلینغین سال یئر نیه یوقلوق آل،
 آماز ایسه بی مقال آلا سیدیر عاقبت.

عشق لیریننی ایرلییه ن، دوغرو یولون گؤزلییه ن،
روشنی دن «گمشنی» بولا سیدیر عاقبت.

۱۸. غریبی دده

غریبی منتشا اوغلو، از شعرای توانای تبریز در اوایل حکومت صفویان بود. به سبب آن که قصایدی در هجو و علیه عثمانیان سروده بود، هیچ‌گاه در آسیای صغیر آوازه نیافت و نسخ خطی دیوانش از خاک ایران بیرون نرفت. تنها نسخه‌ی خطی دیوان او به همراه دو اثر دیگرش رساله‌ی یوحنا و تذکره‌ی مجالس روم که یاد آن گذشت از خطر امحاء رسته و در کتابخانه‌ی شماره ۱ مجلس شورای اسلامی محفوظ است. این دیوان به همراه دیگر آثار او به زیور طبع آراسته شده است.^۱ اینجا چند غزل از آغاز همین دیوان را به عنوان یکی از مولویه‌سرایان بزرگ قرون اولیه‌ی پیدایی این مکتب، برای نخستین بار منتشر می‌کنیم:

- ۱ -

ازل کون لوح عظیمه قلیبسان عشقینی طغرا،

نه خوش رنشا دورور بو، سن نه سن؟ لی نشی رنشا!

نه ماهیت دورور بیلمن خطوط عین القابین

صفات ذات پاکیندیر ممی اولونان اسماء.

^۱ غریبی تبریزی منتشا اوغلو. دیوان غریبی و تذکره‌ی مجالس شعرای روم، تصحیح و تحشیه از دکتر ح. م. صدیق، ۱۳۸۲.

طُهورِ حسنِ ایتچون مرآت لئیبِ جمله مظهرنی،
 جمالینِ پرتوینه جلوه‌کا هین ائیله ییب عمار.
 قاراسودالار اسالیب ساچینلا صبحه دک شامر،
 روخون مهرینه بو ذرات کونرا ئیله دین شیدار.
 یانار شمس و قمر عشقین اودونا روز و شب دائم،
 نه شمع لم یزل سن؟ ای ازل سیز انوریکتا!
 جمالینِ پرتوین کر بوت اوزونده کورمه رهبان،
 خاچان معبود لئنیوردی او بوت فی ای صنم طوبا؟
 سنی ای ناظر و منظور کوهر شئی آرا موجود،
 آنایم کشف اولاسر رموز علم الاسماء.
 کونول زولفونو کوردو کجه اولور [می] کفه مستغرق،

جمالین کورسه ناکاه جان دئیر آمتا، صدقن.
 جمالیندان بو چشمیم خوابه یعنی میل لئه هیجات،
 وصالین اقرایینه کونول صبر ایلیه، حاش.
 دل بیماره سود اتمز حکیمین وریکسر شربت،
 وصالین شربتیدیر بو دماغیندا اولان سودا.
 حریم حضرتینده عرض حاجت احتیاج اولماز،
 بیلیر هر کیسه نین وارینی اول رآی جهان آرا.
 «غریبی» مجرم واکسیکلی سیرکتر غلامیندیر،
 دوتار دیدده امید غنوجان بخش.

- ۲ -

جمالین نور و دور ای شاه «سُجَانِ لَدَی اَنَسْر»

اولوبدور عجدوی لیلدا قاپوندا مسجد اقصا.
 یازیلش سوروی «لَا فَحْشًا» لکین لکیندا،
 لکین تفسیریدیر «فَتْحٌ قَرِيبٌ» و ستر «ما اَوْحَى».
 کلد میندا اولوبدور نفخی روح القدس منفی،
 دیننده منکشف دیر معنی «لَا نَیْجِی الْمَوْتَر».
 گکل ای نور تجلی خلقتیدیر «وَالْضُّحَى» شرحی،
 قاشیندیر «قَابُ قَوْسَيْنِ» و ساچیندیر «لَيْلَةُ الْاَسْرَا».
 روخوندور عارضندیر معنی «الْحَمْدُ لِلَّهِ» کیم،
 خط و خالیندا روشندیر بیان «عَلَّمَ الْأَسْمَاء».
 ایریشور برگمان عین الیقین اسرارینا تفتیق،
 آیین توپراغین هر کیم ائدورسه کوزونه توتیا.

دَمَزین خد متینه قصه ی باران لَشکینی،
 کی سنین کو تونه لایق دکیل بولولولالا.
 دو توبدور دیشکیرین عکسی «غریبی» چشمینه جانا،
 زهی پاکیزه کوهر کی لئله دی اول چشمه فی دریا.

- ۳ -

لیین «نُضْرُ مِنْ لَئْمَةٍ»، رخللیرین «یاسین» لیلہ «طاحا»،
 ساجین شائنده وارد اولدو «سُجَّانَ الَّذِي لَسْرَى».
 دهانین آیت «فَتْحٌ قَرِيبٌ» اوزره قیزیل نقطه،
 یوزوندور «قاف و التقرآن»، سوزوندور سوره ی «اعلا».
 دوداغین آب حیواندیر سنین، ای کوثر جنت!
 اولویه نفحه ی عیسی، باغیشلار اول لب احب.

دلی بی صبر شمع قاتمین اطرار فینا هر دم،
 دولانیر ثوقیلہ پروانہ تک بی باک و بی پروا،
 گرہ گیک اول سر زو لغزده دیر آچسان یئریدیر کیم،
 یئنہ بازار غمده مشک و غنبر لئده لر بودا،
 گول تردن منہ یوز کؤستیر یور معنی نازک،
 یازار کن صفیننی کؤنلونه کلمه اول رخ زیبا،
 دل و جان خرایم رهن لیدی عشقین سر ایندا،
 وجودوم شهرینی سادیم ایشیکین خاکنه شاها،
 «غریب» غرابت عشق ایچره شک کردیر بحمد الله!
 کی آن دلداری همتای ما پیدا است در هر جا،

- ۴ -

ریکلیک شیرکینی قوی تا موخدا اولاسان یکتا،
 وجودا سوی تلخی ده لا و کل ریت لالا.
 تنای بقا ایله رین موسای عمران تک،
 جلد قیل دل کوزون تا اولاسان بینا و هم دانا.
 وصال حقه واصل اولماق ایسترسن، کل ری همدم!
 یشیش بوشه راه عشق آرا، اول بی سرو بی پا.
 اگر توحید ذکرین ایسترا سین یک جھنم تک،
 درآ در حلقه ی زلفش چو یگر گنجان و شو رولا.
 قوسین عقی سوزی ناصح باشیم آغریتماسین واعظ،
 کالو بمن علم عشق ایچره من رولا و هم شیدا.

«غریب» اہل عشقین کو نودود دریا کی وحدت کی،
اودود اول یددی دینز قمری لیکچرہ موج اوران دریا.

- ۵ -

گول اوزرہ عنبر تر دن میدیر اول نقطہ می سودا،
بو سودا بیر لہ می دلغ اشدی باغیرین لالہ می حمرا؟
گوژونہ قارشی زکس، شیوہ لافین اورسا اینجینہ،
خاچان مقبول اولور صاحب نظر طبعینہ نابینا.
وئور من کون یوزون و جھینہ ایکلی عالمی جانا،
بحاسین جوہری یانیندا بولور کوہر یکت.
ٹول ایلچیق کوژون دل موکونو یغیر قیلیر هر دم،
بلی یغما چر تور کون عادتی دایم اولور یغما.

بوکریان گوزلریدن تۆکولن خونا به کؤنموده،
 نغان اولان جراحتمردن اولوشدور قامو پیدار.
 گتورمن اهل دلدن مجلینه زاهد خشکی،
 کی اصلی ایلمز کم فهم اولانا صحبت دانا.
 دئم ایم ای حوسنه بای بیر بوسه احسان لئت «غریبی» یه،
 یوزون دؤندردی آیدیر: یان کماهی، مفلس رسوا!

-۶-

گرچک حدیث الیش بوکیم: خوبلاردا اولمازیش وفا،
 کیم سودی بیر خوبو، کی آخیر، چکدی یوز مینلر جفا.
 چشمن خط سیز قانیمی نچون تۆکر، سچ بیلنم،
 هرگز خط قیلماز، خط قیلما قدر اول تورک ختا.

یارب! نہ مہروسان کی سن یا خدین جہانی مٹھریلہ،
ثوقندہ بیر پروانہ تک ہر کون یانار «شمس الضحی»۔
آنین کی حج اکبری و صلیں حریمی اولمادی،
بیت الاحرام و ارامادی، جانینداتپمادی صفا۔
ہجیرین چولونڈہ درد لیلہ توشدو «غریب» خستہ دل،
رحم ائت، طبیبیم! وئر اونا و صلیں شربیندان شف۔

- ۷ -

نہ وجہ لیلہ وار را اویسختیا بوگوژ مردمی، یارب!
کی ہر شب صبحہ دک دیدن کیلنر نعرہ ی یارب۔
حلل ایلہ غمیندن لپچہ یکیم خوابہ فی جانا،
کی توکر نعمتینی ایلدرم ہر روز، ہم ہر شب۔

شب قدریم دور زو لنون منیم، ای یوزو نوروزوم!
 بحمد الله کی یاریدیرینه هم بخت، هم گوکب.
 فلک بیرسر ایله کوکسون کریب اووننده کرم اولما،
 گوش یوزلو پریدرله دولودور ایندی هر مکتب.
 «غریب»! قومیا آغزیندان، ساقین جام لب یاری،
 کی یوخدور بو جهان ایچینده، بوندان یاختی بیر مذهب.

- ۸ -

قیلدر قذیلده هر خطه منی لعل لبین دعوت،
 روادیر بندهیه لوطف الله سولطان ولی نعمت.
 تاختیب گول برکینی جان رشته سینه علی داش ائتمیش،
 لب یا قوتونا دوزموش ترازو، خازن حکمت.

قوثونون توزونا ایرمک منیم سعیم دکیل شہیم،
 ایریشیر دوولتہ ہر باشدا آخیر وار ایسہ دوولت.
 منیم ہیجریندہ بیخود اولدوغو مچون ہر گنجہ شمعین،
 ایشی کی یانماق اولموشدور، گلی نالہ، گلی رقت.
 مزاریم خاکدن ریحان رحمت اسکیک اولمزدی،
 نسیم سونبولندن کر آپار سام قبریمہ نکلت.
 گوزونو ایستیمیب توشسم بیابان، عجب قیلدا،
 کی دائیم ہر جنون اہلی گئییک بیرلہ توتار اولفت.
 گنجہارین وصلینی تکیچ، فدا قیل جانینی دئرسن،
 «غریبر» کاشکی وئریدی بو عؤمرہ اول قدہر مؤہلت.

- ۹ -

خاچان کیم توشه بو کؤنومه اول سنگین دل و بیدار،
 بیر آه و ناله لئه من کی دلغ و داش لئه فریاد.
 او خورمان و صفینی پیوسته من، اول چشم و لبرونون،
 نماز اتتم داخر اولور منه هم ذکر و هم اوراد.
 کؤنول بند اولدو زولفونه، نچوک خشم ائیر اول بد خو؟
 بودور عادت چو توشه دامه قوش، دلشاد اولور صیاد.
 دیر سین چشمیم ایچره خانه بونید لئه سن، ای خواب!
 بو فیکری قوی، سو اولان یئرده اولور خانه بر بونید.
 «غریب» من بودر دهری یازیب داستان قیلام،
 او خونم ز دای جماندا قصه ی مجنون ایله فرهاد.

- ۱۰ -

زولفون اوجوندان ساچیلش ماهه مشک نابلدرد،

شاخ - شاخ اولموش کول اوزره مونبول سیرلبلدر.

قتل لئدر عاشقکری چشمن ملول اولماز، بلر،

پلکینه قانلر توكوب شادان اولور قصابلدر.

سئودکیم سچ بابله باختی آچیلر زکونومون،

مین گئدر تیر موژدن، فتح ائته مین - مین بابلدرد.

آب آمودور بیر یسی، بیر ی قولزوم فی اشل،

حسرتیله هر دو چشمیدن آخان سیلدبلدر.

دلدر آسماق قصیده زولفونو قیلپیچ وتاب،

بوبلداردان بویون بوزمزدل بی تابلدرد.

زولف یارا دوشده دوش اولما غر سئودا ایله مه،
اگری فیکری قوی سنه، دوشدور «غریب» خوالدار.

- ۱۱ -

یده‌ی پر خون ایله کؤنوم کی هر دم دم توتار،
پادشاه مولک غم‌دیر، آلدده جام جم توتار.
آغلدا گؤیله کییب دایم فکله، حالیم،
داغلدا سچین چوزوب کؤکسون کؤکوب، ماتم توتار.
اشک جمشیدی توتان روی زمینی، نم دگیل،
سبزوات عالمی سامان سحر شبنم توتار!
هجر الیندن باشیم آکیب گئیدیر ییدیم تیلبه وش،
کؤنومون زنجیرین اول آفت لیکن محکم توتار.

ای «غریب»! کولشن اولماس مقاین، غم یئمہ،
گول کیمی کونخن دور و بدور، بکمه منت هم توتار.

- ۱۲ -

یوزونو اهل نظر، نور یقیندیر دئیلر،
سوبولون طور ره سینی جبل متین دیر دئیلر.
نظم دندارینا کی من دئر لیدیم آب حیات،
خوردده بیندر کؤروب، دورر ثنین دیر، دئیلر.
دین و دل آلدی خطین آلدن، اونا اونون لایچون،
فته ی خلق و بلدی دل و دیندیر دئیلر.
جنت عدن سر کویونو عشق جهان،
صحن باغ ارم و خولد برین دیر دئیلر.

ای «غریب»! کورون یوزون او خورشید و شین،
اهل حق، نور سماوات و زمین دیر، دئیلر.

- ۱۳ -

مست خواب آلود لیکن چشمن خمار اولموش دورور،

زولف مشکینین پریشان روزگار اولموش دورور.

چشم بیمارین ایچون قوربان اولام هر گوشده،

یوز منیم تک خسته وار بیکلیم هزار اولموش دورور.

عزت ليله من قدم یولوندا، ای جان عزیز!

کیم نجه عزتله باشلار برکوزار اولموش دورور.

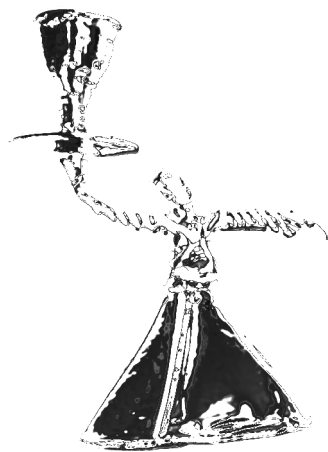
عشق و بیماری و درویشی و جور روزگار،

راه غوربتده منه بیر - بیر دوچار اولموش دورور.

سورسالار حالین «غریب» دن ده کوی یاردا،
بی نوا و بی زر و بی زورو، زار اولموش دورور.

بخش سوم.

تعليقات



شخص‌ها

۱۷۳	اخی ناطور	۱۱۷, ۱۱۳	آدم دده
۱۱۳	ادیب درویش	۱۱۷	آرامی
۱۱۲	اسرار دده	۱۱۳	آرامی درویش
۱۷۵, ۱۷۳, ۱۲۲, ۱۱۹, ۱۱۱, ۱۷	افلاکی	۱۱۳	آقازاده
۱۷۶		۱۱۷	آقازاده محمد دده
۱۱۹	افلاکی احمد دده	۱۱۷	آنی
۱۹۴	الوان چلبی		
۱۱۳	انسی درویش	۱۲۴	ابراهیم تاتارلی
۱۱۷, ۱۱۳	انیس رجب دده	۲۶۸	ابراهیم دده شاهی
۱۱۳	انیسی مصطفی دده	۲۹۳, ۱۱۵	ابراهیم گلشنی
۱۷	اوحید الدین	۸	ابن سینا
۱۱۹, ۱۱۶	اولو عارف چلبی	۳۷۶	ابو حامدی
۱۱۳	اویس درویش	۱۷	ابوبکر سلهباف تبریزی
		۱۲۰	احسان محوی
۱۷۹	بابا الیاس	۱۱۳	احمد آنی درویش
۱۹۹	بایرک قوشچو اوغلو	۱۷۳	احمد افلاکی دده
۱۱۳	بدرالدین چلبی	۱۱۹, ۱۱۷, ۱۱۳	احمد دده
۲۴	بدیع‌الزمان فروزانفر	۱۱۳	احمد درویش
۱۱۷	برهان‌الدین	۱۱۹	احمد عونى قنق
۱۱۳	برهان‌الدین چلبی	۱۱۷, ۱۱۳	اخی صادق

ترکی سرایان مکتب شمس و مولوی		۳۳۱
برى	۱۱۷	جمال چلبى
بقایى	۱۱۷	جنونى
بقایى درویش	۱۱۳	جنونى دده
بوستان ثانى	۱۱۳	جورى دده
بوستان چلبى	۱۱۳	جورى دده
بهاءالدين ولد	۸	
بیگلر بیگی علائیه	۲۲۳	حاج بايرام ولى
		حاج بكتاش ولى
پروانه درویش	۱۱۳	حاسب درویش
پرى درویش	۱۱۳	حافظ
پیرى	۱۱۷	حافظ حسين ايوان سرايى
پیرى درویش	۱۱۳	حافظ دده
		حافظ درویش
تابع ۱۱۷		حافظ منسترالى
تابع درویش	۱۱۳	حالت افندى
تاجیک	۱۳, ۱۴, ۸۰, ۹۲, ۱۸۰	حالتى
تایب	۱۱۷	حالتى درویش
تحسين يازيجى	۲۹۳, ۱۱۹	حامدى اردبيلى
توکل دده	۱۱۷, ۱۱۳	حبیبى
		حبیبى درویش
ثاقب دده	۱۱۳	حجازى
ثاقب مصطفى دده	۱۱۶	حجازى درویش
ثنایى درویش	۱۱۳	حزین درویش
ثواقب المناقب	۱۱۵	حسام درویش
		حسام
جلال ارغون	۱۱۷, ۱۱۳	حسامالدين چلبى
جلال همایى	۱۲۲	حسیب

تعلیقات	۳۲۲
۱۱۷, ۱۱۳ درویش	۱۱۷ حلمی
۱۱۷, ۱۱۳ درویش چلبی	۱۱۳ حلمی درویش
۱۱۷, ۱۱۳ درویش دده	۲۸۰ حلولیه
۱۱۶ درویش سنایی خلیل	۱۱۷ حمال چلبی
۱۱۷, ۱۱۳ درویش عثمان سینه‌چاک	۱۱۰ حمامی‌زاده اسماعیل دده
۱۱۵ درویش محمود	۱۱۷ حیاتی
۱۱۷ دشتی	۱۱۳ حیاتی درویش
۱۱۳ دشتی درویش	
۲۸۰ دیوان شاه ختائی	۱۱۷ خالص
۱۱۳ دیوانه سلطان	۱۱۳ خالص احمد دده
۱۱۷ دیوانی سلطان	۲۸۰ ختائی
	۱۱۷, ۱۱۳ خدایی دده
۱۱۳ ذوالنونی دده	۱۱۳ خسرو چلب
۱۱۳ ذهنی دده صالح	۱۱۷ خسرو چلبی
۱۱۷, ۱۱۳ ذهنی درویش حسن	۱۹ خضر
۱۱۷ ذهنی صالح دده	۱۱۷, ۱۱۳ خضر بیگ
۱۱۷, ۱۱۳ ذهنی نجف‌زاده درویش	۲۷۱, ۱۱۷, ۱۱۳ خضر پاشا
	۱۱۷, ۱۱۳ خضر حمدی دده
۱۱۳ رجب درویش	۱۱۷ خلوصی
۱۱۷ رجب طریقتی	۱۱۳ خلوصی درویش
۱۱۷, ۱۱۳ رحمت‌الله دده	۱۵ خواجه دهانی
۱۱۷, ۱۱۳ رسوخی دده	
۲۷۵, ۲۷۴, ۱۸ رسول‌الله	۱۱۷, ۱۱۳ دالی دده
۱۱۷, ۱۱۳ رشکی علی دده	۱۱۳ دانشی دده
۱۱۷, ۱۱۳ روحی بغدادی	۱۱۷ دانشی علی دده
۲۹۳, ۲۶۴ روشنی	۱۱۳ داوود دده
	۱۱۳ درونی درویش

ترکی سرایان مکتب شمس و مولوی		۳۳۳
رومی ۸، ۱۰، ۱۲، ۱۷، ۲۴، ۸۰، ۸۳، ۹۱،	سیاهی مصطفی دده	۱۱۷، ۱۱۳
۹۲، ۹۳، ۹۴، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۱۵،	سید امرالله شاه ابراهیمی	۱۹۹
۱۲۱	سید برهان الدین ترمذی	۸
ریسما احمد دده	سید سالک دده	۱۱۷، ۱۱۳
	سید صالح احمد دده	۱۱۹
زهدی یوسف دده	سید علی	۱۱۳
زین الدین	سید علی عمادالدین نسیمی	۲۳۸
زین الدین	سید علی	۱۱۷
	سید محمد فاضل شریف زاده	۱۱۸
سائب دده	سید ناصر عبدالباقی	۱۱۹
سامی درویش	سید یحیای شیروانی	۲۶۴
سامی		
سروری	شانی درویش	۱۱۳
سروری درویش	شاه اسماعیل ختایی	۲۹۳
سعادت چاغاتای	شاه اسماعیل صفوی	۲۸۰
سعادت نزهت	شاه چلبی	۱۱۷، ۱۱۳
سعید امره	شاه طهماسب صفوی	۹
سعیدا دده	شاه محمد چلبی	۱۱۳
سعیدالدین بکتاشی	شاه محمد چلبی	۱۱۷
سلطان ولد ۱۹، ۱۱۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۷۱،	شاهدی دده	۱۱۷، ۱۱۳
۲۷۱، ۲۷۴	شرف الدین سمرقندی	۱۲۲
سلیمان شاه گرمیانی	شفایی دده	۱۱۷، ۱۱۳
سماحت دده	شفیعی درویش	۱۱۳
سماعی	شکیب دده	۱۱۷، ۱۱۳
سماعی درویش	شمس تبریزی ۸، ۱۶، ۱۷، ۱۹، ۳۹، ۴۱،	
سنان الدین یوسف سینه چاک	۷۶، ۷۹، ۸۰، ۸۵، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۳،	
سوزی درویش	۱۱۰	

تعلیقات	۳۲۴
۱۱۷ صفایی	شمس‌الدین ۱۱۶, ۱۰۵, ۱۸, ۱۷
۱۱۷, ۱۱۳ صفایی دده	شمس‌الدین عابد چلبی ۱۱۶
۱۱۳ صفایی درویش	شمعی ۱۱۵
۱۱۳ صفی درویش	شمعی دده ۱۱۷, ۱۱۳
۱۱۷, ۱۱۳ صفی‌الله دده	شناسی درویش ۱۱۳
۱۱۳ صمتی درویش	شوری درویش ۱۱۳
۱۱۷ صنع‌الله	شهلا درویش ۱۱۳
۱۱۳ صنع‌الله درویش	شهودی دده ۱۱۳
	شهیدی درویش ۱۱۳
۱۱۴ ضعیفی دده	شیخ شیخی دده ۱۱۳
۱۱۴ ضمیری درویش	شیخ غالب ۱۱۰, ۱۲
۱۱۸ ضمیری	شیخی دده ۱۱۷, ۱۱۳
	شیخی ممیش دده ۱۱۷
۱۱۸, ۱۱۴ طالب دده	شیدا درویش ۱۱۳
۱۱۳ طالب درویش	
۱۱۴ طالبی دده	صابر دده پارسا ۱۱۷, ۱۱۳
۱۱۸, ۱۱۴ طاهر حسام چلبی	صاحب ۱۱۷
۱۱۸, ۱۱۴ طریقتی امیر دده	صاحب درویش ۱۱۳
۱۱۸, ۱۱۴ طوغانی احمد دده	صادق دده ۱۱۷, ۱۱۳
	صافی احمد دده ۱۱۳
۱۱۴ عادل افندی	صافی ختایی ۱۱۷
۱۱۸ عارف حاجی	صافی درویش ۱۱۳
۱۱۸ عارف دده	صافی ۱۱۷
۱۹۴, ۱۷۹ عاشیق پاشا	صایب دده ۱۱۳
۱۱۴ عالم امیر	صیوحی دده ۱۱۷, ۱۱۳
۱۱۸ عالم، عادل	صدری دده ۱۱۷, ۱۱۳
۱۱۸ عبا پوش سلطان ولی	صدقی دده ۱۱۷, ۱۱۳

ترکی سرایان مکتب شمس و مولوی		۳۳۵
عباپوش سلطان	۱۱۴	علیشی درویش، ۱۱۴، ۱۱۸
عبدال موسی	۲۲۳	
عبدالباقی گولپینارلی	۱۴	غالب دده ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۸
عبدالباقی گولپینارلی	۱۵، ۱۱۰، ۲۶۸،	غانم ۱۱۸
۲۸۹، ۲۷۱		غانم درویش ۱۱۴
عبدالباقی گولپینارلی	۱۲۲	غدایی دده ۱۱۴
عبدالحلیم	۱۱۸	غریبی ۹، ۱۱۵، ۱۱۸
عبدالحلیم عارف حاجی	۱۱۴	غریبی درویش ۱۱۴
عبداللطیف ابن سنان	۱۱۵	غریبی سدی ابوبکر ۱۱۴
عبدالوهاب	۱۱۸	غریبی منتشا اوغلو ۳۰۰
عبدالوهاب بن جلال الدین محمد		غوصی احمد دده ۱۱۴
همدانی	۱۱۵	غوصی دده ۱۱۸
عبدالوهاب همدانی	۱۱۴	غیبی علائیهای ۲۲۳
عبیدالله دده	۱۱۴	
عدنی دده	۱۱۸	فاخر ایز ۱۲۴
عرشی درویش	۱۱۴	فاروق تیمورتاش ۲۲۸
عرشی،	۱۱۸	فاضل پاشا ۱۱۸
عرضی دده	۱۱۴، ۱۱۸	فاضل خلیل دده ۱۱۴، ۱۱۸
عزلتی	۱۱۸	فانی دده ۱۱۴، ۱۱۸
عزلتی درویش	۱۱۴	فخر الدین ۱۷
عزمی دده	۱۱۴، ۱۱۸	فدایی دده ۱۱۴، ۱۱۸
عزیز دده	۱۱۸	فراقی درویش ۱۱۴
علم الدین قیصر	۱۱۱	فراقی، ۱۱۸
علمی دده	۱۱۴، ۱۱۸	فرخ چلبی ۱۱۴، ۱۱۸
علمی درویش	۱۱۴	فرخی ۱۱۸
علی انور	۱۱۷	فرخی درویش ۱۱۴
علی بن اسماعیل آنبارچی زاده	۱۱۲	فصیح درویش ۱۱۴

تعلیقات		۳۲۶
۱۱۸	کلایی دده	۱۱۸ فصیح فوری
۱۱۴	کلخانی علی دده	۲۳۸ فضل الله استرآبادی
۱۱۸, ۱۱۴	کمال احمد دده	۱۱۸, ۱۱۴ فقری دده
		۱۱۸, ۱۱۴ فنایی دده
۱۱۸	گناهی	۱۱۸, ۱۱۴ فنی دده
۱۱۴	گناهی درویش	۱۱۴ فنی درویش
۱۱۸, ۱۱۴	گنهی دده	۱۱۴ فوری درویش
۱۲۲	گوهر خاتون	۱۱۸ فوضی
		۱۱۴ فوضی درویش
۱۱۸, ۱۱۴	لالی دده	۱۱۸ فیضی
۱۱۸	لیب	۱۱۴ فیضی درویش
۱۱۴	لیب درویش	
۱۱۸	لسانی	۱۱۸ قاری
۱۱۴	لسانی درویش	۱۱۴ قاری شیخ احمد الوفایی
۱۱۴	لطفی محمد دده	۱۱۸, ۱۱۴ قاسم دده
۱۲۰, ۱۱۸, ۱۱۴	لقمانی دده	۲۲۳ قایغوسوز عبدال
		قوشچو اوغلو ۵۲, ۱۹۹, ۲۰۱, ۲۰۴, ۲۰۵,
		۲۰۶, ۲۰۷, ۲۱۰, ۲۱۲, ۲۸۶
	مجد الدین فریدون بن احمد سپهسالار	
۱۱۶	سلجوقی	
۱۱۱	مجد فریدون سپهسالار	۱۱۸ کاتبی
۱۱۸, ۱۱۴	محرمی دده	۱۱۴ کاتبی درویش
۱۱۲	محمد اسرار دده	۱۷ کامل تبریز
۱۱۸	محمد بردار	۱۱۸ کاملی
۱۱۲	محمد بی زبان	۱۱۴ کاملی درویش
۱۱۴	محمد تبردار	۱۱۸, ۱۱۴ کریم دده
۲۷۱	محمد چلبی	۱۱۸ کلامی
۲۸۹	محمد چلبی دیوانه	۱۱۴ کلامی درویش

ترکی سرایان مکتب شمس و مولوی		۳۳۷
محمد دده	۱۱۳، ۱۱۶	۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱،
محمد شمس	۱۷، ۱۹	۱۲۲، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۹، ۲۷۶
محمد ضیا احتفالیچی	۱۲۰	۱۱۸ مونس
محمد قیمی دده	۱۱۴	۱۱۴ مونس درویش
محبی الدین	۱۷	۱۱۴ میال درویش
محبی گلشنی	۲۹۳	
محبی الدین عربی	۸	۱۱۴ نابی عثمان دده
مخلص پاشا	۱۷۹	۱۱۴، ۱۱۸ ناجی دده
مخلص دده	۱۱۴، ۱۱۸	۱۱۸ ناصر دده
مدحت بهاری حسامی	۱۱۴	۱۱۴ ناصر عبدالباقی دده
مذاقی درویش	۱۱۴، ۱۱۸	۱۱۸ نابی دده
مظلوم	۱۱۸	۱۱۸ نجاتی
مظلوم درویش	۱۱۴	۱۱۴ نجاتی درویش
معنوی	۱۱۸	۱۱ نحیفی
معنوی درویش	۱۱۴	۱۱۴، ۱۱۸ نشاطی دده
معنوی قونیوی	۱۱۴	۱۱۴، ۱۱۸ نصیب دده
مقیم دده	۱۱۸	۱۱۴، ۱۱۸ نصیرا دده
ملامی دده	۱۱۴، ۱۱۸	۱۱۸ نطقی
منجم‌باشی	۱۱۳	۱۱۴ نطقی دده
موسی	۱۹	۱۱۴ نطقی درویش
مولانا	۸، ۹، ۱۰، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۷،	۱۱۸ نطقی علی دده
	۱۸، ۱۹، ۲۴، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۱۶،	۱۱۴، ۱۱۸ نظمی دده
	۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۶۴، ۲۲۸، ۲۳۸،	۱۱۸ نگاهی
	۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴	۱۱۴ نگاهی درویش
مولانا جلال‌الدین	۸، ۱۱۵، ۱۱۹	۱۱۴ نور درویش
مولوی	۸، ۹، ۱۰، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۶، ۱۷،	۱۱۸ نوری
	۱۹، ۲۴، ۴۴، ۴۵، ۸۰، ۱۱۰، ۱۱۱،	۱۲ نهاد سامی بانارلی

تعلیقات	۳۲۸
۱۱۸ هیئت	۱۱۴ نهجی درویش
۱۱۴ هیئتی درویش	۱۱۸ نهیجی
	۱۱۸ نیاز
۱۱۴ یحیی افندی	۱۱۴ نیاز درویش
۱۱۸, ۱۱۴ یحیی دده	۱۱۸ نیازی
۱۱۴ یقین درویش	۱۱۴ نیازی درویش
۱۱۸ یقین	۱۱۸ نیر
۱۱۸, ۱۱۴ یوسف دده	۱۱۴ نیر درویش
۱۱۴ یوسف سینه چاک	
۱۱۸ یوسف سینه چاک	۱۱۸ واثق
۲۲۸, ۵۵, ۵۴ یونس امره	۱۱۴ واثق درویش
	۱۱۸, ۱۱۴ وجدی دده
	۱۱۸, ۱۱۴ وفایی دده
	۱۱۸ وهبی
	۱۱۴ وهبی درویش
	۱۱۸ وهبی قدیم
	۱۱۴ وهبی قدیم درویش
	۱۱۸, ۱۱۴ همدمی دده

مکان‌ها

۱۶	عمومی تورک تاریخینه گیریش	آذربایجان ۴۳, ۴۴, ۶۹, ۱۲۱, ۱۹۹, ۲۲۸,
۲۷۱	قره حصار	۲۸۰
۱۱۵, ۱۱۱, ۱۹, ۱۷, ۱۵, ۹, ۸	قونیه	۲۹۳
۱۷۳, ۱۲۲		۱۴
۱۱۲	کتابخانه‌ی دانشگاه استانبول	۱۱۶
	کتابخانه‌ی سلیمانیه بخش حالت افندی	۲۷۶
۱۱۲		۱۱۱
۱۱۹	کتابخانه‌ی سلیمانیه‌ی استانبول	۲۶۴
۱۷۹	کتابخانه‌ی عمومی بایزید استانبول	۸
۱۲۰, ۱۱۲	کتابخانه‌ی ملت	تبریز ۹, ۱۶, ۱۷, ۳۸, ۷۴, ۸۴, ۹۰, ۹۳,
۱۱۹	کتابخانه‌ی نور عثمانیه	۹۴, ۱۰۴, ۱۱۱, ۲۶۴, ۲۹۳, ۳۰۰
۱۱۶	کُتاهیه	۱۶
۱۹	مدرسه‌ی امیر بدرالدین گهرتاش	۲۸۰
۱۶	مصر	خراسان ۱۵, ۱۲۱, ۱۷۹, ۲۷۱
۱۹	منار شمس	خوارزم ۱۵, ۱۲۲, ۱۷۹
۱۱۸, ۱۱۰	مولوی‌خانه	خوی ۱۹
۱۱۲	مولوی‌خانه‌ی گالاتای استانبول	دانشکده‌ی الهیات دانشگاه مرمره ۱۱
۱۲۰	مولوی‌خانه‌ی یئنی قاپو	سلطانیه ۱۱۱
		سماع‌خانه‌ی ادب ۱۱۷
		سیواس ۱۱۱
		شام ۱۲۲
		شیراز ۲۷۱

کتاب‌ها

۲۶۴	آثار عشق	۱۲	رسیملى تورک ادبیاتی تاریخی
۱۲۲, ۱۲۳, ۱۴۶	ابتدا نامه	۱۱۶	سفینه‌ی نفیسه فی مناقب المولویه
۱۱۲	اسرار العارفين و سراج الطالبين	۱۱۸	شرح حقایق اذکار مولانا
۱۱۷, ۱۱۲	اسرار دده تذکره‌سی	۱۷۹	غریب نامه
۱۶	الترکیه	۲۶۸	گلشن اسرار
۱۶	الادراک للسان الا ترک	۲۶۸	گلشن وحدت
۱۶	القوانين الکلیه فی ضبط اللغات	۱۶	لغة المشتاق فی لغة الترك و القفجاق
۲۴	تاراما سؤزلوگو	۱۱۹	مجموعه التوارخ المولویه
۲۶۸	تحفه‌ی شاهی	۱۱۱	مناقب العارفين
۳۰۰	تذکره‌ی مجالس روم	۱۱۹	مناقب العارفين ومراتب الکاشفين
۱۱۹, ۱۳	تورک ادبیاتی تاریخی	۱۱۹	مناقب حضرت مولانا
۱۲۰	تورک شاعرلری		مناقب حضرت مولانا جلال‌الدین رومی
۲۸۹	جزیره‌ی مثنوی	۱۱۹	
۱۱۶	حديقة الجوامع	۲۹۳	مناقب گلشنی
۱۷۲, ۱۶۰	رباب‌نامه	۱۲۰	مناقب مولانا
۱۱۶	رساله‌ی سپهسالار	۱۱۲, ۱۱۹, ۱۷۳	مناقب العارفين
۱۱۱	رساله‌ی سپهسالار فی مناقب خداوندگار	۱۲۰	مولوی شاعرلری
۳۰۰	رساله‌ی یوحنا		

طرائق، قبایل، ملل و نحل

اهل حق	۱۹۹	خوارزمشاهیان	۱۵، ۸
باباییه	۱۱۰	زینیه	۲۶۸
بکتاشیه	۱۱۰	سلجوقیان	۱۵
ترک ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۶، ۳۱، ۳۸، ۳۹، ۴۱،		عثمانیه	۱۱۰
۶۱، ۶۲، ۷۰، ۷۳، ۷۵، ۷۷، ۷۹، ۸۰،		عجم	۲۶۶، ۷۰، ۱۴، ۹
۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸،		عرب	۲۶۶، ۸۳
۸۹، ۹۱، ۹۳، ۹۴، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹،		قبچاق	۱۶
۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵،		قلندریه	۲۷۱
۱۰۶، ۱۷۸، ۱۹۵، ۲۶۶، ۲۹۴، ۲۹۵،		قیزیلباشیه	۲۸۰
ترکان ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۶۸، ۸۴، ۸۷،		گلشنیه	۲۹۳، ۲۸۹، ۱۱۰
۹۲، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۶، ۱۲۲،		مغول	۱۵
۱۷۹		ملامتیه	۱۱۰
ترکان خوارزمشاهی	۱۳	مولویه	۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۵،
ترکی ۸، ۱۰، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۶، ۲۴،			۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۷۹، ۱۹۹،
۳۹، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰،			۲۱۸، ۲۲۳، ۲۶۴، ۲۶۸، ۲۸۰، ۲۹۳
۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۶، ۵۷، ۶۰، ۶۲، ۶۳،		وفائیه	۲۶۸
۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۷، ۸۱، ۸۵، ۸۶، ۹۲،		هندو ۱۴، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۹۲، ۹۳، ۹۵،	
۹۶، ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۶، ۱۱۹،			۲۶۷، ۱۰۲، ۹۹، ۹۶
۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۷۹، ۱۷۳، ۱۹۴، ۱۹۹،			
۲۱۸، ۲۲۸، ۲۳۸، ۲۶۸، ۲۷۶، ۲۸۰، ۲۹۳،			
حروفیه	۲۸۹، ۲۳۸		
خلوتیه	۲۹۳، ۱۱۰		

نمایه‌ی لغات شرح شده در متن

اوسچو ۴۳	اؤگود ۶۰	آرارمن ۷۴
اوسچولوق ۴۳	اؤلرمن ۷۱	آزیق ۵۴، ۵۹
اوس دیشی ۴۳	ائيله ۵۵	آغلاشلار ۵۲
اوسسون وار ۴۴	ائيله غیل ۶۲	آقچا ۵۶
اوسلو ۴۳	ائيله نوز ۶۲	آلابيله ۵۴
اوسوق ۴۴	ائیو ۶۳	آلاگوزلر ۷۹
اوسول ۴۴	ارسلان ۷۷	آلتون ۵۶
اوسوللو ۴۴	أرمیشلر ۵۵	آلتون - آقچا ۵۶
اوغان ۶۵	أرمیه ۵۵	آلدانماغیل ۴۴
اوغلون ۴۹	أره سن ۵۹	آلامازوسا ۵۴
اوغور ۶۸	اس ۵۷	آندا ۵۸
اول ۴۵، ۴۹، ۵۷، ۵۸، ۶۶	ألونده ۶۰	آندان ۵۲، ۶۱
اولار ۵۰	ألیندن ۷۲	آنلار ۴۷
اولاسان ۵۷	اوتاغا ۶۶	آنمازموسان ۵۷
اولکیم ۵۴	اوچون ۵۰	آنمیالار ۴۷
اولماز ۷۸	اودونا ۷۸	آنین ۶۳
اولمیا ۵۷	اوزاق ۵۴	آی ۶۵
أوله شلر ۴۹	اوزاق یول ۵۴	آیریلیق ۷۸
اونودور ۴۸	اوس ۴۲	آیتما ۶۰
اویمانیز ۶۲	اوسال ۴۲	اؤیگنک ۷۲
ایچرسن ۷۲	اوسانچ ۴۲	اٹمک ۵۱
ایره شه سن ۶۱	اوسانگ ۴۲	اٹمیه ۵۷
ایسه ۵۴	اوسانماق ۴۲	اٹدوپ ۴۷
ایسه ن ۶۲	اوساوورماق ۴۲	اؤکوش ۷۰

ايلتدين ۵۸	پولا ۵۷	داشا ۶۵
اينانيرسان ۵۹	تتۛز ۵۳	داغدان ۶۵
بۇيله ۶۱	تات ۷۰	دم ۵۲
بارغيل ۷۲	تالالا ۷۵	دمنى ۷۶
باروپ ۵۲	تامو ۶۳	دوردون ۵۸
باغلاشلار ۵۲	ترک ۷۷	دورورمن ۷۳
باقوب ۵۸	توتغيل ۶۱	دوره سن ۴۷
باى ۵۰، ۶۲	توتورمن ۷۳	دوستلارين ۴۹
باييق ۵۹	تورک ۷۰	دوشيجک ۷۸
برو ۷۷	چئوره ۵۸	ده ۵۵
بو ۷۸	چاخير ۷۳، ۷۵	ديرليک ۶۷
بوگون ۵۶	چالارمن ۷۳	ديلرايسه ن ۶۱
بولا ۶۸	چلب ۵۵، ۶۸	ديلمن ۷۱
بولمازسان ۶۶	چلبى ۶۷	ديله ۶۴
بولغاي ۷۵	چوبانى ۶۹	ديله گوم ۶۳
بولماياسان ۵۸	چوراق ۵۸	زحمتينى ۴۷
بوندا ۵۸	چوق ۵۷	زهى ۴۸
بونلار ۵۰	چوقورا ۵۳	سئورمن ۷۱
بونو ۶۱	چون ۶۰	ستوينيرسن ۵۶
بويوردو ۶۱	چيچک ۶۶	سؤيله ديم ۷۴
بیر ۵۱	حساب ائدوپ ۴۹	سا ۴۴
بیر پارا ائتمک ۵۱	دئديسه ۶۱	ساغا — سولا ۵۸
بیردمليغا ۵۱	دؤندورور ۶۲	سانورسن ۶۸
بیزه ۶۵	دؤنهلر ۵۳	سن ۴۷
بیگی ۶۵، ۷۹	دئيو ۵۷	سنسن ۶۵
بیلین ۶۱	داخی ۷۲	سنه ۵۰
پارا ۵۱	دار ۵۸	سنى ۴۸، ۷۱

تعلیقات	۳۳۴	
من ۷۴	قیلورسن ۷۱	سنین ۵۰، ۷۲
منیم ۵۶	قیلیچ ۷۷	سورورمن ۷۳
نئجه ۷۸	قیلین عمل ۶۱	سونمادونسا ۵۷
نسنه ۴۵	قی-بی - قی-بی ۷۳	سونو ۵۷
نسنه ارمیه ۵۷	کیمسه ۶۶	شول ۴۴
نولا ۷۹	کائی ۶۳	طوراق ۵۸
وئردی ۵۵	کیچگینن ۶۵	عورتلرین ۴۹
وئرگیل ۶۶	گنده ۵۴	فانی ییز ۶۴
وئرمه ۶۶	گئرو ۴۶	قاتیمدان ۷۲
وئرمیه لر ۵۱	گوره سن ۴۷	قارشو ۵۸
وار ۴۴	گوموشوب ۵۳	قارینداش ۶۹
یئتدوکجه ۶۰	گئی ۶۹	قالا ۴۶، ۵۵
یئله ۵۵	گدا ۵۰	قالیرلار ۴۷
یئله وئرمک ۵۶	گرک ۵۴	قامو ۶۰، ۶۷
یئی ۶۷	گز - گزه ۶۵	قامولار ۶۴
یاپ ۵۹	گزرسن ۶۸	قانییم ۷۲
یارات قیلماق ۵۸	گزرمین ۷۲	قوپوز ۷۳
یارغو ۷۲	گل ۷۶	قول ۶۳، ۶۸
یارغو یا بارماق ۷۲	گلگیل ۶۵	قویماق ۴۵
یازوق ۶۳	گلمه ۶۶	قویوب گنده سن ۴۵
یازی ۶۶	گله ۶۷	قیزین ۴۹
یاغی ۷۵	گندو ۶۳	قیغیرماق ۶۸
یالقیز ۷۱	گوج ۶۰	قیلاسان ۵۵
یالونوز ۶۷	گورون ۵۸	قیلاووز ۶۹
یانا ۷۸	گوله - گوله ۵۳	قیلدان قیلا ۴۹
یاولاق ۶۳	گون ۶۵	قیلغیل ۵۹
یاولاق چوق ۶۳	ماه ترک ۷۷	قیلما یالار ۴۹

ترکی سرایان مکتب شمس و مولوی			۳۳۵
یاووز ۶۷	یوقسولا ۵۱	ییق ۵۹	
یوقسول ۶۲	یولدا ۵۵		

کتابنامه

۱. آتالای، بسیم. بکتاشلیک و ادبیاتی، استانبول، ۱۹۴۰
۲. آتش، احمد. مولانانین ۱۸ بیتینین معناسی، ۱۹۵۳.
۳. آراز، نزیه. عشق پیغمبری مولانا، استانبول ۱۹۷۲
۴. آسیه، عارف نهاد. قبه‌ی خضرا، ۱۹۵۶.
۵. آگاه سیرری‌لوند. ادبیات تاریخی درس‌لری، استانبول، ۱۹۳۲، ج ۱.
۶. افلاکی، احمد. مناقب‌العارفین، به اهتمام تحسین یازیچی، آنکارا، ۱۹۸۱ (ویرایش جدید).
۷. اکبر آبادی، مولوی محمد ولی. شرح مثنوی مولانای روم، چاپ نول کشور.
۸. ارگون، سعادت زهت. بکتاشی شعرلری و نفس‌لری، استانبول، ۱۹۶۵.
۹. ارگین، عثمان. دارالمثنوی، ۱۹۳۹.
۱۰. افلاکی، شمس‌الدین. مناقب‌العارفین، آنکارا، ۱۹۸۴.
۱۱. ایز، فاخر. اسکی تورک ادبیاتیندا نظم، ستانبول، ۱۹۶۷
۱۲. بانارلی، نهاد سامی. رسمیملی تورک ادبیاتی تاریخی، استانبول، ۱۹۷۲، ج ۱.
۱۳. براون، ادوارد. از سعدی تا جامی، ترجمه علی اصغر حکمت، تهران، ۱۳۳۷.
۱۴. تاتارلی، ابراهیم. اسکی تورک ادبیاتی، متینلر، صوفیه، ۱۹۷۳.
۱۵. تاراما سؤزلوگو، تورک دیل قورومو، ۱۹۶۳، جلد‌های گوناگون.
۱۶. تورک یوردو (مجله) شماره‌ی مخصوص مولوی، تابستان ۱۹۴۴.
۱۷. تورکیات انستیتوسو، اسلام انسیکلوپدیسی، شماره‌های گوناگون.
۱۸. توفیق، ابوالضیاء. نمونه‌ی ادبیات عثمانیه، استانبول، ۱۳۰۸ هـ.
۱۹. چارپان، نجلا. مولانادان حکایه‌لری، آنکارا، ۱۹۷۰.
۲۰. چاغاتای، سعادت. تورک لهجه‌لری اؤرنکلری، آنکارا، ۱۹۶۶.
۲۱. چلبی، عاصف حالت. مولانانین رباعیلری، ۱۹۶۲.

۲۲. چلبی، عاصف حالت. مولانانین حیاتی، شخصیتی و اثرلریندن پارچالار ۱۹۳۹.
۲۳. دوغرو، رضا. اسلامیتین گلیشتیردیگی تصوف، استانبول، ۱۹۴۸.
۲۴. دولتشاه سمرقندی، تذکرة الشعراء، تهران، ۱۳۳۷.
۲۵. دهخدا، علی اکبر. لغت‌نامه، سازمان لغت‌نامه‌ی دهخدا، شماره‌های گوناگون.
۲۶. رشاد، فائق. تاریخ ادبیات عثمانیه، استانبول، ۱۳۲۷ رومی.
۲۷. ریتز، ه. پروفیسور دکتر. مولانا جلال‌الدین رومی و اطرافینداکیلار (تورکیات مجموعه‌سی، ج ۷ و ۸)، ۱۹۴۲.
۲۸. جلال‌الدین رومی. (← اسلام آنسیکلوپیدیسی، جزء ۲۱)، ۱۹۴۴.
۲۹. سامی، شمس‌الدین. قاموس الاعلام، استانبول، ۱۸۹۸ م.
۳۰. سجادی، سید جعفر. فرهنگ مصطلحات عرفا، چاپخانه مصطفوی، تهران، ۱۳۳۹ ه. ش.
۳۱. سیدوف، میرعلی. آذربایجان خلقی‌نین سویکؤکونو دوشونرن، باکو، ۱۹۸۹.
۳۲. ضائق، عبدالله. گلشن ادبیات، باکو، ۱۹۱۱.
۳۳. صفی‌پور، عبدالرحیم بن عبدالکریم. منتهی‌الارب فی لغة العرب، کتابفروشی اسلامیه، ۱۳۷۱ ه.
۳۴. فروزانفر، بدیع‌الزمان. احادیث مثنوی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۴ ه. ق.
۳۵. فروزانفر، بدیع‌الزمان. مأخذ قصص مثنوی، انتشارات دانشگاه.
۳۶. قباقلی، احمد. تورک ادبیاتی تاریخی، استانبول، ۱۹۷۷.
۳۷. قارا علی اوغلو، سید کمال. رسمیلی - موتیفلی تورک ادبیاتی تاریخی، استانبول، ۱۹۷۰.
۳۸. قرآن مجید (با ترجمه‌ی الهی قمشه‌ای).
۳۹. قوجا تورک، وصفی ماهر. بؤیوک تورک ادبیاتی تاریخی، آنکارا، ۱۹۴۴.
۴۰. کؤپرولو، محمد فؤاد. تورک ادبیاتیندا ایلک متصوفلر، استانبول، ۱۹۱۸.
۴۱. کؤپرولو، محمد فؤاد. تورک ادبیاتی تاریخی، استانبول، ۱۹۸۲ (ویرایش جدید)
۴۲. گؤلپینارلی، عبدالباقی. دیوان شعری، استانبول، ۱۹۵۴.
۴۳. گؤلپینارلی، عبدالباقی. یوز سورودا تصوف، استانبول، ۱۹۶۹.
۴۴. مجیب‌المصری، حسین. تاریخ ادب التورکی، قاهره، ۱۹۵۱.

۴۵. محمدزاده‌ی صدیق، حسین. متون نظم ترکی ایران، انتشارات فتحی، تهران، ۱۳۶۹.
۴۶. گوهرین، سید صادق. فرهنگ لغات و تعبیرات مثنوی، چاپ دانشگاه تهران.
۴۷. منصور اوغلو، محدود. سلطان ولدین تورکجه منظومه‌لری، استانبول، ۱۹۵۸.
۴۸. معین، محمد. فرهنگ فارسی، امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۴.
۴۹. مولوی، جلال‌الدین محمد بلخی. مجالس سبعه، چاپ استانبول.
۵۰. نافذ اوزلوق؛ فریدون. دیوان سلطان ولد، آنکارا، ۱۹۴۱.
۵۱. همایی، جلال‌الدین. ولدنامه‌ی سلطان ولد، تهران، ۱۳۱۶.
۵۲. یوجل، حسن عالی. مولانا، ۱۹۵۲.
۵۳. مولانادا تورکجه کلمه‌لر و تورکجه شعرلر، ۱۹۳۴.
۵۴. تورک ادبیاتینا توپلو بیر باخیش، استانبول، ۱۹۳۲.
۵۵. یوجه باش، حلمی. ادبیاتیمیزدا مولانا، ۱۹۵۹.

۱. G. B. Donaldo, Della letteratura dei Turchi, Venedig, ۱۶۸۸.
۲. G. B. Toderini, Letteratura turchesca, Venedig, ۱۷۸۷.
۳. J. Von Hammer-Purgstal, Geschichte der Osmsnischen dichtkunst bis auf unsere zeit, ۱۹۳۶-۳۸.
۴. Dora d'Istria, La poésie des Ottomans, Paris. ۱۸۷۷.
۵. P. Horn, Moderne Turkische Literature (Beilage zur Allage. Ztg., München, ۱۹۰۰. No. ۱۹۳).
۶. E. J. W. Gibb, A. History of Ottoman Poetry, London, ۱۹۰۹.
۷. P. Horn, Geschichte der Türkischen Moderne, Leipzig, ۱۹۰۹.
۸. L. Bonelli La moderna letteratura Ottomana, Roma, ۱۹۰۳.

۹. V. D. Smirnov, Ocherki novoy Turetskoy literaturai, Petersburg, ۱۹۰۳.
۱۰. V. D. Smirnov, Obraztsoviya proizvedeniya Osmanskoy literaturai, Petersburg, ۱۹۰۳.
۱۱. Fr. Giese, der Entwicklungsgang der modernen Osmanischen Literatur, Halle, ۱۹۰۶.
۱۲. K. I. Basmadjian, Essai sur l'histoire de la litterature Ottomane, Paris, ۱۹۱۰.
A. E. Krimskiy, istoria Turtsii i ee literaturai, Moskova, ۱۹۱۰-۱۹۱۶.
۱۳. V. Gordlevskiy, Ocherki po novoy Osmanskoy literature, Moskova, ۱۹۱۲ (Trudi po vostkovedeniyu XXXIX).
۱۴. Vincze Frigyes, Az Osman irodalom föiranyai, ۱۹۱۲.
۱۵. B. Schmidt, übersicht der Turkischen Literatur, Heidelberg, ۱۹۱۶.
۱۶. M. Hartmann, Aus der neueren Osmanischen Dichtung (Mitteil. D. Sem. F, or. Spr. Zu Berlin, XIX, ۱۹۱۶, XX, ۱۹۱۷-XXI, ۱۹۱۸).
۱۷. M. Hartman, die Osmanische Dichtung (Leipzig Illustr. Zeitung, ۱۹۱۶, Nr. ۳۸۰۳).
۱۸. C. Hachtmann, Die Türkische Literatur des zwanzigsten Jahrhunderts, Leipzig, ۱۹۱۶.
۱۹. C. Hachtmann, Die neuere und neueste Türkische Literatur (Die Welt des Islams V, ۱۹۱۷).
۲۰. G. Jacob, Die Literatur des Osmanischen ۱۹۱۸.
۲۱. M. Hartmann, Dichter der neuen Türkei (Urkunden und Untersuch. Zur Geistesentw. D. heutigen Orients, No. ۳, Berlin, ۱۹۱۹).

- ۲۲. Fr. V. Kraelitz-Greifenhorst, Übersich über die Osmanische Türkische Literatur im. J. ۱۳۳۲.
- ۲۳. Th. Menzel, Die Türkische Literatur, Leipzig-Berlin, ۱۹۲۵.
- ۲۴. J. Deny, Litterature Turque, (Grand Memento Larousse, Paris, ۱۹۳۶).
- ۲۵. O. Spies, Die Türkische prosaliterature der Gegenuvart, ۱۹۴۳.
- ۲۶. Reshat Nuri Darago, Poètes Turc des XVII, XVII, XVIII Siecles, Ist., ۱۹۴۸.

In another part of the book, we have talked about poets who have followed and imitated Mowlavi's style (مولویه چیلر) and written poems within this school, who have composed such poems. We have introduced them when starting the chapter presenting the sources for research.

Only some of the poems are mentioned in this book by the following poets as examples: Sultan Veled, Eflaki Dede, Ashiq Pasha, Elvan Chalabi, Bayrek Kooshchoo-Oghlu, Said Emre, Kaygusuz Abdal, Yunus Emre, Imadeddin Nesimi, Revshani Dede, Ibrahim Dede Shahidi, Muhammad Chalebi Semayi, Abu Hamidi, Shah Khatayi, Haj Bayram Vali, Ibrahim Gulshani, Gharibi Dede.

This book, in original Rind, is for the first time compiled and published. We have used different manuscripts, collections, poetical works and anthologies and we have also made known poets such as Kooshchoo-Oghlu (قوشچو اوغلو) , and Gharibi Dede (غریبی دده) to the world of writing for the first time.

Hossein Mohammadzade Sadigh, Ph.D.
Tehran – 2008

In the name of God

INTRODUCTION

In the dark era of the Pahlavis' reign in Iran, teaching or publishing Iranian Turkish Literary texts was forbidden, though our country had been one of the creative centers for valuable Turkish works, and new styles had been originated by various schools of Turkish poetry in Iran.

One of the well-known poetic schools has the name of "Mowlavieh Chilik" which means: Writing poems like those of Mowlavi's, Jalal-el Din Rumi the founder of the school. One of the great Turk poets in the 7-th century of Hijrat, he was born in Balkh in the year 604 A. H. As a child, he went to Asia Minor, with his father and lived in Konya where he died at last in 672.

While the greater part of Mowlavi's work is in Persian, he has also composed a Turkish poetical collection. Some poems of which have been left to us for today, and we are going to describe them in this book.

Almost the meaning of all Turkish words, in this work are included etymology and their syntactical functions in sentences.

The second part of our book concerns "The Turk in the Great Divan of Mowlavi" . Here, we have discussed different meanings of the word "Turk" our purpose being to challenge these who antagonize "Turkish Language" in Iran and use this term as an insult or for contempt.

Mohammadzadeh Sadigh, Hossein
A survey in Mowlavi and his Follower's Turkish Poems /
Hossein Mohammadzadeh Sadigh,
– First ed. , P. 336 , cm. Neday-e Shams. Includes index.
ISBN: 978-964-2688-15-9
Library of Congress Catalog No:PL 234/ m3 t 4.
National Library No:1121247. – IRAN.

**A survey in Mowlavi and
his Follower's Turkish Poems**

By:Hossein Mohammadzadeh Sadigh, Ph.D.

Neday-e Shams Publication
Tabriz, jumhuri st., Shahriyar Pasage, No. 12, IRAN.
Tell: 0411-5258418

All rights reserved.
This edition published 2008.
First edition
Page: 336
Tirage: 1000
Price:50.000 Rials
Typeset by Takderakht Ltd, Tehran.
ISBN: 978-964-2688-15-9
Printed and bound in Iran.

A Collection of the Turkish Literature

**A Survey in Mowlavi
and
his Follower's Turkish Poems**

by
Hossein Mohammadzadeh Sadigh, Ph.D.



ندای شمس

NEDAY-E SHAMS
Tabriz-2009

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library